





445.0

۲۳ زن و کودال

۲۶ زن وراستی

۵۳ زن و درسای

۵۳ زن و کجی

٣٦ قلب زن

۲۹ زن رمثان

٠ ١ زن و لجاجت

٢٤ كلمات مقتطفه

13 (00 6.4

٢٤ ژن و فكر

٢٤ زن و حوف

۴۶ زن و وحدان

5 6 ce-1

٢٦ سؤة إرزيدا بن سلاء وجواب مصرت غبرا لانام

وج آيابكان كالمقارز والطلور وطلطا وربد

۳۷ قاب زن ومکنولات او

۳۸ هورت زن وصفات او

١ ديباچة كتاب

الأحقدية ماله

ال فالإدائدائدان ودم

٩ كشرومجلات مقتيم

١٠ غرش از تكارش

۱۱ زن در ادوار بیش

۱۱ زن در بواات

۱۲ زن در قراسه

۱٤ نیوان هند

۱۵ موقعزن در از دچینی

۱۹ معاوشه در زمان جاهلیت

١٧ عقيدة قاسم أمين

۱۲ مقم زن دراسلام

۱۸ لنزوم وجودزن

١٩ صحت خلفت زن

٢١ كيفية أكثار سل آدم

۲۳ سرطبیمی برای تقدم مرد بر زن ۵ زن و رقا

٣٣ ضعف عقل يا نقص در ممه چيمز ٦٦ اظامي

٠٣ عدم تساوى زن يا مرد

1845 I () + in - 18 -- V918 -- 191-

« (مو لفات مو لف)»

عربی

حل العقود في مام العقود طبع طهران تذكرة المؤمنين فيضايل العالمين طيع طهرأن قواعدالاعجاز فوالتمنية والالفاز وبيع الابرار في ماينحك الاخيار رسالة فقريه . . . رسالة هنديه في وجوه ألخيريه رسالة في السرف باسلوب مطلوب رسالة في التحو بطرز مرغوب حاشية على الحاشيه في المنطق طريق الوصول الى علم الاصول كتاب الطهارة في النقه كتاب الارث في النقه

حرمة نقل الموتني في الفقه

زبدة المواعظ

كشكول ۴ جلد

فارسى .

مختمر ألمجمل در حداب جمل طيعطهران أصول عقايد دينيه طيع رشت أسول عقايد بالقويم شبرعي طبع كرما كشاهان

لابحة أسلاميه بمر بابية وبها ثيه طبع رشت

بهان الابات در علم زيم و بينات طيع وشت

مبين المنهج درحرمة شطرنج هداية المجتاز در معمى و الغاز تذكرة المالكين هرسير وسلولت عارفين كثف البسطور درودوز ظهور بحرالاسرار درختوم وطالاسم برهان ارجوان در وجود جان حسن المحاسن درحرمة ريش تراشي علم الجوا هر رحلة الإيران در سير بلدان

ديوان دراشمار

قهمرست متدوجات Amin History ۹۵ تنیجهٔ معاشرت مردان بازنان در اروب ٠ ١٠ د: (الحريقا) ۱۰ در (ما کالوس) ۹۵ سه کلمه از مادر هروس ۸۰ در (٠٠٠ر) ٩٦ قوايد حجاب ٨٨ كشرتاسل از كثرت ازدواج ١٠١ امروزه در ايران ٨٧ خطانة (كانليتر) الكليسي ١٠٤ ما حسل (المرثة المسلمة) ۲۰ خطابه (لوازون) قبرانسوی ۲۰۱ بجوان قرن ۱۶ و یا ۲۰ ٨٠ هذار تعدد ازواج ١١٠ جوانان قرن نوبن ۲۴ ژن وحیاب ١١٢ حجاب مبدلعفظ عقوق شخصيه است ١١٢ فلنة حجاب ١٦٢ حجاب ماتع جذب وانجذاب احد ٨٦ حجاب را دع زناأمت ١١٤ حجاب حافظ نمل ورافع شك امت ۱۱٤ حجاب در (بوان)

۱۱۵ حجاب در (رومان) ١١٨ رومانيها ه په خير عليين سويد ۱۱۹ فریاد (اروپا) ٩١ حجاب عثقرا ميبرد ١٩٠ حجاب در (فرس قديم) ۲ به ممذای علق " ١٧٠ المددت مهاداد

١٢١ سبب عفث

۱۲۱ المد شت و ختور کیخسرو

۱۶۱ سباب در دسریت ارستهرودردورهٔ حضرت ع ٩ حجاب مائم از اشعار ا-ت ٠ عليل الاثورية

۲۷ سؤال (فهتكي) ١٧ مؤال (محمدنسان) ٧٧ بازهم (محمدين ستان) ٨٦ قلسلفاتعيين صف ارت برايرن ٦٩ عدد زنان در ايطاليا ٩ ٢ شهادت زن صف شهادتمره أست ۲۰ دو ژن قایمقام یکمرد ٠٠ كفتار (لايم وبير) ۰ ۷ گفتار (کنت) ۷۱ گفتار (شوبتجور) ٧١ اجازة شارعشهادت زنر ادرمو ارد خاصه ٧١ مطلوبيت تعدد زوجات ۷٤ تفكر دروجه تناسب ٣٣ مندارشيمر دان رزان وزنان بمردان ٧٥ ايراه غير وارد ٧٦ فوايد تعدّه زوجات

٧٨ علة تعدد زوجات ٧٩ رقم تتقد ۷۹ در (مکنزیك)

۸۰ در مروازین)

٢٤ بطرفداران وفاي ون

٤٨ أيدان و تعيب و عقل زن

٤٨ قرمايش مولى عليه السلام

٠ د کلام حکیم

٣٠ ترجية الهلال

٤ ، ترجمة اليس الجليس

٧٠ زن در اسلام

۸ م حقوق زن در اسلام

۰ ۲ حقوق مرد

٠٠ حقوق زن

۲۹ سفارشی زنان در اسلام

٦٢ ترغيب سحبت زلان دراسلام

٦٣ زن ازمرد حق تحفظ داره

۹۳ سفارشی مرفان بزنان

٩٥ أرث زن اصف ارث مر داست

٦٥ -ؤال (ابن ابر الموجا)

٦٦ سؤال (عبداللهن سنان)

۲۶ سؤال بوتسين عبدالرحمن) ۲۹ در (آلمان

مختص بكتما بخاله مسبحداعظم . ل

٨٧ هجاب سبب معدود بودن اموروة عيه است

٨٨ حجاب واقع زااى خيالي است

٠٠ حجال دائع زااى چشماست

٩ ٢ مجاب سيد كمي اولادز ااست

٩٣ حجاب ماتم از شلل است

	-	n.i.
خبر (قاطمة زهرا ٤)	101	١٢٢ حمال درشرع كايم
عقيدة (خالم خالمان)	10.4	۱۳۱ حجاب درشروت مبیع ازاناجیلوگفاسیز قدیم وجدید خود مبیعیان
(فاطمقصفرى)	109	۱۲۹ بی حجابی مطلق
(عقياة القريش)	109	۱۳۰ بی حیمایی سیط
مشيرين خبريم	111	۱۳۲ بیججایی مرکب
حكيته خاتون	111	١٣٥ ملاحظات درانا جيل امروزي
يزيد پايد	111	١٣٦ درك مفاسد
حضرت صادق	111	۱۱۷ یی بردن حکومت آمریکا بعضار آزادی نسوان
در تمام شرفاء عرب يكبرن	111	١٣٨ اشعار اسيم شمال
جابر وحشرت صديقةطاهره	177	۱۲۹ اروپ درای مدنیت احلاقی نیست
ممثلثيات حجاب وفاسغة آن	117	١٤١ اشعار دكتر اقشار مدير آينده
ائعار أتاى (امكولي) كاخطبيد عترهاامت	338	٢ ١ ٤ أقاى دهقان باستقبال دكثر افشار
دستور سلوك بازنان	170	١٤٢٠ ظر آقاى لاكاني باستقبال آقاى دمقان
زانها درشريعت أسلام	170	(حجاب در اسلام)
خرادی شهر (روما)	174	١٤٢ آيات حيواب كه ٥ آيه است
الركعا	174	المال المال المال
الدكان مقيد	111	١٥٦ اخبار حجاب
قانون زيمت زن در خا آه	14.	١٥٧ خير (١١١مه)
وظيفة طبيعي زن	141	۱۵۷ خبر (عبدالله بن معود)

فهرست مندرجات

American

COL.	114	سقجه فهرست مندرجات ١
۲۳۴ قلت ميزواجت	343 48.	44.00
۲٤٠ خود مؤلف		۱۹۶ زن و اسب سواری ۲۱۶ در اتر بی حجابی
۲٤١ سبب عمزوت		۱۹۶ دست بدست زن دادن ۱۹۲ در ایران
۲٤٧ قاون زواج		۱۹۵ هزارسال دېس،مجازاتيکشوخو ۲۱۴ در کيلان
ع ۲ × سبآت افتران نامشروغ		١٩٥ آيا لاسيان اميشرسفد ٢١٣ تمايل برنان
١٤٠ اصل طلاق وازوم آن		۱۹۵ آنچه برخودمیستدی بردیگری روآ داد و ۲۹ فساد یك خانه و اده
اغ ۲ طلاق وازوم آن		١٩٦ فقط يتبح كلمه ١٩٦ سبب الحصار لتباكو
٠٤٠ طلاق		۱۹۶ ژن و علوم ۱۹۶ مندون یکی از فصاید چیتی
ه ۲۵ قانون در طلاق		۰۰ ۲ مقالة فالزرخانم ۲۱۶ زن و مكان
٣٥١ همسرئد		۲۰۱ زن و کتابت ۲۱۶ زن و را.
١٠١ رغبت اهاليغرب دوطلاق		۲۰۱ ژن و دیششن ۲۰۱ ژن و عطر
۲۵۱ فواید طلاق		۲۰۱ تفریط و افتراط ۲۱۲ وظایف خاصه
	۲۳۵ مساعدت مردان زدائرابرقسق	۲۰۲ (یایبرون) ۲۰۲ رجوع بطبیعت
۲۰۱ شرکت بیمهٔ طلاق		۲۰۴ (مستر لوسن) ۲۰۴ آقای دهقان درجواب متجدد لأهیجان
۱۵۹ طلاق درگیش مازدیستی		۲۰۲ (مستر اوجوفیه) ۲۰۲ ای زن های بدیخت ایران
٠٢٠ طلاق در اسلام		٣٠٣ يك عقيدة مخصوصي ٢٢٠ آيا ملتفت شديد
٢٦٦ اختيار طلاقيدستازنيات		۲۰۹ شولهٔ علت درزان آاریاهی ایران در اثر حجاب
٢٦١ طلاق بدست مردأست	1	
٢٦١ رضايت زن در طالاق شرطايت		۸ - ۲ اشعار آقا سید محمد قطاری ۲۲۱ مسئله
۲۲۱ معاكمهٔ زن و جوهر	۲۳۸ علل تقصیر ژبان بد عمل	٠١٠ اشمار آقا محمد عاصبي ٢٩١ أباس در أملام
	2004	٢١١ چكامة آقاى آقا احمد ٢٢٣ مدارس قعيمه

SHOW

توثبي شمع روشن نقانوس ملك الله بشو ميم سدنتك و ناموس مالك

⇒(وسئلة العقابف)

مجموعه أيات فطيري طبيعي تأريخي ديني ادابي اخازقي علمي

اجتماعي عمراني اقتصادي فاسفى

۵(راجع برزنان)»

به بمرهان عقلي و طبيعي وتفسى بتصديق فيلمو فان بزرك غرب

حضرت منطاب مروج الاحكام ملاذ الاسلام آقاى ع (حاج شيخ يوسف نجفي جيلاني)عد

دامت بر کاته

NO LA TRANSPORTE DE LA COMPANIONE مطعه فردوس - رشت

۲۸۲ (مونتسکيو) (يوپ) ۲۸۳ ۲۷۱ امرعامريزن خودباندرزدختر ۲۸۶ [له ويس] ١٤٨٤ بادشاء تيت ۲۸٤ زن و مثورت

۲۸٤ مرد ملعوث ٥٨٠ هو شنگ دا.

٥٨٥ مرائب ندوات ٧٨٦ خدال ليكوىزن

۲۸۷ خوب ترین زنها

۲۸۷ جنرون زلها

٨٨٧ زن خوب

۲۸۹ صفات نیکوی زن

۲۹۰ عبدالملك بن مروات

۰ ۲۹ پښتر و بدتير

٠٠٠ جياد زن

١٩١١ مفترين وعها

۱۹۱ زن بد

۲۹۲ (مولی علیهالسلام)

٢٩٤ هارون البرشيد

(can) 44 2

۲۲۹ علم شوهر داری

• ۲۷ أندرز مادر الدختر

۲۷۲ یند شرار

۲۲۲ بند اعرابعه

۲۲۳ تسایع ام سلنه

٢٧٤ مالك اشتر

۲۷٤ زيدين سوحان

۲۷٤ وسايای اداره کردن منزل

۲۷٦ سفارشات دمكانه

۲۷۷ قاءدة زندكاني در چين

٨٧٨ قانون اللام

٢٧٩ مادة وأحدم

۲۸۰ نصیحت (ادوی)

۲۸۰ تمایع حکیم چینی

۲۸۱ تکالیف عمروس در ژاپون

۲۸۲ مزید دن

۲۸۲ آمیزش با زان

TAY merer

٢٧٢ [اميرالمؤمنين عليه السلام] ٢٩٢ خردلامة اسكندري

٣٨٣ [يرناردين]

٣٧٣ [يولدرك]

روشش روش امت مطاع و از هم جهت با آنان هم آغوش میگردد بلکه بر تنقید آثار و شعار مملکتی و رسوم وطنی و عادات قومی خود نیم کوشیده و بملة تساوی حسن و قبح و بل تبدیل آن نفوذ و اینهت وسطوت دیاشی را هم بیخواهد که محو و نا بود تماید.

و بدیدی است هم افس که قساد اخلاق و قبایح و شنا بع عادات اا پسند را در هر طلتی که بمصر ش ظهور و بروز و وجود آرد انقراش آن ملت و زوال مملکت را قهراً و قطعاً حکماً وحتماً میخواهد ولی غافل از اینکه استصود خود نایل بخواهد شد .

مدى خوات كمبر كنده كندريت ما الابود غافل كه خدا هدت در انديت المكه به نشر اخلاق قاسده اكتفا نكرده قلم دست كرفته بصرف تقايد برعليه ديانت م ميكوشد اى دوسد لعنت برابن تقليدباد آرى اينكو آه ايرانيان ايران خراب كن در هم دورى يطورى در تغيير آداب و تبديل اخلاق و تلون در مسلك و تجدد در مندب قديماً وحديثاً عادت داشته الد تاريخ زمان ضحاك و فاتحيت اسكندر وغلبه اللام و تفاجم الراك شاهد است همين ديروز ممتده كه (كامونيت) فقط سواحل بعمر خرد را مهوس شداد با آنكه فيالوف المسلمين آقا سيد جمال الدين اسد آبادى عليه الرحمة در رسالة (نيچريه) [1] ورود آنها را اخبار عليه الرحمة در رسالة (نيچريه) [1] ورود آنها را اخبار



الحمد فة الذي ليس بينه و بير خلقه غير خلقه حجاب مع انه كتف به عن وجعه الكريم نقاب الارتباب و السلواة والدلام على من كتفحجاب العوابة بانوار الهداية واله وصحبه الاطياب والدلام على من كتفحجاب العوابة بانوار الهداية واله وصحبه الاطياب في خرخ علدار را نقاب توثى ألا إير هر روى آفتاب توثى ألا بتويوديده أست مهر رخش الالهاب هر ملت كه مطيع و منقاد و ذليل امم قوبه باشد بحكم قانون تقليد كه شيوة هر ملت مقلوب در كارهاى خود است فانون تقليد كه شيوة هر ملت مقلوب در كارهاى خود است متخلق شود و بطيرز ورفقار آبان عمل نعايد وبلكه طابق الشعل بالنعل عقب آبها برود خاصه اكر آن ملت مغلوب قائد وسايس خود را هم مثل خود ضعيف گذاشته باشد از آنجائيكه قواى خود صرف نظر نموده ودمت ازديان خود هم برميدارد نه فقط خود صرف نظر نموده ودمت ازديان خود هم برميدارد نه فقط

⁽۱) نیجریه رد برطبعیون است و تلکنون چهاد مرتبه طبع شد در بیشی وطهران ودر یا ورقی فرهنگ ۱۲۹۸ در اصفهان وجدیدا در گیلان

حجابی ایتجور اینرانیان را خاصه مرکنزیان و هموطشات را مطرح و یا مصرّح نمایم

ورازداخامه و دانامه نمي آرم كفت البادوروي دوزبان رازلكويدعارف ع المنخواهم مسئلة حجاب را ييش كتبده ويرده را بالازام و در آبات و اخبار و اداء وعلل و حڪم و فلسفه آن كاملا خوش واجتهاد لمايم و الا مشوى هفتاد من كاغذ شود و معمر رازی که میدانم توان گفت الله نه هر دری ته در بایم توان سفت ا اقتط مقصود من آلستكه باين جوانان قر ك (١٤) و يا (۳۰) و باسطالاح بعشی قرت متحوس و یا معکوس عرضه دارم و تمنا نمایم و بگویم به ایشان که چون شبکور راه خبرچنك أروند و پيرو دشمثان دين متددن أما أكبردا. د وتوشتن مجلة (ایرانشهر) و (نامهٔ فیرنگستان) و و و أبروى خود و وطن مألوف خود ليرند و وقدم ديانت و وقير سلظت را محقوظ دارند ودر امرد اجانب بیش از این اسلام و اسلامیان ایران و ایرانیان را خوار و زبون تخواهند آماكم از يس امروز بود فردائي من چندان آنهار انتصر معيداتم زيرا كه تقصير را با معارف و ما قوق آن ميدانم اذا كان رب البيت بالدف مواماً ١٠ فشيمة اهل البيت كلهم رقص چونكة رب البيت وف كير ديكف ال بيتو حافي البيت وفامي الذد بقول حبل المتين ايرات هنوز در معارف يكتدم هم بتر عداشته ملت را بيايد كول زد شمارة ۹ سال ۳۰ چنانکه گفته میشود کاعلت اصلی قالاک و بدیختیجای امروزه

و ایرانیاترا اندار نموده بود به رای العین مشاهده شد که چگونه دا روی گشاده استقبال و در آغوشنان گرفتند زهی خجلت زهی شرمساری پسربروز دردشتی گیر آتش پرست دروز مسامان آنهم با . . . و یا . . . امهروز کامونیست انهم لجام گسته و بی ناموس مملکت بر باد ده

«لا تعجب و تماشا اینجا است کهروزنامه نویس ومیعله نکار و اندوز کن هم میشود و روزگار هم با اینگونه هم رمان یست قطیرت می هویت کاسه لیس اجانب مقلد ملاصرالدان بی عاطفهٔ سر اسلام موقتاً مساعدت و امتحاناً حکم فیرمایش میکند و کابرانش هم میگیرداند

ارکان فالک فتاده از چنم ملوك بخرزلان همه حاکسند در شهر وبلوك گفتم بفلك که رزل برور شده نمى بخ خندید که الناس على دین ملوك اما بدچاره بیخبر است که نشه بیریشه خود میرید و چون مرغی است که خاك بر فیرق خود میریزد برده عفت ها در وخواهر خود میدرد و بالاخره ناموی و همه چیز خود میبرد شدیار دیرده عجم از غیبرت شما به اینگیباورید که زنهار فو کنند ی و در این از دیابد و طوفان وی دنو نه نالکه های نالکه های نالت ما میت و کنند ی فراس وان در سان گشاده و ناله های نالکه های نالت ما میت و کنند ی فراس وان در ساند و دنال به هر ملتی که را جنی و عیش خو کنند ی فراس می نمی بی علاقه کی ز ما مداران را به دیانت و یا می عفتی و بی عدم التفات روحاندون را به این ملت و یا بی عفتی و بی

⁽۲) از اشعار نیم تاج خانم صبهٔ مرحوم مسعود نظام تبریزی

برای بودن ممارف است براسل مسلم اسلام و همه هم بد بر عدده هدراء و مدكم عداره ایتهالتكه میگویتد (ممارف دران طول و عبرس بددا کردم وئی عمق بدارد) ، د تصدیق ارد بله و بد تصدیق کرد حود ارو، ثبان از شعهٔ ابوار سلام قته س قانون الرده و الراهمان اصل مسلم و سلم سلام ، لا ميروند ا گر اماه حلم ی روی و قبرانه و سبرانکا و آسد و نماه دا، ان روی رمس در یاکت مجلس حمم شواند و ر حوث مدش آسوده حواس باشتدا على بعلى بقو بند فكر بعامر فرسا بد متمالا بكوشد وشبو مد ساله مير اين والممير ما سمى كالمدد محل ست مند فاون سلام فاوی ساور د که حامع حفوق عاد و اظم نظام بالأه و محمل سمادت مماد اشد ارويائوان ری حدید اید و آمدل در چرد بدیده دار ساله و وی اسلام الكار رده و ميدمر بداو الدما فيوم الراحف ق و عصمت آل صلاع ، فته و بلد سهای کود کون صور دیار حدود د ده و د مدلت حود ة وات مدهد

نوهم الكي الدخو هي حامه ميپوس كه من آن قد مورون مبشد مه
و چون دچشه بي عرضي ملاحمه كبيم ساس دين اسلام
در اعلى درحة مشات وسب ترقي ممدلات واسباب سه دن ديه
و آخرت است ديني چامع شر از اين دين و آيني انهش راس
آئين شوا م دادت

پس داید اشعال کدانندگان کرسیم ی براه ان را مقید ده د تهدر تحت قانون حربت عقیده وآزادی قلم هرجاهل نااهلی را

حق ورود در شرعبات واطهار عقابد فاسده الدهند أا ابتحكه حبرافات سبرناسر مملکت را به محران بیندارد آرادی قلم و مطبوعات از افرادیکه فیرسیگها از وا دی علم دورسد بتیجه الدارة جبر تضامع والياسات الموجل أفكار عقلا والمتدرق ساحتنى حاممة ملي و قوميت آس، ـ هم، فيرنكي مآل المرورة م مثلت مثل کسی الت که در روز روش محلتجوی چراع ، شد ال در اقب،وس اطلس عقب قطره گردد و چون چشم ساشد روشتائی سبند و چون حس ندارد آمرا سراب پنددارد انک، کور گورا به رمام از کم داده آنچه امرد رآند میسرآید وآنچه نظم او د گوار آمد قدح سوده و آن قدح را برشتهٔ تحویر در آورده و طبع منکند و کمانت منجشد حدوب گیمته و حوش سفته ولی سرای دشمه ن دان حدمت و انجهه معاندین الملام مجاهده و الدمت مسلم قدح و توهان مسلمان ماكمه المنظواهم لكويم عامدأ يبر حلاف عقيدة اسلاميه واقسوادين عقدیه رفته اند و نشگون که آن کلمات ، هنجار در کلما استر مخالف ، هنه دار و مدن است ودادل و سرهان هم سر قد د اعتراض و در کدت آل فرار بخراهم آورد حقت بق طلب كشف حقيقت از همين مقاله حواهد مود

خوب است اولا به تواریح و جمیرافیای دینی و احلاقی و فلمن و عمریات و کلمات فیلموفان ماشیه و حاضره لا اقل نظری به ند آگ عندن سخن رها گذشد

الأملان سر فسرحوداي ارد لاء الساء، ركال سان عجالاء ١٠ ﴿ إِنْ اللَّهُ وَ مَا كُرُوالْ وَيُوالْ وَهُ وَالْمُوالِّ مِنْ الْمُوالِّ مِنْ اللَّهِ ﴾ بله خود اردید شرب سری سه ت عینه و در د ، موس وعدت و کات عقب و حمد الاسامدد اور حباب والروم طالاقي ووجوب حجاب واعدم تساوي رسا ومردار رجحان مرد بر وب و عدم حدلاط رداب در حدامه و تعصال الكردن خامي الراعلية إلى قالبيد والعواعد والصامات وقياعن و نصاف و کده ت در حساله چدایچه و ص معامه ۱ دمکان همس مذاه حوهد كدنت درس

اللبي معجوا هم مقداري رآهار ادراس محاسر ادراج اللم اكوام عاشق سادی د استان اشد به دستم مطاراد و دام استان اه مثن بعد معلكم وسب رحرقه وصلعت وفلم ومدع بعوش كشم ودري امتما وقعشه واكس حاحه دلالي صدم ي مصامه المدكر بروموم مه شم الهدة حمود لم سراكه مده. رست بها ، أمن و مم النم كام المله الي الأواكر الملا ال وعدم نے رسیوں سلامات چاق بالحمام شدہ ہے کہ اوا ی فيد في حد ن عدد در سيد ت اصور د دي حو د ن هد ند ارحرجه سناته دراسندل النم له هر بي دو سمعامه وقواسى منقله ويركات محمدو كالمحمد صدوء سا سنهيا حممين جرشرع فويها ما متدول است

و اس روسر فال گوهر شدخ النهروم ب حدمهرور در بر از دماند حوب حالا منهم فاعل و مجتره به معمول و محبور ١٥ صرف

معدد شر هم معدد دشمه ل حوده و رای ماه حوسال و س ما مصاه و مدة د د كرد مدهم ددم ر دراند و در در دامن در مرم حد الوردان عادور و به مادورت المحمرة فرآل شریف و سنه سنیهٔ محم به دیسج حروم گوش دیده مید معود ا آدت ، احدر و الممات مركان ال الصبور بالملا معوق ورد بران و رحمل آن و محال حجال مدود المده و عال و حال آل در ال مه ۱ منصر و عل ۱ ما ده ۱ و اده اعم و دستور نم دشد . گر ده ۱۰۰ به (د دید درس) و وه دان، (شنشره ل) وقراسو ب د (قولدس) و کدر د ب یه (مدرون) و اندرای به (اتنی) فجر کاد بمحددی مهمهٔ آنها م مسمه في محداو ، في حل ما د ما ما الاست ا مر مزمین ا ع ۱ اد ازم ویج . د..

1 con 2 sect)

عقيلاه مخصوص حورم

كر چه مددة محدوس من د درة مه د براه حه در داست معترس معد السب و دد و ی حوال کوه آداد ه را محلق و الملق و المر و المر ما ما ما ما دا ف الم حمل در بحر و باسسر و شامد هم سوء آه م موده کير حق ر الحادش اداله الاقل مشاوك ما ديد سيرار رأسله حرف حددی ر در صورت عدم ستماع ۱۱ طاور دول شود " حدوت و سختی کره بمعر متمود اور برند و با سورنجاق

او را انژگمیون قمایند که سکل دوا معالجه شود و الاسهان مرمل جهل مزمن باقبي و عاقبت به اعقاب او ارتمأ سرايت و حالي آنه شده و بايم الله عمدوش ميتواد و باوه سرائي مينماشد أنوقت بايد بشنوند حبرفها تبيرا كه اسدا ميل شنيدن مدريد چة مجه حصرت اميم عليه السلام فرموده (من قال مالا ینمی سمم دالا بشتهی) و مکه حبرف هم در آنه، الا اثر و باید مقرمایش مولی عمل نمود که فرماید (العاقل بتعظیالاداب و البهويم لانتمط الا بالصرب) (بيحالبلاعه) [ابن درمده بنجير حشیت مقدس است] چرا که می وقر آرس کیلام و می وقع مرس مقال در نظر من ملاحظه و محافظه گوانی است که عالی تدلیس و از حصان المبس است و تبحه جر عدل و حق کشی و حدد كرون احساسات لخواهد داشت آنكس ٥٠ مال حددت دیات است باید می دیل را ۱۱ تود نمایدچه وسد احرف راحت حصرت رسول من فرمايد در هرشمر بعشي حمط پنج چير اياج چار خواهد،ودحمط نفي بهقماس حفظ دين نقتل مرتدحمط مال مه قطم حارق حفظ نسب بحد زانی (اثنا عشریه) (۱) ليكن مع ذالك كماء در كمال نيزاكت خلافاً للعقيده وفاق المصر با انهایت لینت و ادب تقدیم عرایس مکنم

پوشیده مباد

عال مندرجات ابن مجموعه مقتس ار کند و مجلات

۱ یا انتها مشریه در مواصط عددیه از سید مجمد این سید
 این قاسم الحسیتی الفاطی طبع طهران

ورسائل آنی است مکر آلچه را که پس ر قال عالی عدرت و ادا نیر تاری همیت موسوع و ادا نیر تاری همیت موسوع همان مجالات و کتب مقنیسهٔ از آبها این تارکاراً دار عی گردد[بهم السلاعه] (کافی) (محارالاو) (لاسلام, و المدانه) ر شیخ مصطفی علائینی (مدع را ط اندان بدین الاسلام) دادی عدرالحمد افدی الحداری (لمرانهٔ السامه) المعالامه محمد فرود وجدی طبع مصنر ۱۳۳۰ [المرقان] (الملم الهلال) محمد فرود وجدی طبع مصنر ۱۳۳۰ [المرقان] (الملم الهلال)

غرض از نگارش

مفدود از گرش آن مقاله به آستگاه را اجعاب و دره و با مردن امروره با به مستوریت رس کساره و با ایکه به قالیس عدم حجاب حصوبات الاسم و آنها را از عقدهای برگرد امر و را در هم دوره و عصری اد امال مسخصر به عدم قدره و اسلمه و فره و رو حامه رماست محال ست که حق گوشی بسترفت و جامه سه دات شافت و عفت این شد فقط مقصود از بحرد و نسطیر و طبع و توریع جمالات مقاله اشهاد علم است که برهان لادم و دارق مستقدم و در شام ملاوقواعد است به برهان لادم و دارق مستقدم و در شامل وقواعد بحد و قواد از امام تصدیق بدر در قرون طلمانی قائل به مقدود در و بح افوال کری است که در قرون طلمانی قائل به اسارت و به هم مثل حق کشان خالیدن وجوانان جاهای این وجوانان خالیدن وجوانان

على بشدال الدن المن يوصر المن من الدن المن يوصر

زن در ادوار پیش

او مال در الد صهدر دور اسلام الد عدام والد بشده قدود (رن) در حممه شری حام صفر دادنه و از همر چینری ی قرب تر دود همدتی از او امده داند همیداه خواشاند سام ب دارهی طورع مرو وق علم درمقرق من وسرمسلمدولله در ده ۱۵ میگون و حملهٔ دان با حب ت ۱۱ ی بند کرد ارمطامه آریج دی حصه چیندان وهمایله ایدن در ن و وه یم عراب قدل از اسلام معلود مه شود که زن در چه حال دوده و چه عنوای داشته و در او چه میکدشته قدر مشقل منگه رن د قدیم لاده ن ادل صامع سلاه در شم کیدرات وحدمتكا أل به ده ، " مصله الداشلة حالى ال د ارده الدائم مسرده و به ماك مكردنده اكه د ين حدد و حدود ك كوشتراهم حرام مدد سنده ونه دهال التال دار مدين دور كماشيد و ر ا بن ـ ن و حده ن حدين التي فرس ممك ديد . الم حام ال حام حو ب و م م ر الله المود الممرد در و حامر ن و فه ل ۱ مد ۱۰ دم ۱۰ به و و ۱۹ س خود جه ا ۵ منجوسته رال منجوه

يونيان

رای کی او اس ایدا نصرفی در شؤن خوبش نداشتند و مسالک مریفی خود نیودند، و رهمیشه بمحتاج بیك مردی درودند . که

مهد و د مدد و مرد مدنه ست در حد ب جوش رش ا دهر العام ی درستانش تقدیر الفند و رن ، چار ، صول بود و قبهت رن ریاحاء (اعتبر) حو رداده قدود

- فر انسه

الربع دن دسای است در دشد، میه ال در رمیه فدیمه عدمه در وی فدیمه عدمه مرده دن رحم حفیر شمرده از هت و سفر در وی طمر میکردند سران و دمردگی قوم قفل حد ده شی در ده ن ده نخواند محکردند شمر جه ن طاهبری و تدرا مشوده حصاص قصراه او در مند کر میشد، در در شیطان و دوب جهتم و چشمه مسرات شیطان و دوب جهتم و چشمه مسرات زهر آلود و سم قاتل نوع انسانی میناه بدند حکمای بونان

حاطر (کلی) ارحدایان هنود میبایست دختری آستررا سربریده خونش را بقربانگاه باشیده سرش را بحضور معبود ببرند مسربها برای فراوانی آبدوشیش نی ا به زر وزبور آراسته و در رودنیل غرق میکردند در چنگها و فارتها زن همیشه در معرش اختلاس و اسارت بوده که هنوز این قاعدهٔ وحشیانه در ایلات و قامل چادر شین مجری و مرسوم است

تسوان هنال

حكومت الكليس اخير أشيحة سرشماري هندوستانير الشركر دواست برطيق بن احمد البه در هند (۴ ۵ م) هر از دختم چهارسالة شو همر دار دو مليون هر زوجات نه ساله شرمليون خانمهاي دوازده ساله ۹ مليون زوجاتي كه سنة نازه ٩ كمثر واز بيست، بيتتر بيست بحداب آوردماند اين مراوجت ها اختباري نيستند دحتران هند هر قدر هم رود محد بلوغ برسدد درجهار ينجداكي الدأ باعثق ومبراوجتسبر و کار تدارند این وسلتها معاملاتی هستند تحارتی که ارطرف یدر و مادر اطمال دانجاح میبرسند عادت امر این جاری شده است که بدر ها بابد هر چه زود تر بسرای دختران خسود شوهم بیدا کنند کانی که در ادای این وظیفه نمانندایند مثل این است که گناه بسزرك و جنابت ستركی را مرنكب شده الد يس از وقوع مراسم نكاح دختر بخانة خود بر كنته در ده به دوارده سالکی نزد شوهرش میرود ، در اینسرزمین ملیون ها دختم در سیم دوسالکی مادر و در بیت سالکی جده مبشوب جون دخترها باجارند جهياريه بداشته باشندهندوها

باكمالمادمكي زنراللاي عالم مبخوالدندافلاطون كهدر اسلاحات سیاسی و ادبی اظمار رای کرد حم کر روا ندید وقت خود را به آز ما پش اخلاق و عقل و استمداد زن صرف الماید سال (۱۹۹) میحی در یسك مجلس مذهبی در حضور شارلمانی زات را به القاب منادی قباحت و گناه (ایش عقرب) (جنس مضر موذی) معرفی کردند دریکی از ادعیه بهود مرد میگوید خداوندا لا بزال شکر میکنم که صرا زن خلق کردوئی _ مدتها سوان کالای سودگران وسرمایهٔ مازرک، ن اودند وهردازارها ببهاىممين فروخته ميشدند كلدانيها مزاوجت را نوعی از تجارت قرض کرده دختری را میشروختند و زئی را اجاره میتمودند مرد با استبدادی طلمانی حق طلاقرا حائز اود واغلب از يدران وارادران وشوهران بازن ودخشر معاملة حشرات مبكر دند حتى بكشتن او وزنده بكور كذار دن او _ بنى كنده که طبعة بررگی ازعرب بودند دختران خودرا بدست خودزنده اخالة قسر بديان و دربردة خاك مستور مينمودند جنائجه قرآن شريف خبر داده (واذالمؤودة(١) سئلت باي ذاب قتلت) شيخ طرسى عليه الرحمه درتفسير ابن آبه آوردم كه زنان هنكام رائيهنشان كودالى ميكنداد ودرسر آن كودال اششه ومييزائيدند همرگاه دخش بود قوراً اورا زاده در کودال انداخته دفر میکردند وا گر پسر دود در مددادشد وبدردگی میشمودند درهمين عصر روشنائي ليزجنابات غبريبة واقم مبشود درباش قراء هند دخترهارا زنده دفن مبكنند أاجندي ببش براي سترضاي ۱ - مؤوده رنده پلر کماشته وا گوید

عوال ب با و حملة افات و با ف مشمر ١ م همس سمت الرحودم افت ماس و ددت قوار و حرمه دحد ها ماهد ان شوه دار در ان جمالت مثل را حد د اد کی مان كديد رن دري شوهم كاش محشه تير و دد الحته ال سته مي کردند هر قدر صدمه داو واود شود وسطه آمرین و د و ده روح شدهر منوفی حواهد دد و (۵۹) ۱۰۰ ده وارهمدو (4400000) + -4 -4 (0000) in , 47 + (10000) ی در عصر حدیث ورمان در دهید ای دختران و احدرمی حراد وفروش د آورده و دانجر حدد قرار د در ود د وهه ب مع عه که کیدر ل ودر ب مارد در در هم هم ر چه -کمرد یم به حود و اصاب کران وعده تروث و د ع مند د روف برونج دمتر ن جود و هبرگ، بری مری دحری، عرصه وجود می آمد ر کارت حید و حجات می او نا که در حمه مردن اصهور و روز آند که ا کندهی مرك اده که ری او دختر شده و حدود رخی بر خبرد ده وف مادر (و د اشر حدهم الأشي طان وحيه مدودا وهو السلم بنیرا می من اقیام من سوء املین الله) .

موقع زن در نزد اهالی چین

حلی مروره الراد حاله واده هلکه وضع حمل اور ایا شا میشود نمایم افراد حاله واده هلکه وضع حمل اور ایها ت مکرانی منتظرشده میخواهند به شد ایل طفل دختر حواهد اود

معاوضه

ال د ماش و در دورهای جامعه دولت و دو و د وغرف رسای اسم ر دوفت بی ده دو در د حدد. سه درد وه دن اخراقي ع الداره منه في دموس دري وجودزنلازمست

از سے ادامی از است در در کی اردل ممال ت پ د پرده د ده د در د پرده دس مشهورات الهرن وادمة مرد حق عده

د - رسي ١٠ (حد حده من غير دم) د حد د کرامد (ريد حي حيا مرسه الرآء) مني حيا اللجد وه حواله و و حفرت الانواع مدول المواد

چېر ان دديد درد حتی شده پر ده يې د ساد ماو چا ا ورودهٔ مردو آو دونده د درد اسه وجود و مده د م بادر مح که دری رم رحق دم رمزدمنسود ، حق مدد مرد ور د ت ۱ د ربه وی وی دروشده و در دور ت ر درو ودست ه د د د د د د د و کارد ری (در حم ما روی مرح ها م حيوشده ورامعمره د شته دوستاند د (وسوال سام ۱۱) ومر سوي ١ - كمر ويسمة مدمني دراسون اسب

حدث السن أو بحال والرحوب ورد والمواث المعلم ومعددا ر کوئی د دی دود مدیج بهد م سر ت کاملا م و در دید لمموقد كالون الرازميرة كالي راهدهان الماه المراحد أأت ومادع سال مند به الله الكه دال د قاله الرمال ما في لأل ال دور دهدت نے چر چی اردہ وہ گیاد ہی ادا أوال حدودر همه چدم ممكو مب طرور در د الد حمدسة رین ریحه ری ۱۱ مجاد در ۱۱ د د د د د د ارحشات مربة مد مده مده و المجه حمد که ن صبع میره دریامار و در دو رحد د سادری عدرة الاسم من) (١) فيدروف د ما ٥٠ ح دي سال دوه من رات و حرامه راه در مین اما حال اما جهای داده أرفته لأرام حيره صفه الشرام عير وامتا في رمين التعلقة و المعالم مع المعالم و المعالم و المعالم المعا مدفيه معرم وحرج وداب فللمش فلال الدوعطان وأشي مصمهم قو ائن وفصارات فردات وقاب عدش الشهاد ومشهاد الدفاه مي بطهر دوال سالا، وعد هند سامله مرد ل حفل الله ج عو مع لل أن حال وال الوات من المد و المدال من الراق ل د مال مدوحة ما والواعد الله حافدات إلى وحد التي مما ومان المرامو ودوقه الم ون و بعدية مر مده مددن موده وقع مده قع مومعالية ٨ دله والراركة مي والم مي وه أي حديدة المصبط مدال دوم عرب درا بد وحدود ممدر و الأبعاد و منحد و دور و دري و ساهد و ال و الما هو

سنح فلنده عالمه والمراجع مراجع فالمراجع والمراجع المراجع والمراجع والمراجع والمراجع والمراجع والمراجع والمراجع و حاصه الديم يودن معالية الراي بعدت البدل الدا لا

٠٠٠ - ١٠٠ - ١٠٠ م ١٠٠ د د ا ح و 1) John 1 1, 1) 12 12 12 14 13 المر بحل موت جرا الراد و د سند الالسامي حوا المعنية ، حوال كون من حدوق را حد هداي اله جاني د مراجد جه مي اللي م عاص ارد او السام اللي حاق الو كه اس گرفته ره و حصات رساد ك. من اله دوسال داری که در تهدشد و هم سمن توشود و ساعت تو حضمه عرمی کرد ۱۱ ی و شکر تو معکم در این نعمال حطاب رسید ای دم او ا سری ته اورده حطیه به او من ده صلاحت شهوت دارد و حده در عاد شهوت دود به او ده عاص کرد الم حسبة منده م مدد مده ما ويحمد رسند حکام دس مر و عدم د عدص اد د چندن ادم در حدد وسد ی دم ادروحدام دمدم مث اور سرای تو دادم پس در رکیر اور آرفت آدم حوار شردحود فظر معاصد بن جودو د بالحديث ميم بد برصار ، ن مدايد که ري وفيدة رائد بهام ر مرد جني شده مه ن مديد فيلم و درائد دي فيات ست

صحت خلقت زن

عن من حمور عليه الملام عن أنه عديد اللام في رسول الله صى لله عدده وأله الله ته في قدس قبصه من لأدن فلانسما ده مه و ادر د م دوس الحق ومد دم واسرامه و در در ومعنق منه حدد ع وي معدود من السند الي دست من صدد لا سر) هن سودن که ده در حدی د ب ر در چی د حد شر داست و حهت ده د ده اید د مردن ده است و ن بعدة يكه بعدل لايد ما معالم عداوت معدى مشهد ا عام مات حدة في الله ما عد الله الله الله مدة حدم و المدن عد ب السبه را مادة روح الراب معصود و عد ب (۱۰ درده عدن) وصده مدهوس حدد ١٠ ١٠ من عص شهرت شنة و عدة حدة حدود ١٠ ٠ ه دان وه ی مداشد و بان اس ساله سرا مامی ددان حال المستان ال

(ر م) حد ب مددی عدم الام سؤال درد خی حواله (ب دن مدد غوی رسه حدی حود من سع ادم الا ـ ر) حسرتش در حوال فرمود (سنجال الله تعلی سدد ه. امره مر الهورسد ی در ، و د و ر د و ر د و آد و آد و آد وی مرک ، جس دد و این مسرف ۱۹۹۸ مرد د این مسرف ۱۹۹۸ مرد د این مسرف ۱۹۹۸ میرد د این الدران این الدران کیفیة اکثار نسل آدم

حد د دا د دام در د پ و حوهرال ي - . سا (درره) ارحدرت ما ق علمه اسلام سؤل میلاد اله در رده مرده به همشد که میگوسد حد و دوحق مود به ده که فرونج ده د پدر ن حود را بدحتر ن حدود و سه ا س حدق و حوه و حراب مدرشد حصوت فرمود نه ی عن د ث علوا شرا حدود سرمسه اله سال صعوة حاق عودر ال ما و مرسدس و مسلمات و مسمد] احراء و دهه محميق تشره الم على ٨ م شد حنه ؟ ، ٥ د حو ۵ جمع شود و نعد شدسد که مدر و حوهم و دده قده ی حود را هدائد المد يس چکونه منده د ١٠ - ن ٠ أن همة فسن و که ن ، مد ر حواهر حمم شود ، آیاه و مددر ده م کند سه دره که از جدیدهٔ چه ست دور به موسی و رمور دوود و حدل عاسی و فرقان محمد سانحان حواد حوه سنے سے ورمود سات متولد شد ر سے ی دم همدد مر هر عشی دك پسر و دك دختر ایا انت و ۱۰ ه ارا چدات جبرعی آدم وری داد ۱۵ ، با صدار اقدرات معامل در احدی از اولاد او مافی تماد ادد از باصد سال حداواند ماو شیث که اسمار هیدانه دود عط فرمود پس از آن یافت را

چال د و شد . سی او بعد به به د که حد د سووری مرد ی ر چشب و سد اد اسم اد (در ده) در و ده ه د و دو دو اشت ا دود بد و مده ال شد يسي و آل به د ابره ج دا دی اور در دی را دی د در دی از در در و د کمه دسهد، و در آم ، رسر د هم ر وسعود ، و مرسادن از ادال شد و در بد الله ما در در درد و ورة رحد سے الاحد ب دو ب دو راحدد الحق عاج دوود و ارب درد الله الله الله الله الله مدس دور دو لرموی کاد یی ده دید مدند د د د بر مون و چه ده ده و د هوې د په د و و ر فلح و سه، حق رحه الحال حق ساس س راً ب الممورة أو مدا به ل الاس. و لا دي مواو من لاحوه و لاحد ب (عد بر ه) ووجدر رحصرت فالمدائد بالدام جيدا المراجع س شاحده د غړو خل چې خه ي پات د د د د د اف مده ري الرويح المود بي الحد جي رااد حو و والهابهشال عودت دد والراء اي حصرت أله چهر يه دد که بعدمار دختم حده سرودی عدود در وجود چدد ال

اولادجنيات البزيمر ارجود عودت أنكام يسران عمورا مدحتر عموهم

محدد علی مرافع المرافع المراف

سرطيعي براي تهدم و ديرزن

د م می بری ه بر بر هادی ده مید مدد مدد سید حی در مید موؤد د ی بلای سی میرد ره خ می به می رحی در حمیه کوید هی حی ری مدرات بدی کیجاد و دیگ و ساید موو

فعفعقد يا نقص در حمه چيز

ر ی ادات سمعا قدهٔ ۱۹۵ خما علی سوال به داد آمه ر امداق آل گرابرام

(۱) تمام شرایع که منطورشان هدایت مردم ست سوی حق

(۳) هرگ در بر د میردن مه یه دام معبوه حواه شد اه همده در ن مین فد ده بد و میردن عدم بد عمو دریوه و در بع در با چد که در و ی که مرد سخصین فیده و در بح و در مین و صد و در با عدده معدده مقدسه مشعوداست رن بخر دس فیصی حکارت روم ن ربحسین مطید هعبوم بند تی اشته ن د و د 1 - 1 - 2 miles 1 - 2 miles of 1 - - 1 - (14) c w. p-> _2 ; 1. (2 v) , see , 0 | . > . . (q) (, 1 +1) 2 + - + 12 + 22 , , 1 + + + (; ") , comes ٠٠١) ٠٠٠ (تر ١٠٠١ من (١٠٠١ ١٠٠) اعلى موده د ر داد می در د دم در دو دو در دو د در داد ر ه در د دهد از الم معد از المود مهدت شده د مد و حج دي وز در ده و ځامه د د ور صد د د د د کار است ور الدوراد د الرال ده ود الا الدور دراد دور دو ح ده د ساده ، حدر ل کرم ر سام چد و د د ۱ ده د د ا stree 20 800, - 5120) 200, 00, 000 0 00 (11) المح المراد من در در من در الله من الما الم 110.1 - - > - f(110) .as . .. > - 1(Y0) - > کی در این دور در در دو شودری را وی معمل ا کد د ، چ ل ۱ ، متر اسد در ، دامند اخلی این این ا ک میں میں میں الران (۱۲) و می معنی و حدسو مدن دہ عندر مرودري م مدولت المها مدارها و فيلك له وروسه فيا مهاوم الس ورعصا والعالم معرع والمشاول حراره المعاولا هركب و در حما على عمرى ده ي مرائر عمال عمالي وحمدي اللي و احتلاف تر ال مدرادة (عبوتدر ج) ده ماند ال وزن مع مرد رمح رن (۱۰۰) کرام دیشتر است و پنچیدگی

 مرددد در معرف معرف المدر على المدر المدر

(ع)) (رور بك) في الت وقوف حمدة (مد) ريار دو مدار دوع لي درمد د سطرر بوع لي

(۱۵) های ری ساکتر رهبان میرد ست ملاحصهٔ است (۱۹) استجرال ری اهلاوهٔ آنکه حسمت ر استخدال میرد

که چانو ادن ما ن و ستحکامش اما حتم د ماسالمه او کنتر ادن بهات بیکه سر های ساخوان ادامه ما کر عملات سن درون درون و طهرونی امام از مرد ست

(۱۷) عدارات ان صدیف نر از عدارات د و حددآن معقدار آنت کوشر چاسچه شاط آن بهر الدر حدواهد بود

و به می حهت جا ولاد اساس مردو دنی رد حراف و صاحد د اساس در د

۲ (۱۸) د ، رب ا ب ، که چارم را ای مرد و سامم از او است

(۱۹) و رس دار د رس (۱۹) و در مرد (۱۹) کرم تجدید شده

در هر دوعه دل ۱۰ د د د س

و سنگ را حد هدا و د

ولي المرا المراه سب

(۱۳۰۰) و رن حمده در رن در (۱۲۰۰) و (۱۳۰۰)

عدم نه مد که شوهر می همده، کدد، امات میکاری در ومدن هدامدس را سا ماده با آسداد با در کد حی مکتب و همچر و دی و می همی سالم حاله و حی

زن با مرد مساوي ناست

الا مدد الدو عرف المدين مده المدين مده الا المدين مده الا مدين مده الا مدين مده المدين مدين المدين المدين

د مرد . (۱۳۰۰) و (۱۳۰۱) مدد (۲۵) ویل محم ل مددل سے ، اگ (۱۶۶ مده د هه ول سال (مان (مان (مان) (۲7) رومل در سی د حدد دهر در ادر درد) ر آن چر هاکه مده و مس جوی و به ده می عد ووروم الأدريات الما حداد أعلم والأعلم والمحدوث المحاويات I have a later and a see a see (۸۲) حوص بحک لم ول صعبه از مود ا الرميو فاعتدأ موا وبكوا يوسعب تعقاء فاماد ساشما (a.) . (, 1 , 1 .) Secretary and agreement to be a sec حد مي در دورو - در هدري کي حمر دوروه د در در در استحق استعمال عصر فينم دائ احداله ددان اوال عصا رال مصلع و سب برحر سمهم دن مگرد ال حل ب ه ی اسلمدریه (مری لامه وس) مبوحه بی ۱۰۱۰، سه من دوه و د آل دسته الله مدد مدد الله مدد ١ ـ (ومارووا) يكم دكار وعالم المليقي مقهو العال سا

وقدر الهس حود عداما و حود سداست موا حود الموالم ما المالم المالم

(۱۰) فیلسوف (برودون) در دناب حود موسود، (انکارالنص، میگودند است محموع فوای به در است سر آن ای آرادی برای بر ۱ است بث آن ای آرادی برای بر ۱ است بث آن ای آرادی برای برای برای طلب میکندد سم ران آن را برحمت و متفت دعوت میکند و دره رفت دردی برای میکوید چون جرمه دشری برای میکوید چون جرمه دشری برای میدند و دره و دفت درد که این اسیسومؤلف شده پس قدر حقیقی برای مرد و زن مثل اسیت (۴)در (۳)در (۳)در (۳)در (۳) برای مرد و قوای زن وجود ادارد

(۱۹۹) (اثروت کونت) مؤسس علم همران در کدن حددموسوم به (نظام سیاسی) میگیدن طرفدار ن شر فاون به وغونوین جنسین به تنها صدیت بحکم عثن وطیعت مدارد ایکه این جنسیدا بطمرف شفاوت ویمریدای ودات ساق مادهند و گهان میکنند از حفوق اودهام مینکنند

الا (سؤال بنزيدين سلام وجوان حضرت خيم الانام ص)

س _ آدم ر چیرا آدم گوشد ج _ نُمُلَهٔ آگه آدم رادیم [گیل میل] سرشنه و حلق کرده.

س نے ارتباء گیاہاں رمیں یا ریاك كيل

ح ـ ارزه مکنه و اگر ار ملک کال سرئته میشد مرد همدیکر را می شد حقد و هم بصورت و اصدر و متحدالشکال بودند ود رشاب حاف و م و لا حرائل بایا (۱۵ ش که د چاری ا ا مع رابات د علی حابرها ایند، و حجدت اسمیا و سا (+) (او د د) و | و د د | شهادت ، هما و اندوق میرده این د دد د و کیده د ا به قادت درد دران داد ته و قاوی اد سا وای سفتان ران د میره به (۸۹) ماسمتر و دوسی ده (۲۲) ماسمتر قائل ست

[ع] (ال دوار) قال بات کا سنجوی ی جمعا بر ر سنجوی فرد است ر در سنجوی و مود ر ۱۹ دی یا ماود ح ۱ ۱۹ سال جلاف سنجوی فرد دی ۱۹ در و ۱۹ د ا کرد ب ایکاس] راد ر سب

[۴] (هدر ۱) منهه ره ای مدامع حمدق از ال است اه دروی د. این از دودی اداد حدوس میشه باری این و امرد ساؤ ای اداد و ادب وی مدکور در حداد از اهای محمده داد ورقم مود آله ازان استخداد شدار حدودش شامد پار هردان آساش را رای دو مان صدقت را سرای ای و او دکان توجه واهده و ارای دوسته میکنم و اودکان توجه واهده و از وسته میکنم که ران و اودلگرا در عراس هماشم، ده

(۲) [واتمر] میکوند حبر بردد به بعد چهری در زن سافت میتود و قواید علمیه ر نماههاند

﴿ زن و راستی ﴾

(۱) بانفاق همهٔ نسویسندکان و مطابق رای شایع زن دارای سفت صداقت صحیحه نیست و مردها فقیلت دارند نزنان در هرچیزیکه متملق است به راستی وصداقت (لابروابیر) اگر ذائقه زن بطم دوستی شیرین شد لذتی از راست کوئی نمییرد.

س د آد درد د مثلی برای آن هست

ح - حاك كه در آنسه، وسيم وسيم و كدم كون و مر وسرح و آن و حود وسرح و آن و حوث طعم وشور و سحت و سرم و حده محتمه في المن و را الله جافت الست الله مردم هم الله بن محمده و الواع منه و له خلفت شدم الله

س رحواء ارآده حلق شده در آده رحواء

ح د حواء ارآده حلق شده در آده ارحو حنق ما شده آده طلاق سدت ردن مبكردبد به بدست مردان

من د حواء ازندام گل آدم خلق شده با را سس آن جر آبده د بسر جداز معن آن هم گل آدم خلق شده باز مان است

بود قساس در زنان چنانچه در صردان است

من د حواء از ظاهر آدم خلق شده باار ماش او

ح د از باطن او آگرازظاهر او خلق شده بود هر آبنه زنان

من برده و منكشف بودند چنانچه مردان هستند از این جهت

سرزن از طرف راست آدم خلق شده یا از طرفچپ او جاز طرف چب آدم اگر از طرف راست خلق میشد هر آینه قسمت ارت زن مثل فسمت مرد میمود ۱۰ین جهت است که انشی بکسهم ودکر درسهم میسرد و شهادت دو زن بمتنزلهٔ شهادت بر بکسهم است (عمدار)

احت که زنان باید همتوره واشند

﴿ زن و کودك ﴾

(۱) از تمالیم [کونفوسیوس] فیلسوف است که کفت من برای

١٠ قلب زن

قدل را براکاهی است اه هیچگی عمق آرا اعاره نواه ارفت قدل را هر از پیر بدشود ای درداشدت عمق و عار قال بهود فقط عواس محبت میتواند در اعم فی و حددی ای اورورود قلب رای نام چشم و اوش است بهاحت ربحگی به تدایم میشود همراز ربیرا دوشانه روز درمحلی حدم اداد و حدالات آلمالیا تفتش بیاشد حواهید دند حبر سحن رسائی و رشتی گفتگوی حود آرایی و دامران ای مداکریش ندارند

(عالم سول بهار شمارة ۴ سال ۲)

(قلب زن ومكنونات او)

قل که میر کر قوهٔ حیات است در ر کوچکنیر و سات نراو میرد ست به (۹۰) کرام د آده منوسه (دوه رشی) قلب رن فیروهایه و درك و قابل اصهار اسرار بیست مگر برای کیبکه معالحهٔ اورا شواید (بلیرك) بیشت میر دیب میر در میلی کوشده ام و مقدار رددی ارغیر حودرا به آزمایش آنها سیر درده ام وای آلان فحدر میکنسم که مده عمر حودرا سیم کرده ام وآلان فعیده که آنه راحیسس سرای هر چیری تعسیر و تبدیلی داند بعنی هر هی میتوان واست کرد اما نقل ریا بعدر و درس حواهد شد بیمان کعی دافی حواهد شد (اوسین هوسای) بیمان کعی دافی حواهد ماد (اوسین هوسای)

(۳) راستی درری و مردن نه وت کلی درد ریرا که مرد ن داهم دوستی سیکند مکر از رزی وتوق بیکدیکر ولی ریان هیچ کاه وثوق بیکدیکر بیدا اخواهند کسرد و اندآ تصدیق تسیکند اچه را کهدرستش داو میکوید (دول دورجه)

√ ﴿ ﴿ زُن و دوستى ﴾

در ران درمنی مکدمکر کم است زنوکجی

قال رسول الله صلى الله عليه واله (مثل المعرثة مثل العلم المعرج ان تركته التفعت واستمتعت مه وان اقعته كبرته) حال زن ما تند استخوان يهذواست كه نع است كر و هارى استخوان يعلورا ارآن كجي مهره برى و فائده بيني واكر راست كني شكيني آذرا (كافي)

[آيا ممكن استكه عقل زن باعقل مبرد طنطنه بوند]

عقل رن همیته فاسد است از راه دل [برنمو]

Assis

هويت زن وصفات او

د که سرحمال و کدر ورکاوت را توان مستمنی دو ولی ارقلب او ادماً سمنوان می بودر کرداد محبت را علیه دارد سرمجبت میرد وایکن میرد درصدافت (لاروبیر) در استوان را دروی محود را استوان را دروی محود مود اما سرعاد تآنده یکسران که آشنا شد در تر اوردها حواهندرفت مود اما سرعاد تآنده یکسران که آشنا شد در تر اوردها حواهندرفت (دوماس کوچاک)

درفد هرون ۱۰کاوش کنید ماری خواهیدیافت (میشلیه)

داشزارا سوی حود جلب کن زبهارا سویت میگذاند (اولسلیه)

رن آچه ر درست دارد معتقداست (روسو)

آبچه را که رن ده آن اله م مشود در غالب صحیح تر است

از نصریات میرد (اعرشی میرد از نصریات میرد اداد کار میرد اداد اگر چه میک میرنی داشد هرچییری ارای عشق باری را بداد اگر چه میک میرنیه باشد هرچییری ارای معدت ایت و همه چییره، بمحدت است و این شعار زن است

معدت ایت و همه چییره، بمحدت است و این شعار زن است

همر ن ربی وا که دوست هاری واجب است چنان کنی که اعتقاد کند که محقیقث آمها آگه انستی ربرا اکه آن تسور سیکنند که مرد آگه محقایق آمها انشد مع داث آنها را دوست اندارد ﴿ شامعور ﴾

هیچ مخلوقی مثل زن نیست که گذشته های خود را قبرض

چنامچه از همه چیم دیگر رود تیر و سال ویدوند مکسردد (دو ماس کو چات) سچه ۱۰ که رن دوست میسدارد سمر د اوهام و سعمر حبالات منتوان از قلب او سرون نمود (ه رسل اسر) - که مبرد از چیری اعراس کند و فراموش کند ولی رن اعراض میکند ام فراموش سنکند (فیلیدجرفو) رن نکدوستی هلاکت آمیری از دور ۱۵۰۰ بندا میکند که حواس مارا محتل دار آن راه مقلوب ما رحته کند (کریللون) يبشوائن وراندن أز سهل تبرين كارها أست بشرطبكه ألمرد فائد در صدت مرد مکی آراسته ، شد (سریعو) رس برار مردان، هارند وما ازمردان مدترند (مواتسكم) سروادر ما بازنان براي ضعف وجنون الستندباعقل ما (شامفور) سررگشران حطری که تحدیدگشد رن مسامرا آستکه و در موش كمد كه وفتن جوان بوده وفئنه الكمر (لاروشفوكو) وزيا رمرتنة عداك واعتدال والارميرود وياهميشه درتجت اعتدال وعدالت است بعنى هميثه يستاست (فرجيل) زن چیست رن مرمن است (انقراط) دبدن رنشراست وشنبدن اسم شری است شدید (: ترلیان) (۱) تلخ ترازمرك رناست سراي ايشكه خودش شكه وقلب ودستهايش (مجيرو قيدها ليدت كه شخص المعلول و محموس مينمايد (سيمير ١٠٠٠) (٢)

۱ - بن کفر رمان ویس ۲ بن سر کثیتی بروك

رن هر فد عنق ر معرفه و شدو أي ر دا ا ماشد معدد امنكه مدرش مدر النكه مداو ر سائل و ساكت ما مد عنق او سرش مدر مهراه و شدود الر بدول دي لاسكاو چ

حیده سرک تران حافظ ست مراهدات ریزا و حداق الم دفت میشود در ران اشاکه متماث العمیدة الشد درای محدث التمان

صبلة الإمدموادال دى سمترى الرجمة العلال حرو سنه م اله

بددا کبردن بث رن موفق الله سدرت چه سعادت بروگی است

گر ندا در بداشتن چندن نممتی دوهق مشونه ر فیردا دمتاه جستجو در مداتیم

﴿ زن و متانت ﴾

الصف و واستی نظر و صحت حکم و دنات دور دست د و تأمل زیاد دی الخد موضوعی اور د، دنکر است

(معادام هولامس) میگوید قدرت و قوت عقل و دقت سمی در رن بدست بری آباه عاملهٔ و را دربچهٔ حود قرار میدهد و مکار هردهران او منصو و مراب میدود و لبان المستور طسمت او به به تأثین و دفت دلایر

و مث حام دیگر میگوند ریهافیس، است قول که معرار از پوست جدا کشیم دامه

横くじゃ しゃりゃか

(موشین) بودسندهٔ فراسوی میگید صده را برای شدخته شده ای که مهکل است آبهدا و ادر بموده ای آش بهتیده خود را بسورانند و ر رای خود در خردی در و استورانند و ر رای خود در خردی در و اشای بیت معروف که میگویند تحم کردی سیش میان است ولی اسلاح برن ممکن بیت ری میشود فر بر کی میشود فر بر کی از ری داراندور) او تا متابعت بوراند در اسلم فرماند (طابهٔ انسادامه) بیشمی اکرم صلی افته علیه و سلم فرماند (طابهٔ انسادامه) در خیر دیگی (طابهٔ المراثته بدامه)

در ۱۰ و ر کرشش در مشتهیات آن بکزن کدد ام بنگ د. ای را شواند محرکت در آورد که جذا بیت آن بنگ زن است بسوی خود (ایتونت دی لامکلو)

دختران اصرار ردادی نکسرنه کنردن دارند حتی ایشکه نمشی را که معشدستم در در آده کرده منکسد دیرای ایشکه لدت کرده نمودن به مصاعف کرده

كلمات مقتطفه

ران ده هدیگر هدیده ده اراع و کانگویند درای محبت و دشمنی در بال جنس (سدس)

عمری در رای سنگدرد و داد ام المدر داد حوالی و صادت دمده دچ ر است و دادها هم محث ر است ام در ردهیج بات ر حامه، هم محث ر است ام در ردهیج بات ر حامه، نقیح حود پی آمیدرد (حکوانس داس)

سب طول مدت پوشیدن ایاس ران والا به حودوا عرق در در دای رینت هیبیاند ثابیاً در ای حوش آسد و عجب است که در حود رعنائی را مینگیرد و وقت دریمی طرلانی آرار وقت اولی است رعنائی را مینگیرد و وقت دریمی طرلانی آرار وقت اولی است

چه قدر رود شهرف مهرد در ههالا حکت است وقتحکه ادامان رف الجهاد الله الله

زن و فڪر

از سعنفر زن بکنفر دارای قود فکریه سبت بلکه خد مایه زندگای زن است و از این رو زهری در سینهٔ زن پنهاناست

كرزادرا طاعت آرى عاقمت جرز بينها النبطان) از هم خاتم الابياء من فرمايد (النساء حبايل النبطان) كرددارد درتو شيطان سلطنت ها تو دكسل ابن طقاب شيطنت عرب الساحق عليه و اله عرب الساحق عليه السلام قال دسول الله صلى الله عليه و اله [مالأ، لميس جند اعظم من النساء] (كافي) و وزى حضرت امير عليه السلام فرمود (ان النساء شياطين خلقن و وزى حضرت امير عليه السلام الله عليها فرمود (ان النساء دياجين خلقن لكم وكلكم تشتمي شم المرباحين) وسم

زن و کریه

على علیه السلام فرماید (نفایکم نسانگم سلی مداسم الا تدمور به علیه عن هذا الرئین) مطوریکه مدشنوم رس شده در شدا مکریه علیه میکنید آب الهارا از صدای کبریهٔ طلد بهی دمیکنید از اشک چشم زن افسرده دل مشو اکبرچه در فعراق تو فریزد ربرا (به آن افسرده کی چاههای کریه را درصفحهٔ سورت میکند (اوغست کولت) شک چشم رسان شمارا کول سرند ربرا که برای عوای شده ها کریه میکنند حتی آل ربهائیکه از هیچ چیز منالم لمیشوند کریه را راه چره حود قرار میدهند

نمرید هیچ رئی را در ای زن دیگر مکن مکر در مقابل جمعی از زنان برای اینکه آن بك زن نمریف شده میداند که فقط اورا خوشحال کرده أی و همکی زنان دیگر ملول میکردند بسا که مرد ترك همه چیز کند برای محبت یکزن و بساکه

رای تعکیر درحة ق راه مال آ شیر عدکان امت اله حدود فیرموده (ان کندگی عصدم) وبیعمبرا کیرم صلی به علیه و آله وصله در خطبهٔ بیزقان فرمود (اکرشرکل حطب حجنه و آکل کافرات بحق ازواجکرن)

احتر آله و میان المدراله و میان الله می مان الله می علی به المدراله و میان الله می علی به الله حرمان (اول می مان علی به جلل فحکیره (عند ق) بنت آدم و اول فتیل فتله الله عد ق اول کنیکه آدم فریسی نمود (حواء) دود

اول زئیکه به پیغیر اکرم سلی الله عدده و آله و مادت نمود (حمالة العطب) بود که از حماله انتلاثات آبجناب عداوت و صدمة زمانی حمالة العطب زوجة ابی لهد دختر حرب حواهر ابی سفیان هسماة به (امالجمیل) است که ردده در آبده آن چناب بود و اور ا(مذم) نام نهاده بود و رس شمار از حود ساخته و هیخواند مذمها قلیت ودینه شده و مربنسیت

زن وحرف

خداوی بزن یفن عطا نفرموده سرای امکه در اثناء تریاتیدات میتواند ساکت پماند همت میرد معاداند را لگ ری در حرف ردن ور در حیرف ردن دادل در م فکری او است

زن و و جدان

محدل بن سعم تم از وحدی مرد ست مقدر صعف عقال رست بر عقل ممرد و ارای حالاق بن صدیمتی ست عیر از طمیعت مرد و ۱۰۱۰ن جهت است که توازن در حقوق و و احداث ادارد (پروهون) در کتاب خود (ایتکار النهای م

در عهد الم ستوار باشد

المراء وال قام شاستاند

د حمر تو به فت مهرسي

حوهد له تراه کر ۱۰۰۰ د

ایکن سوی کام حواش درد

حم رزق سارد آسیه ساود

در هنچ ربی و ف اندند

رن مهشرار او به سوفائي

درجاهر صلحو درابهان جداك

جوندوست شودهلاك جالبت

تظامي

رن کرے تکی ہمر پر داشد چوں لعش وہ وعقد ستند رن درست بود ولی رمسی چون درسر دیگیری شیند رن ميل رميرد سشردارد رن راست ببارد آنچه ،ارد سیار جفای رن کنیدند مردی که کند رن آرمائی زنجيت تشانه كاه لبرنك در دشمنی آفت جه راست گوئی که مکن سخن نبوشد چوڻعم خوري ارا طاکيرد بنكار زنان وأست بازأست

کوئی که مکن دواسه کوشد چون شاد شوی زعم احبرد فلون رسال بد دراراست وشاعر بزرك واستاد سترك فردوسي كويدي

كه بكسك بهازصدزن يارسا رباديرا ستائني سكابرا ستا اگر بیك بوهى زن و قول زن وتائرا ميرانتام بودي له زن جهان ياكازابن هردوناباكابه زن و اردها هردو درخاكمه

﴿بطرفداران وفاي زن كفته ميشود﴾

نه آقایا نیکه مدعی وفاداری زن هستند تذکر میدهم کهبا خدا

اری آبانه ری سرد ر قومند (۱۲۰۰۰) د ر صحب حودر ala jitak

حاثبكه زنان اوليا جناشد برعثل زبان الے رمان حید اول زندگه مسب قتل امام شد (قطام) بود .. م.م حدر ر زوجه او (جمده) ،نت اشعث اللدي رهرد د ـ سرسيد النهد در پسر وی درشه سدت در او انداخت مده هم مده معدد تقبي را (ام القطل) محموم نمود

آ دم زدهشت رفت بيم ون از زن سيمرغ بكوه قو ينهان از زن وبران شدن تخت سلبمان از زن آواره کی بوسف کنمان از زن كشه شدن على عمران از زن القصه هنزار خانه وبران اززن

رنووفا

حکمای عالم و عقلای دلیا توجه بدنیا لشموده وجهان را قامل طر ندانشه زیرا که در گذر است و هرچه میکذرد تمسیر نه بی وفائی میشود و دیمین جهت که زن سی وفا است جهانرا تعبير به زن تموده الد حضرت الميم عليه السلام خطاب بدنيا میفرماید که ترا طلاق گفتم به سه طلاق پس درسورتیکه این وجود مقدس این فرمایش سررك را بقرمایتد بنزرگترین دایل احت بر بیوفائی دایا که تعبیر به زن شده

ونبازا استعدوه كرودلستانولي باهبيكس بسرنبرد عهد شوهرى ومولاهر دبوأن در مقاعتكو فاززنان بيوفا كهنه صدق دار لدنه سفاجتبن فرسايد دع ذكر هن قما لهن وفء ربح الصبا وعهو د هن سواء بكسرت قلبك ثم لايجبرته و قلوبهن من الوفاء خلاه دادیک ستسره مدسه و ینجه کوچك حود را باینجه ا هن مندمت الجنك القرستيد كه يتجة شما در هم خاوا هد شكت مرده تفصري بداري ممدولا رن در مي وو تي حائم كند بت الدت و بالكه تمامعت الدت

آاوچه ارسربيت كوجة خوب بيشود اماكلاس سيشود العالمك راها را دوش ندوش چون مرد دارته و حتی مثلی رکونسر دکر موده و گینه ند هم طور که کوار رای پیروارمحت ج به دو پر حث و اکانی فرقی میں چپ و راست بیست لمحمد رده و حواموشی را مهتمرین جواب داسته ریم ا از جواب می استعاده المودم واشخصات حاصل حواهده بمود

(حد حي محدد حور وش سده ي در قده)

ور و د العداد و ده هر کر از ما در به العواد المادد حررهمره کرچه کی در آرد در شخه ش عددلد ۱۰۰ و د طمعمت اعدب الموال شبه مواد شيمه أبي اللت قبل ال سنمه أ مه آرمودن محتاج است قا خواص آن معاوم کردد من كار مدارم كه وفيرا وفا هست با سبت باشد ١١ ساشده. و گر مغراهم در این موضوع و ارد شوی و هنال بیکاران ب طمرفدار رزمان عد نمره اقدام ر سباء مدامم و حیکایت آمدوان ر جمعهٔ دردان با قسهٔ آن چینی و ختك كردندستمال سرفسر و دیدن جوان و آوهدن نسر و معر شوهم و مثال آنمنورسم البد اقلا بقدر الف ليل نفالي العالم به وقت حود و به وفت خوانتدگان را شایع میکنم همینفدر این شمر را میخوام

בן בנים הפן בולן הי לי בונ "ב" ביני לפון שבוניין לפבינים ی اداختران و و محواهید ارون است ون و شمشیرواند ر که دید

، ايمان و نصيب وعقل زن

حصرت وسول حطاب الران منتماد و منفره بد (م رات من صامات من و رافعات المقال عال الدي الماهمار (كافر) كدارا والمعمل الدارا والخص مقارا والاستدادة حسرت صدق صد ده شان و ان فرمود (اعسوهن في المدروف قبل ال معراكم، المدكر و أمو دو الله من شير أرهن و كو ١٠٠ و ١٠٠ و علی حدر) (کافی) ورمی است. ریزادر مشروح در . وراسی پیش از آناه امیر الانده شه را ۱۹۰۰ و و

مولى عليم السلام فرمايد

(موالد والد من من مناه ما فيس الإسلان و فيس المدين ط و فيس معول وَ" مَا الله مَا مِنْ المُعْدِد وَالله مِنْ الله مِنْ وَ الله مِنْ المُعْمِلِينَ وأمد المسال عاتوالهن قشم دينام إنس التعادم لدحي وحد و مناصال حطوطتهن العموار بالنفل عالى الإصاف على مواسك الحال الانعواشر المائع إوليو من احادرهن على حدر ولا اطاءهو هن في المعروف خنی لانظامی ای الدیاد م و در حق دیکر و مدار لا و ن در دام المعروف وه مد هي كدلا اصممن مدكية في الهنتهر) (85 و) مخدر ما و از حافی و مواد تواساک می راز ولادت ر . آن ہے تَهُ وَأَمِ الْرِينَ مُؤْكُلُ وَ أَمْ صَالِ هَمَانِ وَمَهُونُمُ أَوْلِتُكُنَّ مَعَمَاوِلًا مُوفَّا

و المیدات و الشاحات والثبات الرقاق) (کافی)
که نباید مرد احت رن کند در خو مشهی و رفتن حداده،
و عروسیها و عید گهم و مصدت حده اد و حردد لوکس
هدی حارجه و توری ها و و و

حكمى كويد

دبانت وانبیاه و اولیاه بوحکماه و تجارب وطبیعت مالت ن میدهند حتی عقلاه از زنان هم تصدیق میتمایند که زن مورد تعیره د و بعرابر نمیکردد

ابن راهم ناکنته نکذارم که اکر کاه کاهی الله و دوکی و معارفاخبری ندره بارد اززنان بافت شوعد که طنطته بابعض

تا هنگامیکه ، از میتمد حمل و ولادت کرداد و همچنین : درغ از ولادت و تربیت شوند زنان مختص شد. اند برای گرفتن نژاد و شربیت اولاد و تعدیرالمنظل واین یك هایره محدودی است که باید فقط زبان قیام و اقدام سر آن نمایند و خداوند به قدر ستعدد و احتداج اشال ۱۱ آنها عقل بعداد و شماع ملاء معانق ، فعارت رن و صنعت حين أو أو والحصك ه حوامته به که همدوش ، مردان باشد سر خلاف صبعت وقطيرت ايراست كه ران دراحكام المرد وللمبرستد له درعادت و به شه دات و به مدر ت و به پسی ر اشرار آنه پرهيمر باد مود و رحوس ها در حدر باده اود و داده دست اطاعت مه آمها داد كرچه امر بمعروف تمايند ومقصود يبغمبر سا و مولاً ما نه آليتكه الراك معروف إليك أرف بمجزد أمر آنها المعروف زيراكه ترك معروف مخالفت سنت است خصوصااكر آن مصروف از واجبات باشد باکه مقصودبینمبر ومولاآستکه اتبان ممروف را برای گفت زن مکنید که طاعت او کرده ماشید للكه همروف را براي كه معروف استنجا آويدنه راي امتثالؤن اكرما اعتقاد بقرهايش الى ووصى نداشته باشيم تاريخ و تجربه مارا وا دار بتصديق ميكندركه امتثال زاان عاقبت جزيشيماني سود دیگری تخواهد داشت

(من ابن عدمائة عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله) (من الله ع امراته اكبهائه على وجعه في الدر قبلوس على الطاعه قال تطلب عنه الدهاب الى الحمامات و المرميات

اق مردان بنزيند بقض حکماوع تخواهد شد زيسرا که (اك،د

كالنادر و النادر كالمعدرم)

آرى خداوند مثمال در نهاد مصي از ريات الحجال و دا م كامده از معرفت و کمال نهاده که است به اعمی مردان یار: رزان صحدان فكر بدام في طفاح عليم، موجه و هدشد كه در اقرال و جملة همج متدر داشته و دارند و جناب محمد دهني اصدی در کے: ب (مد هیدر المسله) و جداب محمد حسنخان عنداد النظمه در كتاب (خيبرات حدان) سياري از زنان معلمات ۱۰ در رال چادر کار میردان کردماند داد الموده

اعظر او رن اود امرد اشد رن آمرد ست او الداد اشد و امروزه را في آمر كمي در اولس رديف ريان فاصلة عالم حيي در د حرای از میعنبرهات آمر کاره سروی و معنبرهات وا له ، اع بردوبرده حشراع بات قبل او شرح [۱۸۹۰] بوجود توريم دود و بالصال صول المتبد له معترة ب والى او صد مجادر موفارو مخسئين احتراع سوان در إمرانك أبين ود که (ماریکیس) در (۱۸۰۵) برای نافتن حربیر و پنبه ابهجود أوه در (۱۸۱۵) يك اوع (كورسد) شوسه (د رىدرش) با جنه ا بند كه تغير ويلي وشهر و شغي رسال رهي و يه ظري و يرقابت غيره و مر و در سال (۱۸۱۹) مؤاد مخصوصي در ي کلهديري او ب-د٠ ، ﴿ ١٤ ٨ ٤ ﴾ ﴿ مار أِ والبرعُ إِللَّهُ كُو اللَّهُ والعِدِنِ أُرْفَاعَ إِلَيْهِ اللَّهُ اللَّهِ الله ادر ۹ که ۱۹۱۸) (ماری و دوار) رسیدلی نیمورکی، در ایمن دورو در (۱۸۵۷)(سوسانتیار)قلمیخود تویس ساختیساز (۱۸۹۰)

را هذر والخلراعات زااله كرم شد وراس مرحسته لمي، فتشديد چوں (کامدر) که فد کاردی او محموس مور جاست و (ادرفات) مدلة كدس و (وكتوره) ود آن والحرمذالة روم ي ال متحرير و حس فكر معموف است و (كارس) العبة سردك و (ز مارك) ، بعة سردجوى والمردر، (دداء كردي) ماتشابة (رادنوم) که حقی درد رد و د دری ارد ن که احتبرایات حدیده معدوا د رقبین ماشین برای درمیس کندم دیگری مای درای کو مدن کاه و دگیری لاب شعبهٔ معدن و تصرفت عمده درتبرهای واله الی آهی و داهای محدث بعدت ورود دادن مو ودساکاه ساکار سازی و آن و آلات احمهٔ موسافی و ۱۰ ت ورواعت وعبر سه نه سرصهٔ صهه آمده در م شکاه (آیات) ونعصن آلات الكريسة والمطار مناه وبلانتسم آحم اكه درحس استعمال الهمديكر عبان ب فته از كم و آهك مستمني دود و ادر مجهای حوش آداد طعال که از التحارث را بح المنعمای است عالماً ارمحنوعت و راست با ای همرمند و دوی سر در مالله احد اع حدی بدش فته و کا ها صورت د دراند اها ، در محدر عات آیا برای نکه بل رینت و مود و قدیکی ست مید شای که هاک د د و دن سبرورامسر معطر ماکند و مسواکه ی عمری اسد عوري وعيره

تو مرد رهی و قم راه ب ش ارحال رس سم آگ، مش ول رفصل محدود علم بوق چهمد دی ود کروی ام بود ولی چه مه سد ایر داس اسکنده و حامرات م مه طهور

ودوور و دده و بد وصف ست دد الم و ومان و جغرافياى خلاقهاعام حرائد وتصديق كبردو لاافل عهمان مقدارزهان اشتفال ردان مكنشمه نعضان فرحفوق مردان روطابه فرنان وكاستن آبان است عقیدهٔ جمعی ر روه الدیان سان که همیر قبدر زن جدیث درکارهای مردان شند معمان اندازه درر ز اغراش و وط ال حودمكر ود وازحيات جامعه ميكاهدو ار مضووزندكاني عقب مدم و گمر ما منشود و اسعقبده موافق عقال و مطابق شرام ه صاده وشهر دمت حالمة السلام است (رحمة الهلال حرو ۴ سنه ۴) چرا که رن داشتی تنصب مور میران و حاله دری وقرالات ه سهال مشمول شود تاسما دا است حالواده شی را اداره السدو حتمه در دره اردن حواده جنه ع ما ما منظم مشود ما المكس كرزن مدم با مورسياسه شود ودرفكر حتراعات وكديات وشدختما جامعه فلح واقس مساعد المشماع والفدم ول أأأرات طارمته حث مثلاً ای رن بطوری ۱۰ فت و عظمت اتفاق افتد كمسحب منصب فتون عود واكبرهنگ كار راز وسم حمل اد حل او و فرمان برداران وی چه خواهد بود ـ ولی ار ابن هم نمیتوان خود داری کرد که زن سندی شراک رنده ی مرد باشد و بحقوق خود تمتم بالدار به الدارة لروم واستطاعت از موهبت طبیعت بهره عند شود

فردوسي

زااراً بود یس همین یك هنر عینند و زایند شیدنران سر

اگر چهد اروپه راهای کاست از قدیل تاجیر او دکار و کیبتان و شوفر و مهندس و غیره و حیلی ر دختران کال رحبار سرای تحصیل یون دراعه ال شاقه الوشیده و میکوشند ولی سج ره د. جوا بي حودرا ساء وسرول عمر خويش ملكوشيد (ژوست کنت) مؤسس عدم اجتماع بشری در ۱۵ سا (ایسام سیاسی) مکاوند اکبر حمعیت زبان به این مناوات مادی سرسدند اله مدافعین رحفوق امتان ، سم آرادی دو شیر کان سمی دار د هر اینه آل دمه دری وجه شکه ر ۱۱موس اجتماع نثر ۱۱ ستی و بي داشته ستندوسد حو هد شد استداريكه حات ديي الشان فاسد معشود چه ایکه شبعهٔ مداوات مادی را ب امبردان حصوع ابن جنس لطيف [يعمى رادن] ابت باعلب صنام و شبحة اس حصوع رقابت و مبراحمتكه همدته صب ١ ركران امت مرای سوان خواهد بود و به این شرات مدی آن رقبت ومراحمت کارگری در ج معهٔ رن و درد سر روح مکیرد وار حات اداو و مهره ای بین جندس میعمدندید این است نه منامع اصلبه محمت متبالة بين رن و مرد الله مدود حواهد دد [فوريبه] مَبكوند آبا چه حالتي دارند دو شيرك امروز كه زندگانی سیکنند این بیجاردگان مکر باحالت یأس و حرمان حتى در عالم صناعت چه آنكه كارخانه هاي صناعت عموماً مورد تزاهم و تمهاهم وجال است و ار درای این بریم ویان در كارخانه هاى يست هم از قبيل خباطت ونخباهي بمزحمدجاي بيداميشود (مادام دواتوريشو) در مجله خود[اليس الجليس] كه

د ۲۰ سندم (۱۸۹۹) طبع شده امد و اسکیه احد ثبه ر ل منظ ، الا در آدب و صد م و دارده منه سد اله فدر بي دف عمر تمسعهٔ فيون و عاوم لم بد سالاق ره ردياد منتبرد و باشتر وهم طلاق د ولات متحده است که ۱۱ ت آن بجدی است که در ممالک سلامیه و غیره وجود ندرد (زول سیدون) فالمدوق افتصادی ما ماد که از ان مرورهٔ اروم عمر حدد ا دد . رحمهٔ یاچه دفی و مادمشمده، و دکر رحده ه ی حاومتی میلد . د و در معال ای رحمات قدای ساخت یول شد، د ولی در عوس قامت رعدی این جمعات خیاده و ر سختی و ساری ۱ و رنگ طبعهی ایدی بنرنده [ودرن د کرسا بکار النظ م) میاوند کسیکه آزادی مصنو و او ران در حقیق او ی ران منجواند صفحهٔ سد دن آنها و ا تر اك م النبد و حدد رفيعة روده ر (٣٠) عليون ري ا يا آنهاي سدر ألل ساءه و تعتاده منخوا حلد (سه ب سدودس) (۱) کلسی در کرب حودهسمی ه (احازق) مالوان شده ب در وارتکاب اگر چه می انجمده ترونی ر حدير كبردند ولي النبحة أن هده بدع ريدا بي حواهد اود

(۱) (سامویل إصابلس) دو شهر کی از درکان فلسوس راست مده الكليتي استا وادار وركان ترقى هواهان هوع لسان فاست. واهو او سايـل مهنة صراته كتابياً نوشه و للدن فرالدوي ترجيه كلما

ا دورادن کاره ی د دان شدهٔ و د ها اجتماعه کسخته ۱ وق وسالب علاقة رحجيات شود و نعمى در تو در و تسميل كه عاشاء لي ود شوائي سال بداد ألم وقساد احتلاقي المدينة طابور رسد چیرا نه وطاعهٔ رق حقیقی همای قده دو حات مدیرا به الما مثال تارشب ممال و تار به ولاد و فتعاد در ومال معرف ، حدد حات ه له الله وفحول راال مکر مرال شار ر همهٔ بن واحداث متدایم دارد و ولاد از باسه در ودر ره ی اهو ی ه در

ن د د ول هم ها و الدو که ادار دعوت در حاممه مارد معدات فرارد که آن و دا در رحمه ت مهداه می دارد برای معتود مشود که مهمارین حدمت رای حدم و دری و صرفه جولی است به انتام کشی و کشور و بیرنجه ل ده آب و دخون درخمه . حرا قراس محارم بس ارملاحمهٔ معالب كدنيه ما مطالعة حملات ماسمه له بنهادت حود اروم تدي ست آل در من لحده كدره هاي قال ديدتم سامين درج حه لا م م و دو حدة اللا روع المحدمي هرات و روكي دوشاركان شده و و به ساری و شمار و اماشهٔ او سافان ۱۰ کا داسته و بدم آرای مطلبوعت بعده ش مختله مدایحی را صم و دون عامه والمنون كوداد بكرسد و عهد شد لاشارع دان حسف سلام اس عثماران الطبعا وقوى العثني اس الارداران وی گذارده و همر مث را نقدر فراخور و طرفیت او او موهدتی و حصاصی که حفظ نظاء عالم استه داو است کره فرمود. که

امروزه فیلسوفان اروپ بحقایق آن یی برده و اقتباس کرده وعمل می امایت و افتخار میکنند و خبای هم که از فلده وعلل و حکم احکام شرعیه بر خوردار شده و محاسن آنرا محسوس نموده اند جدا مسلمان شده و تاج افتخار اسلامیت و ابرسرنهاده اند بد اما افسوس سد افسوس نه هزار افسوس کهفرنگی آبال متجددین بی واقعیت در مقام تنقید و کم کم بمداول (نکسوا علی اعقامهم) بیرو جهال و و حوشت

و كم من عابب قولا صحيحا و افته حرن لعهم المقبه مراى اموعه مقدارى از آن فرقهارا مدن ديكنم ومحادمه ونصديق معهدة قارئين محترم و منصفين مكرم مبكدارم عالى محت المصابي من موضعه و لا على ادا لم يمهم المقام مقبن اسلام در حيالي از احكامات اجتماعه ميان مرد و در فيرق گفاردم جنائجه ديايد

زن در اسلام

زن در اسلام از فضایل آئیه بی دهره است بعیارة اخبری شارع مقدس اسلام خیلی از احکام تکلیفیه را اختصاص بدردان داده و زندا را ار آن تکالیف آراد سوده سرای قسورش ن سه اکدال ارائیان آل (۱)عقد کامل ۴ حزم ۳ جهاد تا تدبیر در امور مدسی ه جمعه ۳ جماعة برای صردان ۷ خطبه ۱۵ اذان که در معرض سماع اجبی باشد ۹ قلت اعمال و طاعات اقلا در هر ماسه روز ۱۹ عدد از واج که منحصر بیك است ۱۹ بوت ۱۹ امامت ۱۹ ولایت ۱۹ اقامة شمایر که بای عهده او خارج است ۱۹ مده

اختیاد طلاق و این نعمتی است بزدله برای زن ۱۹ نصف سعم مردرا ارث میبرد ۱۹ شهادت زنب نصف شهادت مرداست ۱۹ رساید از تا محرم مشوره و در حجاب باشد ۱۹ عدم تسرح ۲۹ عدم نحسیل علوم نفز تی دعشقی بهمین مقدار مرد رجعان و تفسیل برزن دارد قوله تمالی (الرجال قراءون علی النساء بما فنل اعت بعینهم علی معنی و بما انفقوامن اموالهم)

و بما انفقوامن اموالهم)

و بما انفقوامن اموالهم)

و بما بیش مرد قوق تسلط بر امر و هی مشروع در ران دارد مثل تساه و اداق که در ران دادات و سسب می و اداق که در ران دادات و سسب می و اداق که در دارا تا عدم دارا آلست

حقوق زن در اسلام بقدر قبلبت و استمداد و ظرفیت او است گه حق بن هدن است که شارع دس اسلام سرای بن ممس فرموده امتدارات مسطوره و عدر مسطوره از مدرحات احکا در ۱۱۰۰. که قدرآن شدند و احادیث منیفه بدان ناطق است

گودند مرا چو ر د مددر پستدان ددهن گرفتن آموخت شده در ک هوا ره من بیدار نشمت و خفش آموخت

الديد الحقوق مرد داية ا

حقوق مرد دررن آستگه اولا توزه اطاعت عماده آلایه خلاف اهر او لکند تالتاً از من روح ضعفه هرد ای افن او ندهد رابعاً روزهٔ استحدای بی اجازهٔ او نگیرد خامماً همیشه حاسره باشد برای زوج سادما بی اجازه از حامد برای اردد (کافی)

حقوق زن

حقوق زن من بهرد آسنده ۱ ره ای و مشرب و مسی ومسطن که هر خورطرفین ست مسامحه بوررد ۲ گرمندهمه است رای او کنیدن کفت فراخور او مگرد ۳ گسور را اسخند در و بر او ترش دارد سدید ساسلام حقوق دیرا درج مید اسلامی حمط سوده چد چه حدیق مردر رزیم ر فیدار در اید د و تعنیم اد حدی کامله د ده و تم م آریوه نی که د ن د حادث سه است و معددت در د صمات اور معدر مه و معروه و میگرهه کردا به مدید و درهمه حدد ت اور معدر مه و معروه و میگرهه کردا به مدید و درهمه حدد ت

علم وحس الرعائق وحدم عدم التر وسر كارين فيلتوهات الرعائية والناهمية المناهمية المناهم

لب بخند آنهاد بتر آب آمن در عنجه کن مامن آموحت دستم مکرفت و پها بیبها درد : شنوه در دوانس آموخت یک مرف و دو حرف روز دهام انه سه د و کامن آموخت بیس هدنی من رهانی آوست به بهمشهو هست دارمش دوست بس هانی من رهانی آوست بهمشهو هست دارمش دوست در حربهردا جلالاللمالك)

(دريم) مالمان راعموم ويدران وقرزندا براخصوصا لاسيماشو هرابرا امم فرموه كمازنان، حسن معاشرتومودتساوك ورف به مندچا. چه فرمود (المرئة جنعيفة داروها (سيم) در يارة موارد ربرا مقدم رمرد دشت (چهره)درسیاری ارموضع به افوال ران کندسود (وهن مصدقات) فرمود مدون آمله داهد ودرهای دشته،اشد (ينجم) بين زن وشه هر حقوقي قر رداد اله حدر مستهرمكار تجور از آن کی درسات همدیکی شدم حقوقی حاصه درای رن ممين فرمود كه مردرا الخالف روا سائد ما بر الرف الدرن (همتم) حقوقی درای ژن پخصوصها قرار داد که روحرا تحدف ار ن ممای بیت گرچه در صاحت حود روحه هم دشد (هشتم) روم المعال حهد ورب (بهم) و را و حد النامله قرارداده (دهم) کارهای آسان و سعل که داخور وقابلیت و استمداد رزامت امرن محوّل شده و کارهای سخت وصعب و در حدث در ای مرد نتمیین باونه كهر عابت حد وسط شده داشد (بازدهم) مهر را حق زن كرده ومحدومة سعارش رون وا أمسرف تأكيد لمؤده كه أبار نخومي ومعرد في مديد (حيمركم حيركمانسانه) وناصل دو تمام مواود بمنصوصه رجوع الكنب فقهيه وأخلافيه شود عضرت سادق علیه السلام فهماید (انفواالله فی النصیفیرت)
 منه یشیم و زائد

ه حنرت رسول صلى الله عليه و آله فرمايد (من ظلم اصرائه معرها فعو عندالله زان يقول الله عزوجل بوم القيمه عبدى زوجتك متى ملى ععدى فلم توف ابمعدى وطلمت امتى فبوخد من حدثه ويدهم البعا بقدر حقها فاذا لم تبقله احدثه امر به الى الناره كنه سعد أن لمهد كان مشولا)

۲ بیشمبر اکرخ سافر مود (الکادلمباله کالمجاهدفی سیل الله) کوشش
 سرای عبال مثل جهاد در راه خدا است

ترغيب بمحبت زنان در اسلام

۱۹ يبغببر سفرموه [بعل قرة عبنى في العلوة ولذى في النساء) نواب آخيرت من به نماز ولذت دبياى من در زنادست و (كافى) ۲ حضرت رسول فرمايد (ما احببت من دبياكم الاالنساء والطبب و دبياى شما فقط زن و عظير را دوست دارم (كافى) ۴ فال ابوعبدالله عليه السلام (حرب اخلاق الإنبياء سلى الله عليهم حب النساء) دوست داشتن زنان از خملتهاى ببغمبر است (كافى) ۶ قال ابو عبدالله عليه السلام (ما اطن رجلا بير داد في الإيمان خبيرا الاازداد حبا للنساء) در دوستى زنان از دباد ايمان است (كافى) و صفرت رضا عليه السلام فرمود سه چيز از سنن مرحلين است عطر و گرفتن أوى دايد و معتوابكى بادنان و من دايد و همتوابكى بادنان و من دايد و همتوابكى بادنان و من دايد و دايد و همتوابكى بادنان و من دايد و دركافى)

کمانیکه اسلام را حامع الا در قی وتعالی دن داسته و درات اسلام را عامل از عوامل المعطاط و تقیقر او مبدانند از روی چهل بنطامات و احکام در اسلام است و اعتراطاندان برای کاستن دانت است و اگر منه فین بیك نظر دفت به احکام مقدس اسلام نگ د کنند تصدیق خواهند نمود که دبن اسلام برای رفاهیت عموم و آسایش جمیع و تیهیل دندگ نی نوع بشر قاچه انفاذه پیش بینی در حدود عدل و آذا دی و رفع ظلم مالاحظه فیرموده که امرونه فیلسوفان دنیا نمیك رده و صد هزار ها فراش همدیگر بی بناسفه احکام دبن اسلام مرده و معنا هملم میشوند (رشا الذی اعطی کل شیش خلقه نم هدی) سی آنان نه مروره باسم زنان چیم های در افساد خمایس دنان اینی اعظم در افساد خمایس دنان میکوشند بلکه ایشان را از حظوظ اسلامیت بی بهره مینمایند

سفارش زنان در اسلام

ا قوله المالي (و عاشروهن با المعروف)
المعروف المعرو

الرائم الانعراد خفى تتحفظ دارد

کبال و اکمال دن آنیکه مردان آبان را خدت کنند و است مر از میزن و معروس داراد از میزن و معروس داراد میزن و معروس داراد میارش میردان بر نات و زنات بدردان

ه پینمسر اگرم م فرماید (من کان له امیراه تؤدیه الم تفیل صلواته ولاحینه من عملها حتی تعبنه و فرضیه و آن صاحت الدهر و قامت واستفت الرقاب وافعت الاموال فی سبول الله و کان اور من ترد البار] بس از آن فرمود (و علی الرجال مثل ذالك الوزر و المیداب افا کان لها موذیا و و من صبر علی سوء خلق امر ته و احت عدد نه کاب الم مکل مرة بسیر علمها من الثوات منی به اعمی ارس علی الانه) کل مرة بسیر علمها من الثوات منی به اعمی ارس علی الانه) به ماز هم پیهمبار دهن فیرماید (ابحالموئة العبر بورجها بلیانها له امن من عملها جنی ترخیه و ران سلم یا ده من من عملها جنی ترخیه و ران سلم یا ده من مسلمانه و کان ایلهان و امنت الرقاب و حملت علی جبایدالخیل فی سبل الله و کان اول من تبردالنار و کدالك البرجل افا کان لها ظالما)

ا سفلرش مردان برنان به ۱۰۰

ولا صدوه ولا سرفع الهم حسده الهدا لاق حق برحع الى مولاه و المراه الدخلة الماه ماه حنى برحى عدف و المار ب حتى صحو الطر عدائية و بدقت العمق فرمائية كه مقس سلام تابچه الدازه درمقام تاديب آمة خود هيباشد و صلاح عدمه و بالاحده مدهر مايد ، و ددختر حود سيدة عالم دستير مدهد و ما و د

٣ (ياة طمة أو جارت السجدة لمير لله الامرتهم له المروح) ع الله هم قرمايد (لواميرت احدا ل سعد لأحد المرته ان السجد لنزوجها (۱۵فی) مردی از اصاری مدت مدیدی شتری داشت در مدیشه کا اینکه آن شتر پسر شد و از کار ۱۵۰۰ و خرات ته اورا مکشد چون آله حرحصر ارد ، آمد شتر را مود شار فترار بسود ودواند دادر مناحد رسول صابي الله عامه و به آمد وآوار داد به اسلام عدیث رسول بله چهال حسرت روی ارو تردیشتر بد ترمین به د و مد تر آن سر بردشت و رین عصم کنت درسول الله شکات فلان آمده ام مدای است که حدمت او منکم چون يير شده وارکار او ماندم موخواهد مر نبعر کند حصرتش کی فرستاه وآن مردرا ببخواند ودرجو ست حریدن شته ماه میرای عرض ازد شه و مان قال دست حال می ودای شم شتر را به پیمسر بحشیده صرت آشتر ر ر و قبول و آر د سود و در مدینه میکردید واو ر از آب وكياء هميج منع المكاردند و ميكانشد (هند عتبق رسول الله)

صحاره چول دردرد که شتر هروقت بدهمر و می بیند سحدهمیکند

کوید رسی شه به به تا سوی میکید و مید در در از در سحود ازیم اسجده حاحلی میکید و مید در در می میکید و در در می در در می محدودی از میران از

ار ث زن نه نه ار ث مر د است

ابن ابي العوجا

؟ این ایرادی را که امروزه نو داوکان وطن به اهل شرع

عدا، ان سان

يونس اس عمداار حمن

ر زمان و زمان باالاخبره دار هردان خواهدد شد بعثی واجب النفقهٔ مبردات خواهند دود

فهتكى

و (فهنكى) همينسؤالواازحشرتعايان،وسيعليهماالدلام
 سود و همس جواب شدد

محمدابنسنان

بازهم محمدابن سنان

۷ هدن دراهی را که متجددبن قرن امروزی به اسلامیان مدکنند در هم محمد ابن سنسان از صنرت رضا علیه السلام بهرسنی مود و حضرت درجواب قرمود (و علة اعطاء الذکرمثلی ما تمطی الاشی آن الاشی فی عیال الدکر ان احتیجت وعلیه ان بمولها و علیه انفقها و لیسی علی المراثة آن تمول الرجل و لاتؤخذ بنفقة آنا احتیاج فؤفر علی الرجال لذلك و ذالك قوله تمالی (الرجال قوامون علی النساء دمیا فضل آلله دمشه، علی بمض و بما نفقوا من اموالیم) (حاصل معتی) علقوفاله،

فلسفه تعیین نصف ارث بس ایک زن

۸ مسلم است ۱۰۰۰ د دود ازوت و مد از معنی دد شت و و و گرده این همه جنگ وجد از ازای تحارث معنی دد شت و و معلوم و در به بات مسلمه است که مردان دمت را دت دکاوت و فطرت و علی و معرف است امر از به به مد در داد اگرد و قطرت و علی و معرف است امر از به به مد در داد از ازای مسلم است که هرچه سرمایه بیش داد بهره اشار حو هد ده دایس مرده دو و و زارا یک قسمت گردیده اسا تعادل طود حد دا اسور و ماد از این معند مرد داو سهم میدهند آیا تعف نظام عالم به آموال است دار است و گروی موال است دار است و گروی معند آیا تعف نظام عالم به آموال است دار است و گروی معند آیا تعف نظام عالم به آموال است دار است موال است بر سرخاب و سفید آب (بودر) د (کارس است بر سرخاب و سفید آب (بودر) د (کارس است به معنوی شوای بیست که باز معتاج بمردان هدیشند

الله ما المراب المراب

دوزن قام معام يتعدد د

لابر وبير

ر مع د ال دار مردال در الا و مراه، کو مردال و مراه، کو مردال در المردال و مردال در المردال و مردال در المردال در المردال در المردال در المردال در المردال الم

ڪنت

(۱س) ودرسوف آاه ی میکوید ۱۱ ر صدیدهٔ بد ن سب سب است است کوئی و حق د ی را در ولادهٔ این-وج دهد؟

عدد زنان در ابطالیا

مره مید بی در ندا دیم میمن بر عدد مرد نی برد راست

شهادت زن نصف شهادتمر داست

رای دکه د د ره کورش سات چدن اد د ودر قدوب آن وسطی افدری د رعکوشی راس دس معروف داد کشه دل آن در دره کم ردرحهٔ ایدر ساده کم ردرحهٔ ایدر ساده کردید و معنوع شدند از شهادت دادن

شوبنهور

(خودتهود) میگودد بن کوده بصر ست این سعت اورا از بدو دادن درامدر اصور سحت ، میدارد چادور وجه بردی اجاز لاشار عشهای فر فر ایرمواز دخاصه (ون) مواردیده میردن ایشر به آن حیر بدشد (۲) شبدن صدای صعل در ونوسه حمل (۴) د چیبرهایکه فهمیده فیشود مگر رطیرف حود و بن مثل فهمیدن کارت وحیص واستحصه ویمان وحان بکات وجوف رسی (۱) در صفت که ایمان به بده بد کر چه بن شه دن بدهند قیمان با آن می حیر میشود و گر سه با شه ت بدهند قیمان با واگر دو با میشود و گر سه با و کر با و برای دو با می میده داده به با ایمان به دن بده داده به با و کر با و بیمان به دن بده داده به با و کر با و دو با و د

تعدد زوجات

حرد داسته قواه نمانی (و کیده مصاب ۱۸ می د...) مثنی و ثلاث و رع) ماتراطی ۱۸ میردی میام آل و معدود معدود هاندد

(اول) که از چهار رن عقدی راده حتمار اما سد پس کر عقدی بیرون پنجم واقم شود آل مقد مطال حد هد و و کر مه آل عدد دحول امد ال ی حداه ود سی حر مدت حدم اس پلج رن آرد ور سام حتی ارایه کا مادی مان یا . چه رن حودرا طارق رحمي کو . ح ي که رن دیگیر که د در آنکه عدل آن رز مصامه مقتصی شود ودر ال صوات الم م ريرا العقد حود در ورد عقد اصل خواهدود (۲) عدالت دراء قي اس چه ان و کنز رامسي وممكن ومأكن ومشرب إني ملم المت مرداه المداءات رود اه د دون ایاه رحیجردهد آل دکره ال درک و حموم الر در بشاه به شدر (۴) عدات د درو بعدم الم می مقبرت اسلام رای روحه حق مصاحبت دا داده ، روح حود دره رجهارشا بششا كه المشا حق روحه است وساشا حقروح بدرسبرانگه مردر دارن بشد دوشت حق دو رت ودوغب حق ح و که د م م دغا ، ال حق سه ري مت وياه ي . يي جرد م ماد م کر چه اري د شوه حردر که قسمت بالسومة مص ساء اربعه مديد واکر مرد بحو هد سمبر رود ویکی ارزمان خودرا ۱۱حود امرد ۱۱ید نقرعه تمییر می

ا برح دی د پر ای د است به س س د کام ریج د اله (و ماده الله في مد د في مد د في ما د في و د مي د لم on the chart of the state of the ن یکوهن د در در در والی دار و در د ده د وه اعماد من حدر وان ما كالا ما المعدد) المعدد . A de a de la company de la c -1984 . , 3 1/2 i, 3 000 (Am . 3 A + 6. 26) سی کرده له شه سر پر سمه عدد به ۱۰۱ وگره رای عد عدد من المراجد من المراجعة هم ارف ودهید و دره ی عمل المنطقه دختر دشد دید سجانهروی وفتار بماثید و حد مداولی کمید حد و د کرد

ه پی ست می د امیرا د قول خیام با د وجی الاه م (می جایی کی مداد فوجیا الایدی درمیات د خود د موجد تی الامی مو فیدهٔ فها که مداشت از را الام فرد الحاد و د با است

ايراد غير وارد

اراد دردند که باهمدر خاتم صلیانه علیه وآله وسلم چر ، ند ه رن مکرد (جو ب) ، د در س بست ملکه باید گفت چرا مرای امتش رد ده از چه رزا جدیر عدیدت ـ برای آکه قوت الكه داري ومعاملة بعدل. ورادمار بن بدا د وجون در حودش فوة عدالت ر بادرازامن میدید کرفت یمی رس کرفس حدی و تعدینی عدارد ولي منش ا ر، ده راس ادن د د پيردر رن ور دگروش صرري منر ساست د راه و ره بد اود در) کر رن و د دگرفش القص دربيغماري الثد يس الد حضرت داوودبيغمار تناشد چه او ۹۹ رن دشت وسید حصرت امراهیم رسول ساند که دوزن دشت وحدرت ملمه ن متعدد رن داشت وحصرت عبدي هبج رن دشت پس ۱۰ و برد ون کرفش نص ست و ته مگرفش پس مردرا سبرد اله هبرقدر تو اد رن گیرد لا آ که حصرت حالم امت خودرا محض عدالت زياده ازچهار اذن نداه بدليل ايكه عقد انفطاع را جابر داست چه دراو حقوق معتبر نیست وهر

چه ر رنهم آگر عدات داو د حدر دست ده و ل و ن خمس ا تمداوا دواحدة) پیمسر هواپرست و شهوت ران نبود والا دختر میکرفت عبر ر (عابشه) همهنشه دودند پس مقصودش ه حط نصالی دوده شکه را صت جسمای

فوايد تعدد زوجات

در تمدد زوجات فواده دایه و اجتماعیه و عسرایه است که مفتصر و اکتف مریك رن ارآن فواید محمروم وجامه مافس حواهد داد (فائده اول) مردان عددا کشراز زناشد چرا که آنها در ممرس اهوال و مصاعب و جهاد و حروب و در حفظ اعراض و اموال و افس رتمه ی اغیار سرآها و سویر مثقات و اقمند که همگی آنها دست کوتاهی عمر و که رسردان خواهد اود میجرا که همرقدر سان سنش الارود عقل او ریادتر میشود و چون عقل و ریادتر میشود

عه و خصورات به مشود و چول سخم د سوی و المراكل و دو هو د عو دو الله جد دو الله الله عائد مرا فلا سن ما دور مساحي مداد در دروه ل المه عد دادي مرد حد هد ود د عالي ال مري أساس و أساده ؟ و و درور سالا ال سال د، ي د مع عد ال الله د له د د الله الله د د د د سيد ے ن جہ ان اس معمدات معمود ، عديد الن ما ماه ما الله و دو خاوي سياس و جو الرا معالات ما الدر والإلم وصال كالرا ووجال و المنا √ موذلال حدمها بي ۱۰ د

ب المرافق ال

المأس منشد

عله تعدد الزوحات

مر واژین

رده هال مده ترس اله در وان (٥) د و یه حده مد اده 1811 43 , 201 1 200 0 20

ا في نقا

بال فرد چال در هنی حکی آه ر د ر ه د ، شه همرش دن و که دارد و حد ب حدد فرد شده شد ما کاو س

.....

مصر يها

مهمر الها کی الله العدد روحات را محمد الله الای در و مدافس ، خلاق وصده مديد مدد روحات در در في مدسوم (50000) کر و در این بات مدنی و ای ایا به دوان یا در شواد و در هرمردی ایش را ایک بال کرفتن حرام شد مواند آنها ال گذاه و آن مان و انهداند روان و المار س من الداند (هر مال المعمر)

[1] بکی از ج مدد کان فر ۱۰۰ سال ۱۰۰ به دار کاری ۱۰۰

فری در دند. أن مطلوبه تامع اقوی است و چون ماده و معمه رن قوى تراحت بايد اغلب اولاد انات باشتد نعذكور جنانجه درحيوانات اعلى ارقبيل ششر كوسفند كاد اسب الاغ ماده ابشتر از در احت بالصروره در تهمهم ما و ات بين ذكور و دث عدد دث سفتر و من زوج خواهد ماند پس سد بث داور چندس اثرا مهرابرداین تیم عین کتردازدواح ست ۱۰ استمد د کرت دره الیمی ۱۰ کیشاف شده ب

احد أبد شفوس و كشرت زدان از مردان مصدّق ديانت اسلام است

رفع تنقيل

العدد ودجات در الدلاء مستنجب النت و هم آل حاكمي در هم شرع و قوی که از حدود امرام و حدر و حتمت حدر ما شد و ازك آن مستارم كيفر و عقودت ساشد المروره ر هدف عامراسات الماسين مصول و الحكم عادل وأماء تااماف از اعتبراض مأمون حواهد دود

مكز يان

حا ، و برشاهان (مكروث) د مريكاعقندوشان اس است الم حفظ مقاماتشان توقعه الرا العدد رواح دارد (کرمیمروا)

در آه های قدیم تعدد روجات مرسوم بوده (سیت)(۱)

(۱) متشرع قرانسوی است

حمع ال (۱۳۵۹) سر (روزماعه ادب شماره ۱ مر ۱۷ مرد) معمد حطابه (کالن لیتر) انگلیسی

(کال المنز) مدد روحات را تعد فی رواید آل را دانه رد و میل بقواعد اسلامیه می اله الله ما حداله داگر د الا و دور ده در آنرا تحرام فنموده و داورد الله فال فرا آورده و در ده الله حداد هم حرام سوده و تاویحاً طامن در السیحدین رده الله چر دد نامدد رویات در اما مساحد در دوات در اما مساحد در احم دماندی) خطاید از اوازون) فرانسوی

مضار تعدد از واج

كثرت نسل از كثرت از دواج

ور مهدات (کیدنی) از دلاد امریکا شش و دیر دیدجو هو د ار بر د مردی موسوم ده (وب) که دو سطهٔ امدد روایم فدينة سرركي ار خانوادة ابشان تشكيل يافته و سكنة بكشهر المدمة الراولاد و مانح أن سلطه صناشته بزرك الن سلطه ربی ست (التی) دم که انتث سدال عموش به ۹۰ رسامه برده فبريد و ۹۰ بيره و۹۰ شيچه و ۹۰ بو ده دارد كه حدد ۲۰۱ در شده د وام ا حد همری ست (وقی) الم فرژاند هویم (وب) شه را ده و بیم ده اماد و دیما ميرم و هداد نادجه و جيل اواده وارد و عدة هيكي هـ (۲۴۰) نفر است برادر آنها (ياسون) نام كه سنش بهشدد رسیده ۱۹ قسرزاد و (۱۷۵) تنبره و [۱۵۰] شیجه و بكصد تن اواده دارد كه شمارة مجموع آدها (٤٤٤) تقبراست سرادر دیک ری د د [مدسی] در ۸ ساله و در ایشین در داست بعلاوه ۱۹۵ لند بر (۱۵۰) شجه و ۹۰ و ده من حت امجموع (٤٩٠) نقر داشتد _ نيمز حو هم ي دار د مثر ر (مدسر) که (د ق) م دارد (۲۵) س در د س ریسته ۱۳ فمرید و ۱۸ دیمه و ۱۵ شیعه و ۱۹ نوی دارد که شمارهٔ هخهٔ آنه (۲۰۸) نفرمیباشند . از همه کوچکتر و قلدل النسل تر مردي احت حكه اسمتي ظمط تشده و عدة سائل در شطر درسیده وی بازده فرزند و ۹ نبیره ویشجاه السجه و سي دواده مود كه عدة كسلمة آنها [١٩٩] امر الست

فاسفد ححاب

(حمد ـ م م و د د ت)

مع سد آر شعب و معدد را حدد د و معدد و الا ساده الله مودد داد را معدال الله من الله من

زن و حباب

رب ۱۰ د حجاب باشد راهای معترمهٔ آر د همدشه د همهٔ دااب حجاب داشتند حجاب ر عدد عرب ها و د چاه چه شاعر کواد

نو همت قدم برایالا تدیرفمث و ان حجاء دو به امام ماند. فالاحب و لا او لله ما کال حجاها او کال طرفی کال مال حجامه ادمی و چدا چه شاعر دیگر کوند

ج درونه، و اربح تحدث عقيره. من فوق حد مثل قال الهة ب وسعة ت الله الها مره فتمثمت وتحجمت عنى قالد العقرب (ي المرقع) ودوعلى سنة گهته

ومان باید مگی آل عمال خاتین به ایند ایندان ده و اها و عمال مگردد

ار اعظم فترابعی همر هماه ی سب در ادست مرور را دس اسلام یک اه دسی است که سبت در در در دست مرو را بهمه سد ر دستم ست ساحه و یا کد در در در هدار کای ر ارتکاب آن کد ده و حدودی سری آن مان و در حری حدود آن بیش رحد سام ایمان ردنه مدالعه نموده چنادگه فرهوده (و لا تأخذک به رفة فی دس نهٔ)

حتی در دانت الدران و رسی هماری وا الد مجارت داد ر بومار کاح راهبر فرستد از ودن وروکار کادن امبر بایاله ودور دده کرده امده و مده دد دقداده و بردد سد وحد برد مداره و مداره دد مداره و مداره و مداره دد مداره و مداره و مداره دد مداره و مداره و مداره و مداره د مداره و مداره دو مداره و مداره دو مداره دو مداره دو مداره دو مداره و مداره دو مد

حجابر ادع زنااست

AY

مه در څده و ل تو ده در چه د

م د سال خوهبر د آمد مده به وه ر طبی سال جوب ردن و شهر گردان سعوری قبردن کر ر نکاردد میرو دمده با ب خوهبرد ر ر بد مسده بد کر را خوهبرد مهای آمدرد ورا رس ر چاب ردن و جهرگردی کا داره

مختم رنگ ای افغای مسحلا عظیم فی از ما این اید دور دور و در این این این در این

(حجابسبب محدود بودن امور وقاعیه است)

مدسهٔ سمان دفران به ما دفعی است از یک و برخیا علی شدن میدهد که نمیتود درد داست از به ادران او مصنو لمیان و بارده دشید

چ چه د برنس مول وحده آل ده و لارم ساله هال شهد ای خاص است د و و این است د و این است د این د این است د این د دارد این است د ای

(حجاب رافع زناي خيالي است)

المراجي و مدمره الما معقلا سب الأرم والممل المدم علاوه والما در و تحصی وصال بدا همات آله معامد دیگر از اسم مریکات شده رقبان خوردن شراب و الاف على محترم و مان خود معدير والصليع وقت ولاروع ونهدان وقحش وعبر أبيها أرقام بالبتكه موفق بوصال لمبشود ألوقت شابد خبني ارف بح مدكره ر مربک شده و به تسجه ترسیده بااین حال زبای خبال و آرروی جماع بازن اجنبيه حنمي است ازبراي هردي حسى وزماء بجشيرا علاوة بير آکه دبانات نهی نموده أند نسوس أسلامیه بعثم آل بعد وحمسر البت كه فرموده (لاو الما لعاشدان سرسان وره هماالمصر) بعني آگاء باشند كه چشمها هم سرا ميثار مشوید و ردی چنم همان بعدسر داری است نفیه رسه مینگیرد ومقال أسلاء هم ناهمال حافت حاجات را مقبر رقومود واغش عبر را مقدم سرحعط فرح دائت که وجوب آن حتمی ومقدمهٔ واحب واحب است

ورحسر دیگر (المعر برید لریا) درحسر دیگر (المعره مرده وی در در دیگر (المعره مرده وی در در در المدر الله الله الله مده می میده ایدان نیم رهر آلودی است از تیرهای شده از در در در در در در در در در ردالمی انتظار اودر خبر دیگر (النظیر سهم من سهام ابلیس) هوئی ۴ میفرهایه (من اطلق لاحظه انعب خاطره) هر که رها کندچشمش راوبهر سونظم افکندستر حمت اندازد قلب خودرا (ومن اطلق طرفه اکثر اسفه) هر که رها کند در دیشره ایناد کند حسرتش وا

و المبرء ماده د د الربي تأليف في عن ما قوف على لحما السير مقائمة ما ساء مهجئه الأمراحاً الماح حاء من سرر الدار شان الحاجال والالد الدار شان الحاجال والالد الوسف صفح الراد الحاجال المراح الدار الدار

(حجاب مانع زناي چشم است)

(ه) ربي بحدمت حدد لابداء صابي بله عدد و آله بدراي ي سشي

مداده آمد (فسرس عدس) به آل را نصر مداود حسر سدنه و در ال مدارسه حرود روی فسل الرکردا در و ارمود رای جوال ، مرد حول مدارسه شدهان داخل حدال شده شود نمین منجم سرده و حدال ندگردد اولا حصرت فسل شده از نفی از نصر فرمود قدا از آنه در محدسر آل حصرت جای حیال بد نبود آنهم از مثل فسلی خدات خود مدار فی مود فسلی شده یافست مدارك روی فسل برا منصرف از آل رای نامود مرای تمرین بنظر مطلقه كه انه از به وعده آل است و اما چرا حدرت در مورد حده آلیران را مر تحدد سمود و اما چرا حدرت در مورد حده آلیران را مر تحدد سمود و اول و رودش تحدمات حدرت رسول باد نه دفعت تمیتوان حکام و اول و رودش تحدمات حدرت رسول باد نه دفعت تمیتوان حکام اسلام ا تحدمات بداره و بین نام برداده با حداد شد دشد که داشته باشد که اسلام و مدرس باید از باید به دفعت تمیتوان حکام السلام و مدرس باید با سر برداده با حوی فتنه حتمان مصوفی السلام و مدرس حرام البت

إعلى بن سويد]

والم حدر على سويد كه دمت (فات لاي الحس عابه السلام

آلعه به رق عدد ن در آده صفی د امار داکر امراد دعوی یک باهم ایس حجاب در مهارد مصافه از به مصاف و احد است ادر حداث الحویان داکر، علی سنا و عدم آبالاه پاستداد که اشد عاد اومات آن چاست فرمود کام کردن د آند بمودن

نفان دارد ودیرا معلوم آب شد مود منه کر جاوه بی حجاب شد (حجاب عشق را میبرد)

امدینی قدحری بحرو صوفان ۱۸۰۰ میر او کیوفان قام لا امان اید نام فی مقال کے چشمال اللام او دی جو ان چوہ داد در الاحوال دا الحال

در شده که محبر د سن مودن ر می ۱۸۰۰ و حدیده شخص همرفدر دلیم در در دن د شد مهدون و سایر آن صورت

کر و درب ده د هم را هی دو در دود د دو جو جو در در دو دو

اه صدد آسد فی و قرار و صد فی با طری سو مادشت باو دی دو ها با مصده با مصر ها با درسام حات عمری سادی دورد و ۱ م با با بوجود با المون المسادی م

, معنای عشق

مای از حداد میکوید عنق چداری است که رچند و حدرمینود و در سر دادر حاح میکردد فیشسرگذنه درسودی منق ست حدار برفنده رعوعی دنو است

[حجاب سبب كمى اولاد زنا است]

(۲) کامهٔ شهدره (دی توك) در حرامهٔ (۱کو) گومدهردهای مروری عده حجاب و حفلاط ، اصارد سار دوست میدار به وزیهارا مطمع حود قبرا ادامه ومدهاند ورن هم چیزی که

(حجاب مانع از شللاست)

الماء (شعدة در)

(۸) می و همدان درطام رای اعترا را درداست و ام ی حیث مدن در آباش درد.
 حیت مدن ده می حداد وردات و امار ف در آباش درد.
 عنصار میرد که همیشه میه جم داوده توجه به عیش و آبوو.

مه ده ههر العدد سر سر راه و شان در لما مطاو ههر عداء حامده صاهدم و دا شراسان فد دالوراغ داگری در حات احددعی که مه حدد عقده اردن وسان سه دت و احدد سمعا سات بروز خواهد گرد و حجاب ماه رسان مه سد و شان و صمعا حواهد بود

حجاب مانع از انتحار است

ه مصرت می حجمی و آثر سینهٔ آل در همه ممبوه در کرده بیج سرری مدیر ماللد به المد ماهی حد هد دود چر اله در ۱۰ الادر سالت مثل حدول و ۱۰ اله و ۱۰ الادر سالت مثل حدول و ۱۰ اله و ۱۰ اله و ۱۰ اله و ۱۰ اله می در در آب در هر و اله دی و حد در در آب در هر و اله دی و حد در در همه چار مث چه مه حدی مثل حالال شاه حدود کی و شوع ه و اله و در و در و در در عدود در ها و در اله و در در همه حدل در مر و مرده سام مید در در در اله و در اله در در اله و در اله در اله اله در اله داد اله در اله

(۱) معدد ن بطوب کینی آل امام معدد در دارانده روات ما در صده معرف فرمود که دمار صنی معدد ترمود که در کتاب امیرا انترامین هذه اسلام دیده که دمار صنی عدم عیده وآله فرمود (افا کترافرنا صدی کار موسالمده) وه که مدار دن رناشیم شد مرک فعاد سی مگه فراد میشود بایل مقدد را حی که ام و به در مدهدان است دادن میشدد

ai

ور ابل حد ب

the and the term of the greater and y and the same and the same of the same of ه کردد محصوص د سه ۱۷ س داسید چ ش حید، حید ع وحبوث مالد ويودر داوع على فدل شيومه در والمولة وشاه شهو معام وراوح فالمهاوعة بها فرهاني الاشد صل الأب معنی از عدد شده هدم و دمر روح درج کاردنده صدهان حالم الأما في يجديمه وماجدة والأسال وصعدهات شوای و محله به ب ت ۱۹ ب س س سه ده كروم منهي سب ركه مدسد له رعم حموب شرميدود فرح و فده وحدو بلت وحدو في مه الله و بدي في مورث سات مودم ساب و د خلاف سومی میگرد سی در آمود هچ و منهٔ حدد ال مدد المدال و المدالة مدو میں یہ دور و ادار و میدو چداد و د حرو د المرس ملي مدائد ما د الم معال استه سټ و وخود د کار ده د د د ده د و ده د د النار المدور والى و أني و الرابي و معالي و ما المرابع ما ما ما و المرابع و ما و المرابع و المر (۲) ر فواد حجاب آباه ران محصله را راتومت و فترا ا این جه ب آم در مود سادده ما حد ایدر است (احد را تو د حدد در شد)

نشیجه معاشرت مردان بازنان در اروپا

ده ده ده سده (انطالیه) آنات میکند کهازسته (۱۸۹۹) تا

(۱۸۹۳) کهچهارسالاست (۲۱۵) و دراحسائیهٔ دیگر (۱۸۹۵)

و داخه ده دیگر (۱۹۹۵) غر از زیها خودرا اشحار نبودهاند

و د عرس مدس مدس در (دراسه) (۱۹۹۸) محر حدد
معنده و خاص حدر و فی شده ده (۱۹۹۸) رق حددداشره

و ده درا برخد در در دراسه دراسه ایران حددداشره

اد درا برخد در در در دراسه دراس

سه کلمه از مادر عروس

یون بود و ساده در در که مدم و اسامات کی ساید فرفوع مندر د

(ع) مدني الدن اله أربي الا عندي و ووقع اله دي الرواد دن المدال من الحدالات و دروي المدني و مطلع شدن الها رحواد ت و وقاع مه أمة المؤاره الما مناود الها سباب الله اللها شود و دروي واسعه هم رث المجرف المرحة و ما سي شدن الله المواد و دروي واسعه المه رث المجرف المرحة و ما سي شدن الله المواد المدالة الما المدالة الما المدالة الما المدالة المدالة

و دور الموجود الموجود

(۸) _ مرده ، برهای حمده وجوس منظر بن که کیر

و دو اول د د او المحاد الماد و المحاد الماد و المحاد و المحاد الماد و المحاد و المح

حجاب يكامه فلمان استملال زن است

بس آسوده کی و آسانی طدوس د حجر با بات (۱۱) را ویده الا را دسا و تا امداد با آجه که ه مسدحه و آ د د در وسام به و و ماه ی ماهی آوات (اعتراف ای) با د از باخر احراف و ماو و محت و دا ساخه با با واده و با با ماه د د د ت ما و د و و و و د د د حداد حراو و مروس به و حواهد شد

(۱۲) کر رن دروی وی حجاب دشد و در حده مع د حان و ر وصعدت حاسم مستحض و مطلع گردد باآن صعف علی که در

است موهد جان چیف در د دودن د د د منتدو به همه روچي حوو ده د د ي اد دادي و حما ت دره ن منحه د منشنه ، چه نه ی د 🐧 ، ده حه مدد ور به هوور در در چه سرد ده ددن (و دره و مصور شنده شددن کی دو میدودن) عمين حدد له در د لکه هن حل د عدد ساء د چددان و حدثني لد ١٠١٠ درهند سه جهر فعده محسر حه مرح شود دوانيت آن جم الدور والمدامل و الله مان دول و ربعس آوی معالمین حواهد ود کر مادی وده دون ارغرع وراو معرف حال غرا مددد واب معسد مروره والمراد والمراب والمراجو والمودتم الحواجه بالد و اعظمال که چه ممات مماند شرم آم رهمس اد م ر دن اسوال عدم و دره آمده که نه ادران الکه سالاه مكس وسر مر مده (الي الم مده الله) و ي دوكي ر پ مه سد ختم علی و دانی و فلسادی و عمراً ی حواهد نود الالمام الحجاب والدار الادرامي أصفال أست والسائل واقتل والراش موحش مدم بد بلاسف مربص ست بجورون دواي للح (۱۳) قبة مواحق چه چه و ملاحقة حصالة ممال محجوبه واصح مشود موافق احد أسات مه الك درآ المان ٧ در مر ش ٩ در داستان ۵ در مرش ع در مه ع درعته ی دیش ر حک سی احدای ۱ عمر ، صدعرر ن ح اتنه و حدد د شه و درد (کسدر) (۱)

١. كسر مأمور احصائية اروب احث

س به در هد هی میشود که خود به ی مورد در سی در میگر در میشود در در میگر در میشود در

امروزه درايران

ا في داير مسعوم حي شرعب ، مشخصص در معالجة امر س مه دی هدد. سه مداری که از جواباها صدی (۸۵) مدال سه رك وصدى (٥٠) منالا سعدس و (٣٠) درصد در منحة عواس سورات وورم المه ار ولادمجروم ابدى همائد فكركشه سها رحل أمة مما كال ويدوان عال أشده ، مد ، شمد فرهر حدمه روح الوا أي احد ها دامد حدما كنند و ودى حدمى ر ی ا کات اعدال مدفی عمت انده حاعات وور وشار اصرف حود ساری و عداشی و کماراه خودن محدرات به ند پاش المی آنهٔ برّاد ابرای: احوب منتوان احدس کرد به در آبنده برّاد ماراس حواجا يددا ميشود ـ ملاحظه كندد مواود اس امراس چه حصاصی دارند بااس وضع که بنش مدرونه درآنده حبرعدهٔ قداني معلوح ردوانه واصعدف لنمي بحواهيم داشت يعشي تجورا مياسد الرامراس قال معالجه ست العادر ثائم معيد ثمد منكروب سطیس وقتی در حول اسال قرار گرفت عافشار از شمون حارج میشود

رست سد مدهر دن رحمه واله ه د مدادد واه المدون ها مداد واه المدون ها مداد اله ه شن شده حده همه وقت در حوش وحروش اس این حود ما دها به عملید ماوه ایر هی رده و وقت و مداد وقت این المحمل وقت این به مرآه ۱۹ موش حده و حداد های مصحت این الحده آیه ورك در بطر محسم میشود الحدی آلکه حود ودیگران را الدحت المالد ویرا عده رس المحمل معرائد و احلاق قال تحسس ایرای را ده می المالد و عداد المدال عام وصنعت المالد و عداد و المالد و عداد المدال عام وصنعت داد المدالد و عداد داد المدال والمدال المدال ال

و - و مدن هؤ من د ال بعر ال د الم الم مده به الا مده الم المده الم المدهد مع الم المدهد المدهد الم المدهد ال

و داست امرد بازار ای از دواج و احتسر از شان و افتاده و ای احلاق مشمر از وجوب جمعات است

و کی هو اور مقد اعدم عدوشرع سلام ریوه شرت و احتیار و روسی و ردست رد حی ست و شرع سلام بعض امر استکه موجب به و و وسی و ردست برین اماسی متناسخ معد بلاخ قرره ده که هر د م از روحی در ری آل مه ساله میشود میتو در حمدر فیج امادد حدوث اسلام (بعنی فقوع) در د د اساس فیخ ر طوری بسته د ده اد که س توسعه در مدن او میکه حجوب بد و د وجود بدر د کر درست فو سی عالمهٔ اسلام در این داس بطر در دود میلوه میگردد پینچ و حم به سیق رحموس برای مشر بیست دود میشود میشود در این دار میشر بیست دود میشود میشود و عیس دشد

و طالاع الحلاق هم عالماً معشرت : معرشهٔ روحات سوسد معلوم تعیشود خصوصاً دو اغربکه میل سازدواج یکدیگر داوند

فدده فی درزاند شدخ محمد فردد وحدی اند مندوسی مندی م (المیرانه المسدمه) مدده و صبح بودن جحب ده ، همهٔ فدنسوفان و درفسوران ادرائه روپ اس موقه

(ماحصل المرائة المسلمة)

ما حصال کا ب (امراه المسلمة) منحصر اله ۹ مادة ومه است که اداله علمه آلفار میرهان وقات الماده (ماده اولمه) بال صعف بر میرداست حسماً و قال قامه ست در علم و این سمعه برای آستکه اور از درحهٔ میرد تداری دهد طبکه در ی آستکه وظیفهٔ حاصهٔ و مفتمی ریاده از آن میداشد

(۳) ری کا ن حس الحسن خود رسد مگر آگا بی مردی در در و در مین و در مین در مین در مین در مین در مین در مین کا از رشت سجامه آچار مربی دو و در مین آلسنده فقط دوبلایف خود وفت ساده در داده در ماکن و تعدید که در حاوجید، که در حاوجید، درای آن خاتی شده

(٤) اشتفال زن مكارهای مردانه سبب اعدام مواهد و امد ، مدكات واذهاب بهجت و ترول اواست ازمراتد خلقیه و موجد فداد تركیسی او خواهد بود بعلاوه سبب خلل درجامه و جرحی است که درقلوب امت باقی خواهد ماند

(ه) حجاب ضروری ژنان است برای صلاح نوع ال ای عموه، وصلاح ژن خصوصاً برای اینکه در حدد لل سمال استفلال و که الل حریت رن خوا هد نود

(۱) زندرمدایهٔ مادیه کامل سنوسیر کامی هم مماند و کام ن هم ممارسد و امروز معلماء اروپ از حالات فعلی زن شاکی رسعی میکنند دروقوف سیر او

(بدجوانان قرن ۱۶ ویا ۲۰)

ی جه سی فیراکی مشرب و دو اگر مدهد الدان الامرو لا می رسیم حجیات با سی حرف دا که ر رفیق و ماکولید و سطهٔ حجیات با سی مسلم می را علم و همیر بهرم ماهام داو در عین دلت میکندر سد و عمی را فیراد میل ایرافره الد در ی آلاه حجالت و مدرسه میداند و حیات و هذابیه میخواند در میجان مرد ای میشوند و از ناوم ایش اطلاع بدار دا دست در فیست میدانید ایناند از حضوط اعلام بی بهرم است

(اولا) اس حبر فار وفتی منتو بدیکو نید که مبر دان اسلامه درعاوم و فتی منتو بدیکو نید که مبر دان اسلامه دران م و فت به کامان شده شده آوف درفار به دشد ایر بان م حاسه دان فرن آردی که اول باش کردن خود شان فاده چه علمی و چه صنعتی را تکمیل ازده داد که کوته م دان هم داید تکمیل بشوند،

حه ر دو مده در ب ت حدد د ، د د د ب روم قبال است الكادر المام عصاع والقروقتيان الحارى ساء الله الشمدال ران دوستند ان وطن فرود ن و فردن و حدو که ۱ علاقه و ۱ م م م م م م م م م م م م م على داشاه به عاصفهٔ وصلي رشبهٔ قومات - عشر المستوعود العلم داداد داري و حواهدد الله المحجد با دامح با العام حود ر حامع ما أرده ك

ست که گذاده و فداده مو محافل سیند از بی پند شد. ومنشود له د حمه وسواه ودر قام ومدد وشمر و له له لاار بي در حات و حال او ده و هستند و همچا اید دلا عدت استرون اما مدر و حو هند مد ران بحو هند تحصیل که نا البید و ایک باید رضي المستنة حجات عارد حجات ماله الحسائات عاملة سات است ران السامي حثيار المامالة الله المدافي ، حيفات الدائد (الله) آمان الشال ارسردم رول اعت اساده السالة هر اردرجه ر ایر که بی باد تر است عمت ۱۰۰۰ دادن و هددسه داگر فتی تمری بدا در این محرح شوهر دهدد (رشار حمله حوش،ود و ارغارال رم) ارمرد کمال است و ر ری سخت و جمال و لا اقصاً شم میگویم اگرزیای خودرا و دارید که سفرها نیرو دا و درایشما کسم نکیدد و دختها فر هیدباوو د حداي درع لدامدل و معيشت شما وسعاة بددا خو هد مود اس جرا راس ممحص ربا اطلاق مددهات بس چوب مقام عات درمان آمد هرچه اسباب عمت ربد تبرشود بهتر است

(۱۰۰) که تموخش عدوم وصد م بران د دختر ن محت از ان شاخ کران د مده کارد دان از در سام چد کار

310 % ab 31. - above - , 3, 1 - box 2 1 (- c >) ا الديد ران و و. هو الرون وسئت - در وال م و د المن المده مناعل حوال ال دود و ل الدياد ي و م و د ل شوه و د س ح ل و الدو ر ده و د و سه رود چوں طارف گوٹ ن طاف هم ورمود ده مدد ب ديا که

الدوس الدوس المن من من من من مده عر محدد د کید، حج در می در می کد ، دو حی ای می د مع ل حواد ما ما حاد ما محاد الماس شدل سروهمه ولاد بشه اسد دیک میده و چی كدشته و علامون ر موضع متدريد للمردة كوليد مامان استبه وأسوده دشد دكير در محامع مسامس وأرد شواما

من جي ده شادي دهي ه کي د چ و چه دي د د د د د د د د د د (م م) کر ، حج ی ، د حد د د ود حد ر د ا حروه د در چر شاهدهم در دوسه در دره دو و ده ده د و چای ساها حاو ساه (حود چېر ادل درد وچې د ل د د چا د خومې ل ده وت دي النبد در معنه الدر كه ابل حراج از اشتحة شمرات حامده السد وه ده شهوب درست که معجو اهدد د هر دی دست در خوش دود وشعدهٔ شرع اشمشار حجاب مام و حجال مناس حد عم و ملت و سودگی وعف از این دان چداری از و معانات ه ما و ۱۹۰ از شد د د بي سرمحامي وقو عدي س متحکام. الله المن المراشرة بر شرق وعدات عالم المهد المه الماه الا ب مر ي يام ل له در جمهور شده ست اله . الم حال وقيه الادو صفف ودر بحراث بدر

ر است بگویم

سرده و د مداره ی مسام ن آله دوست ست مری می عني اد و ۱۱ دشمن الت چال در ا و ۱ ر ۱ ما مال ر ه سرف ارمل احد می وده و مجره اسوایی ده راهه ر منحو مرمره مرمی هسته می در و سال می طاید و می که را می رسدده ست رشاح وشاب من له ب لي المحراب (چونت نيك بنكرى همه تقسير ميكنند)

حم ب اورت و ل و مفاه ل الاسم من ما ما ه ع بات ديه و ده سک د الات حيد ت د و چند بي ه من فحد سا در در در در در ساه هم حيدات هائله شام

حه مدد کی محمد در (در ۱ کی ۱ و سد ۱۵ م ۱ و و د د ب و سوه سازهان الدر المداد هم الداده أو شو ع منهم س مند سن (۱۰۰) آنها انده من جه د الله ملادف بودن م منحم سروی و دودست و ده دره ست و همان هم دا ده و ای رست وقی میروزه این در ب حد ب د که چو ل ای تعدم حدی آنها هددند با هم قیم و بدت رسر او مو و صروب وكرون وسيمه والديس ولا عدال العراج الد ووي ا اولان است درون این اید ایاله اصراری و ایند ایران حد چدو مه درشت رسي در دوه رال حرد ا .) ده سم الي د هن شون و رادد ل آنور ه مدد علاوه سه ست الدحد ومدس وه بن د کم ده ۱۷ حام د م س ه م م روحود مدت بي مدي دث مم داك مجرد مدم ح الملا وي ا د (حمد دره المد جهد عدد حدد دد د جا

رد بی وید در پ ۱۰وهر ن ۱۹ شی مشمور ا حدث و میده ۱۰ در ۱۳ ونعب همدد وشدرا هم رشدت اوشتن وی منی موت د حوالد معادر دا د که میں شکری دار مدراہ وجد شرہ

احدد) هي ده و اب د حده د يو د د دهدد the there is not be also the Alice of the contract شددو سد د ر جایه د بد به مجلس ب و دفعی مدم دید ه ۱ عالم رسالان ج ای از عمال قایلجا از با وی رای شهرسمال ولا وبعدال دستور رود تا ل مدر ميسو ليشادل ويدهده بادهال مادمد و دوشار کی را احدادی طالاعات و حد می روز مدحات و ده د ن و دو دو دو ده ده ده که سی در ده د د و ج عوا حتى و و م و د و ۱۸ سن حو ي عدر مد سدد - ای چددین دختر مدون می آمد مد ر ماده شارک معمره در ن دد در دسته درون تشریف و دید همه فیم حد الل هم أرده د و طلاع رحه، ل فوى جود هم المداريد المال صدمان و اول ورا هم الم الما وحديد على حصال المردة - e 1 1 m e 5 e, e2 (= 1 e e e m) = 3 المن تعدد معالمة الأعما الاحتادة المادة

ب دره وره سل له دره همه د عده و فسوس در و فسوس هم مساوی از و فسوس در و فسوس هم امری در و فسوس هم امری در از فسوس هم امری در از در در انتها در انتها در انتها و فسوس می شود. در در این در میمور اید (انتها در انت

حجاب سبب تحمط حقوق شخصيه است

و د ن او منع بر حره بر برسه د بر ماه ماه بر الماه بر الم

4 mail

ههری ه شوند رمز که معهده ۱۱۰ آن میدشدد و در جمعان مراحات کند ۱۱۰ این دو فوه هم سفاطات کابید از جمعان چاه آخوده خواهدد و د

حجاب حافظ نسل و رافع شك است

حجاب فرسلام حال ودعى ريدك دود و چون معالس اوا سنجيم والقصفة أن عاري كيان بالدهة فيتكيرنها ته جيديات أرحكه حازقي وحاف شعصى وبالمآل بوعير البت جراك حامه السال وطبعه احتصاسي صعه داوان ست ودقتصاي آفراستي وحلم عقل و دیانت و صرورت ر دامی و برورش خودن طه ل و تدسر مترل وقيم برأس سه أمر كه اوقات وارا مستمرق مإدارد و حقوق حاسه واراكا عبا داحاة شعصانه رزاست وارعهده عدر حارج است باصطلاح مثل فرابض عيمي است به كمائي و مادد ساار عور احتمان موالول بشتراك و حلام ، حاواده هاي معتدمه واقواه ومدل فيديده السك والأكراري معجوب باشد بملاوه لكه وقاء معور مداوره بطول منكند لتبعه مصمونه له حمص سال ست دات دهد واللي ثمر احشد و (فال اوالمد شک به بد چنی جنداب خاصات وراقع شک و سبب ترک و و مدر فدوق ست حصرت حدر عدم السلام فره بد (ترك لرد تحصد الدسب وقرك المواط فالمدر المسل

حجاب در يونان

ار شهادت در مع ومؤاهس مان فدسه طاهر منظردد اله فرره ف

حجاب مانع جذب و انجذاب است

حاص حقوق شجمانه حواهد اود

مدم سن ۱۵ حدب و الحدب مرد و رن حصه ما پسر به های سبالهٔ طباع السابی تمجرد تصدف این دو قوق خاصه در صورت السی و آمیزش و احتلاط قهری ولارم طبع این دو چنس است حصوساً مقدان موام رقمیل مدهب رسم عادت سیاست استهجال قماحت لاسم، العد بودن وجرو السابیت شمردن وار لواره از ست پنداشتی آن را لازمه جنه ع دس و العمل تا قبر و تأثر و عمله ب به شر اشراست که رافته ی این دو حنس است منل جستی برق ۱۹ صملکاك دو قوة حدب و دام منت و منهی یس استه بی دو قوة مشمول امور ات

المسته رهان إنتي راحماض احساح عافتين لأراف الاسعاب حاملة حود فا مان حجاب را حافظ بوده و ، بل وسيده رفد د احاص وأحبلان بطاء هانك جلدعي من بوقات المك والمرف صاب ال اود رجو دت ارامج واسح میگردد که رعامل دی قوی روال بالتحدث وصفحة عارف دا والحصاط احلاق أرداك ستاو رمهماران ما سافله د طاء ۱۸ شومجفی ست کی فوجد ساء حد اسخاسان است م كنيرين شهد البح دوات اوهال قديد سال دسية المهاجرين ر (ارو د) رحاب ود ناششه حم له رفقه م مني (إلله ا و ر کرفده امیرود ۲۰ عدلا شال ر داشده نشخات و آت را بی شروع مدهان کی در آن و فرام محرر صودم دوان رومان را الثانون داد ما اس قوله شعامت و آمال الشاقولة الذي الالا منى محدس الشريعي كه وأسام قواس وحافظ ساست مملكت وقا مدد منارد مینالمت واسطهٔ این دوفتره انه عت بر ساکی هر معدلات ست أردور طعوليت سير الموجد الدور جو يرساد فؤ عال وفيلموقعا وحطبأ وشمرا وقابول كدرها مثل متارمهاي فرحشده در افق مما کمت طلوع موده مما کات رومان مشرق علم وعرفان گفته شمع حودر در طراف دب منشر مساحت رم م عاليرا الاست گرات - ان ملی و کامل وفنی بود اله عملم ی و د س حممه مراهی اردمود را بای وجهال دریس برده حجاب عددود ماود س والرمالمصرف قرن ۱۹ ميمويسد دور بحطاط وحرابي رومان وقبي شروع شد که خمس حسس بعنی مرده، ورو ه، و ریسی پرده حجاب وحداء حارج موده ردومحالس لهو بولمب وقيسق وطرب

م من حمد سر و درد مدرد م اداره المعرف الاعم المنت على دسره و ما ما مرمل ران برده له حجر در خوص و ده . د. و ج. ر (اوس) (د م حدس) صورت حدد المساء مدد شبد حدر فاده م اله ے عدم مؤ دران ہو ال معموالد (الموت) ازال (عمالے) ادام م حرره (دلت) همه در حجاب د شت ازال فیمه ب ا حجاب سم ج ریف حوص شامی دشتند _ رایشهم [الب | حج ب محصوص که عدر از هو چشه ۲۰۱۱ صورت را میکند فت فاشت<mark>ند</mark> در (سپارضه) دختر نی بمدار احدار شوهی بعدات صورت خودرا منبوط بديد وران دروقت حارجشدن رحاءها املاب بحجابوا د درمان رچی استدر سی اود لیاه در سیوسمری قامید شنید وه د ال وه س نعنی د دې ی قد په وغیرت د دت حج ت ح ی وقالم عواقي فد مه شان مدهد الله الله المار العبيرة الماسا

مخصر نادر مان مداعظم وججاب در رومان

ومديه الم دمان معهم و متن دع ودد در حمد سامه ميره المنام دالله المديد كه در در ورويوشده وروى چادر هم عدالي الله المراسري المسرئيل وركير در منكد شنيد الم حجم الدم آيا الها محم الله المناسر وركي أم سنك رماه درى شهد شارسيل حرفه أن در حمد من الدم آيا الها محم الله والمهام المناس وراس أعر أودد ومثل (مده مه ما حود هم ورودي و ودري و ودري المناس المناس المناس المناس المناس المناس والمناس والمناس والمناس وعافت وحم المناس المناس المناس والمناس وعافت وحم وسريره هما أنها محمم ولى چول وه داران شهوت وال بودند وسريره هما أنها بود به عمر سال واردي لكد شنه الماله الم المناس واردي لكد شنه الماله المناس واردي بهاد وشدآليمه المناس والمناس والمناس المناس والمناس المناس المناس والمناس والمناس المناس ا

معص مهد مودل ومال الديف شقة له ردية حود حصم مودي میں وحمد شرب و مدر ل المحد حدم فی رسید حاسر بودید درجدت حاص ورسای ممشوقه می حود ماروشرف ملّت رومان ر قرامی السد _ ا رحب به به احتدارا ارمبردان سات موده وحلاف داموس صامت ران دادا برنا ساست فدم گذاشته دوعرال حد ساکر ایم بر سال از برعدما اندیا چهاور و جوه فؤه دمله ی صماعت جود بحث رومان ره روماد موعمانه ومددي سامله له دعوت عظ م حلاق مسمود ردوقات آنها ارد درهمان عصر (کامان) حالم وحصل مشهر، رومان ، حصام ی مهتم حود ملتر دوه سفت رف حمد نهد ده مدود ممكن هـ د حلاق و. ده من مهو وامل وعش وطرب روال مان روه ال و در موده و در صمل حساله هدای خود میگفت ى مدت و مدل دن حديدو الله و مراس سخت دهدك مسال ست اكي او اط بحل اعدياً و باي اسراف ريه در ربيت و آرايش و ماشي معمال حود له از توجه مبردها بآبها ناشي شده اين دومبرض سرایت بجاممه تموده و اعضاه آنرا فاسد و معطل خواهد کرد _ بدافت نظر شود معلوممنگر دد اس صدمه ر تحت و قرح رومان به ازفداد اخلاق ربه نده ،ود ،لبله سجد بت تاریخی نزرگ عمرآن تاج وتخت ارميل مردها بلهو والمب اود كه هتني جيز لذنعاى رذيله تداشتند

بادله واضع شده که عثمن مرد همیشه مهاجم بوده و بقهوت

فرياد اروپا

د نرماله مرف قرن ۱۹ بعدانی ایدکه توسیف و تحسین حجوب و می سافیرا مینود. آوقت فرید میبزد که صدایتی یابرانهم میرسد و میکودد اداحهٔ حبر ساز با در نشم حجاب و اختلاط ... میرحال مود مگری ی و با را نادان و شهوت و انی فساد و فساق) محدیهٔ و د د باره شد چ د عدت با با از محدیهٔ و د ق د را محدیهٔ و د و باره شد چ د عدت با با از محدیهٔ و د ق د را محدیهٔ و د تا با دامه با با با دامه با با با دامه با با با دامه با با با دامه با با با دامه با با دامه با با دامه با با با دامه با با دامه با با با دامه با با با دامه با با دامه با با با با دامه با با با با با با دامه با با با با دامه با

جبرجئ زيدان جبره ٢ صفحه ٢٠٦ و معده ١٦٨٥ وامروزهم آنچه فيلسوف عسر حسراروپ (جوست كومت)وساير

حباب در فرس قديم

حمدت و الرای ژاد همان حمد بی سن اله شاو حقو را مانت ما مام دود چرا اله را بال الرمان حادة دو با درمان و مداد کرحو این عمر از بی شهردا میحو همد همهمر از کرد درمان میرون رای المداد میحو همد همهمر از کرد درمان میروند و الاین (مارددمتی) از سرکام درمان المداد درمان و درمان فداد هم و آمان شرط درمان از دراج و حمدان را درماد و و المداد میروند

نامه شت مهاباد

آنهٔ (ه ۹) (بورن داهددوسد رفیردنی را مفرشید و فاسوله دود د) (منی) (روزن حواهد وجد کرید وهدخت و همدوانهٔ دیگری است. و دراو منکر د و باومها مدزید) که درمذه سفری فدیم هم نظر باجنبیه حرافه عدم حجاب موجب نصر حواهد دود خاصه درخاه و بهری صریح آمودی

المه شت وخشور كيخسرو

آیهٔ (۱۹) (و ارجم کآهام فروند کشمیدم ری فا ورد دبرشای هزهیر وبدن آورنام هموری و دفتی و فاهیمام اینامیتی و هروار و ربواز مناد کافه ارسم برای)

(معنی)وتراآن فراهی دادم که باهمه دستگ، از زدیکی زنان دوری گرفتر و بر در در در در در و در و دار دس دستی) (شرح) در در درساله ر دوری ران ده آن خو هد که و در سحن تکفتی از آن این خو هد که در دن چشیجه میرده بیوند د

سعن مدان او در آمدراد مرحت المحسرور ادر مشکوی زر بن چهار زن مرور او در آمدراد مرحت المحسرور ادر مشکوی زر بن چهار زن مرور اوداد وائد المدروشيره راد كی كردادوآن مايون خسرو (هربا) ازجها ن فرفت و هربا كسی اشد كه بزنده میشرد (دد مهی است كس م ادرن و محرم خودنیا میزد برن غیری دوا ندارد نظر دا

سبب عفت

هرچار را سببی است وسبب عفت پوشیدن چشم است ازاناهجرم (ورزنه حکیم) از جاویدان خرد

در مخزن شرف گهری جز حجاب ایست ، ششیر دیدسرا سیری جز حجاب بیت ی ملتی که بکسره در خواب غماشید در کاستان زفر نیاکان ششاب چیت حجاب در عصر بث پسرستی و در دوره حضارت خابل

تو رات

آبة (١٦) ازفعل (٢٠) ازسفر برائث (تكوير) تورات تبرجمة

(رابع كان) قديس و معلم علم الهى عطبوعة [١٨٤٥] مداردى ارقول ابنى ملك (پدافشد، فلدطين) در خطب به (ساره) زوجة حضرت ابراهيم عليه وعلى نبيتا السلام (بسأرا گفت ايتك بهسرادرت (١) هزار مثقال عقره دادم

اینك او (بعنی نقره) برای تو و ۱۰ه سام همراها به بل سایم مراها به بل سایم مرافات به با كل سایم من برده چنه است واراس سده شد) مده آمر كائی (فرانكس) درصفحهٔ (۱۹۶۳) از نفسیر حاد درد. شرح سآه گوند (بی منت) بود سام به اداها محالیل شوم سام د د ماسكه برای او نقاب محمرد آه هموات حود است رد و حما حودوا كه محل خوف امراهیم یا بود بیوت داره ماسكه آن مملكت و دیگران و هرجا میرود باشاب ، شد به بی قاب ماواین آنه باس بحو نفسیر مشود اس همر مثمال نفره فست واین آنه باس بحو نفسیر مشود اس همر مثمال نفره فست روشد و نقاب است میرای تو سامهٔ در آمره سامهٔ آن مثل این زمان در میان زان بالات که عاد در حراک میاد شد کشر عادی بودند که شد وروسد سروی حود برشد محلاف زنهایکه در شعر ها میکن داشته اید که همیشه با چادر و نقاب و روشد حبر حکت میکر ده اند

حجاب در شرع کلیم

صحاح ۲۶ باب تكوين از (تورية) (و خرج اسحاق يتامل في الحف ل عند اقبدال المداه فدرفع عينه فدرأت الحداق فنزلت عن الجمل وقالت (بنت تتوثيل) للعبد من هذا الرجل العاشي (۱) (نراد) الراهيم 4 است

(ححاب در شریعة مسیح ۱) (انجیل متبی)

(حسن متی صحح ۱۵) آنه (۱۸) ای (۲۰) (۱۰ مایت می صحح ۱۸ می الفلات صدر و دانت شخصی لابان لان می الفلات صدر و دانت شخصی لابان لان می الفلات معدو هی لدی شخص لابان) حدر فتی دن ۱۵ می دن از در صد دنگردد و آن چدره شدت ۱۵ می در دخی ۱۰ می دن ۱۵ می دن ۱۵ می در ۱۵ می د

همر د روره های دان است مربه آنه باد ۲۰ مارد حمل ۱۰ مارد که شار پاجنسه جدایش و در را مها ۱۰ راست (الزابیال مراقیس)

المدال مرفس محاخ [٧] آبه (٣٠) الى [٣٣] [الهالدى بخرج من الانسان فالك بنجس الانسان الانه من الماخل من قلوب القائناء فقال العباء هوسيدى فاخدت (اللبرقع) وتفعنت) شاهد به سردو كلة (برقع) و (تفطت) است

آبهٔ (۱۹ و ۱۹) از فسل ۲۹ از مفر مذکور مبگو بد (رشاه) دختر (بتوئیل) چشمان خودرا گشود واسحق را دید وازشش مربعر آمد و مقلام گفت این شخص که از سرای استقبال ما در صحرا می آبد کیش غلام گفت که آفای می است بس روبند گرفته خود را مشور نمود) مفسر مدکور در صححه و ۱۹۰۰ از نفسیر میزود گوید چون ویفاه در شهر بیزرك شد. بود معلوم است که عادی بود به حدی رچ در ریف و سرفع چون هنوز عقدش خواهد تشدیرود چون اسحاق را دید خودرا موشاید و چادر ویفای و ماهی موشاید و بود به بود منتهی دروفت پیادیشد و موشاید و جود و ماهی دروفت بیادیشد و ماهی آنزمان بود که صحاب و جادر ویفای داشتند داشت داد که صحاب و جادر ویفای داشتند

یساد این سهآیه معلوم هیشود که حجاب درقدیم زمان نیرد ساحبان ادبان مرسوم بوده حتی درهبان بت پرستان و بهودیان و آگرنه ای ملک بت پرست چعلود میدانت برخلاف معهود که سرای نقاب ساره بول بدهد کهروی خودرا از شه پرستان و غیر ابتان بیوشاند پاهمه مران اورا ندیده و بخیالات فاسده تبغتند و ربقاه چرا بمجرد دیدن نامحرم حجاب نمود

وجهت نفاب نداشتن ساره ابن بودكه حضرت ابر اهم عليه وعلى تبينا السلام را مسرود تاني (ني لباس) بوضعي ناخبوش از بابل بيرون كرد و آصضرت تواني ما مناب ولباس درستي از يهاي ساره تهمه كند

لد من محرج الافكار الشراء براي فسق فناي ساء قه صمع حيث مامر عقدره على شراء تحديف اكبراناء حقال حميع هذه أن ور محرح من الداخل وتنجس لاسان)

محسر مرقس وب هدتم آیة بیشم دست سد (آجه رآده سیرون آید آندت که اسان را قایدك میسازد رسر که ردروس دل اسان صادر میشود خیالاتبد و زنی و فسق و فتل و دزدی و طمع و خیافت و مکر و شهوت پیرستی و چشهد و کفر آو فرور و جهالت تمامی این چسز های دد از درون صادر میگردد و آدم را نایاك میگرداند)

دراس چهار آبه نمام مذمت اخلاق باطنی واصال قلبهشده که ارآن قبیل زنای قلبی وزنای چشم است که چشمند و خیالات ند را معنوع داشته و نظر کردن بزن اجنبیه را بشع نموده و نکاه بغیر محارم را نایاك کننده ناظر قبرار داده و از این قبیل آبات در اناجمل سمار است که دال درعدم رؤبت اجنبیه و اولین سنآن حجاب است و این قبیه محموش هر صاحب ادر الله است که حد دند و چشمند وزنای خیالی و سایم مفاسد که در راه و صال محموب لاره است که جمال دل را نتومط قول ناصره حنما باید در نفس ناطقه مؤثر شود دل را است که حمال دل را نتومط قول ناصره حنما باید در نفس ناطقه مؤثر شود

(رسالة بولس الرسول الاولى التي أهل كور نتوس) الا صحاح للحاديمتر آيه [٣] الى (١٧) (اربد ان تعلموا ان رأس كل رجل هو المسيح واما رأس المرثة فيهو المرجل ورأس المسيح

هولة دن رحن همى وست، وله دن رحه دائى دان رحه مدى دائى داره والمحلوقة تعلى اوتثنباء ووأسها غمر معلى دائى داره لا فها والمحلوقة تعبثى واحد هيئه دائراه ال دالاسمسى فابتص شعرها و ان كان قبيحا باالمرأة أن تأس وحدى دائمه فالرجل لابيقى انبعطوراسه لكونه صورتالة ومجده واعالمرأة في مجد البرجل لانالرجل ليس من المرأة باللمرأة من اجرالبرجل لهذا ولانالرجل لم يخلق من اجرالبرأة مل المرأة من اجرالبرجل لهذا بنغى الدرئة ان يكون لي سلطان على وامها من اجرالبلائكة غير اللوجل ليس من هون المرأة ولاالمرأة من هود البرحر في السالد كما أن المرأة هي من المرأة الحكوا في الفيكم هل بلدق ما لمرأة الله على المرأة الله على المرأة الله على المرأة الله المرأة الله على المرأة الله المرأة الله المرأة الله المرأة وهي غير منطأة أ

(رساله اول پولس بقر نتيان)

ال (۱۱) آبة (۳) تا (۱۷) (۳ من منجواهم شد مدادد کسر هردر در مددت همین است و سرزن مرد و سرمسیح خدا (۶ هر مرد در کا سر برهمه ده ماسوت میکندسر خودرا رسوامینماید (۱ اما هر می که سر برهمه ده مانبوت کند سر خودرا رسوا میسارد که اس چدی است که نراشیده شود (۲ زیرا که اکر زن نمی پوشد موی را سبر مه برد و آگر زنرا موی چدن باتراشیدن قبیع است باید ابوشد برد و آگر زنرا موی چدن باتراشیدن قبیع است باید ابوشد رد زیرا که مردرا باید که سرخود را بیوشد چونکه او صورت و حالال خدا است اما زن جلال مرداست (۸ زیرا که میرد از و دار بیست الکه زن از میرد است (۸ زیرا که میرد از دن بیست الکه زن از میرد است (۸ زیرا که میرد از

شده دان د ی م د و ده شده (۱۰ و در حف م ست مری (به شتی آیا ساد شده شدید ساه در داری ا ال رميد حاسب ومرد هه حدا از ال الله داخد و (۱۲ را چه چه رال (۱ د سال همچنان ۱ د نم نوسته ر ال همه چندر حدا (۱۳ د در حود اصاف دهند ۱ ، ت به سر ٥ إلى - بدئ مم نبرد خدا دعا كند (١٤ آبا طبعت حو شما را می آموزد که اگر مردی موی دراز ادارد عیب اواسا (۱۵ و اکبر ژن موی هراز دارد ۱۰ور۱ زیفت است که مزا محمت برده" بدو هاده شده" (۱۹ وا کر- کسی نشیزه کر مات ما وكلساني خدًا را چندن عادتي نيست

عصد این قد به دخت د بعض از اول این کدستریند، وی هر مایا آنی سه ایرا و مد هم ه سده ب عوول اله مي ماوك د سورت سار ۱۱ ا منسر مال و در سها دردس شرح الات مربو و ماتر بع الله الم ر ۱۸ چوں ر ن ی چ در وروسد المسام المدد (مربوش الكارير الي مود رايل عمل له موجب هيجال شهوت و له و الله طو هد يود حواص حماعت ماشد و شاهل سم را مه دا امر شمدل آل فار د د ده مردی ناسر حود را المدافات الدائم شیده داد ده ای چاد و د به ای و و مرحود را وه به ایما و لا تم يشي بو سي أ معد الحدين فرو دين شير ح الله - ح او دي بي او عدم ه او . رس العداب معنوه ماشاه که راها در ادا شی منحو ستاد المدافع الراق المثلا ومكتبوف وأراف شدد راس حفت

و على حد مسام دردرد به اين والدان حر حر شده يي چادر ه و به المحلط في دلا له ما معمله منظير وبلا ور ما ال حد الله بي هـ ده حلاف سب ويوس الرهم دو ساف بهي مناهد د يي سه دري ١٤ مه يو قون درما يد كه رئس و مروك ہ دؤ من مسلم سے اساسے مصارف شد ہرای مسلم وظم اشہا the said of the sa ه بحل گفتان ما و ما همه شرول ور وول خاول مدارد ٠٠٠٠ هم ١٠٠٠ مه ١٠٠٠ حمر د کا دور . ب محده در ن ، ، ک حلاق لند اوس م چ نم چد و ورد دند مم و شمردوشود و لا در حا و در

د در آن دهه که ۱ مودا اس اند و دی

سا ۱ (۲۵) و (۲۵) زاب (۱۶) و رساله دد کوره (۳۶) وريال شد. در كلاسياها حواموش مشند كه اشار حيرف دل 140

144

هده د دروری و حافظ نسل و مانع احتلاط میاه که مایهٔ فداد مبياشد حواهد بود پس قانون حجاب و منع تبرج را انظار مه آن امور که بنیان آمادایی وحدیات است لزوماً باید صدیق کنیم ملکه غيبرآن ميسبر سيشود يسرحجاب حافظ حقوق وازاحكام احلاقي معطف واحداست ـ وآنانكه آميزش زدان ماميردان وا ما ية رشد د ن منداشد و دان ملاحظه باحجاب معالقت میورزند بیرفترش سديق أبعا أباشوهم ومردان خانه وأده وبيرادر ر واقبرناومه وم له اگر خانون احما ثبة رنان عالم احماه شوب هرر ي لا 'ول الموجب تصریح کتب سماوی دونمبر مبرد محبرم دا د این ده عد میرد محبره آی ترای تبریت معشرتی باشمر رن کافی بحواهد ود نه محاج المشرب بالككان دود و هنك حجاب المد تشهيجو معاشم في كه سارشد بافرس حدوث پارة حالات الله فدرن اله اس قد المعاسد المراو المارة بالشود أن المهدوع ست الآلكة مسلماته حبعات هابع علم وتراستاست وبالميحيماني منحد بالمقتدي علم و تربيت مباشد وله علم و تم بيت ها تك حجاب ديكم چا كر الثر سد که متحددس درای رقم حجاب ماحدد

بى حجابى بسيط

معددی ردوقیداست ، به و مراک محددی سمه هدال محدی صبعی ساده مادی عدد فدرتاست که سواسمهٔ به میخی حلاق معظمه موس و عبر ص وعودات وروحات حود داشتند که هم حوالی ربانوا حمع داشت

جابر نیست ملکه اطاعت چنانکه توربه نیز میگوید (۴۵) اما اگر میخواهند چینزی بیاموزند در خانه از شوه ر ن خود پرسند چون زنان را در کلیسیا حرف دن قبحاست راین در آبه نخابت تاکید وعدید را در نشر ژن میرساند چون هرگاه سخن گفتن بامرد واز خانه بیررن آمدن ار درای ولایل جایز نباشد ترک نقاب و حجاب بطریق اولی روا بخواهد به د

بى حجابى مطلق

می حساس اساس معاسد مدنبه را تنکیل صدهد و طام داخلی را درهم میبرند جبرا که دراثر بی حجاس فساد کای ناهشداست و بر فرش که یکنفیر هم فاسد شود فساد جمعی را متضور خواهد بود چنانکه ا

اعظم لم در سفر لاوین

معاح (۱۹) آبة (۲۹) میگوید (لاندلس انتك بتصریصها للنزان اللا تنزنی الارض و تمثلی الارض و ذالله) سفر لاو بن داب (۱۹) آبة ۲۹ گوید دختر خودرا بی عست مساز و اورا معاجته گی و امدار مباها زمین مرتک زدا شود و رمین براز فعود گردد آبه مربوره ماوت شدن یکدختر را موجب بیر شدن زمین ارصحود داند به و بعجاب آن یکتفر، مسون مالد چیرا که حجاب مانع آمیزش خود سرانه و آنس بامیردان و تمحض المت و یکدله بودن زوجه و جمعت حواس او بخانه داری و خشتود بودن او بهمان زندگانی شوهیر، خویش ما پرششی و زیبائی و فضر و دارایی ماید نظام خانه وادگی و

بی حجاب مر ڪب

ما سعجاني متراب كاتواند ربيجعاني بسط شده ودتوارث ر عالم فرمارت و عالات بدونت به ووبالبالي المروزي رسده، وجوابان فاهومنجواهند تقلبد آساباتتك بابد درفضعة ألارسب بأهل موهم الكر مرمان (الويء) كني مرحمه لماند والربع آن دوره را بحوالد حواهد داست که وفاحتکا ی درآن، عدا بو سعهٔ حدود قرداب وصمفعام احلاق واساءت والمجاشان فالشا وساست هوري ارعمار فطرت وحدوث اقسام عدعت وكردش رعدكماني عامه بخواهشهاي سلاطين ومقعيهاي روحائت مسارءاتي رسيده بود که حال روحی وجسدی مطابق تبدیلات بدویت به حصریت وكوشه كيبرى به مخالطه ومبرأودت الرقى واتعالى نياقت واصردم دربيدا سودن اطفال حود عجر ماللمالودند لعاءة حرى بالتدلل مسوريدكاني وكب قدرت وحكمراني وتحسن الروت ومداراتي رعيشي ارواردات أنندم براحلاق وحالات ووحي ديالتعامه التد نعمى روح دياشي وأخلاق مردمي بتحليل رفت ، قواي سلطمني بدر ه شعال آلهد اگربه ملت مسيحرا چه در كرا حلاق مسيح روح افراي ملكوتي ماي تجاور كبيد و المرابيد عف (المتورد وسيتيه) دست بكشند وار معاد وعاسم أنات الحيل مكلي چشم يوشند

سرای آمکه خواشدگان را ارسس احکام ادبان قبل متحصرسازم

وهما والمردال الكاله (مردوب ومحدود الدوده الداعو كه المرش وموات مصره دعير قهرأ منشم بود و سر الواسطة عدم توجه التهات لعوس براء ما ما و المهي أمسرش الصاحبان عادات مختلفه فصر تعرب محموم ود منال مور سرور در ل سر کر رون به شده به شد یان در که موجد ب مجيحه بني و مجلوطات واعد أعددي موجود ود حديجة عمر دوسه د ن سوم حد س دمد ما موس د ري د آه ، د ماي و د منتصد و آل ال المراجة النات محمل ود ك الل ماه س رندونه وت تد ال مناردند و دختم منبوش به و د آن شوار في مسمود وهو هو ووي د في دخيروو در. مروسي أو مصلى محرف ديك فلا ممه وجها ده علا سدیده دمستوده و کرهه درای ده دو ای شرمی مددر ساله و ر ر فدر مدار دو الديد هم بحد دور برد ميت المتدر دو الدي الله رحمه به (ک یه دین امید سده . د سودسوء دسمودم مناهم سدنهای د ایر هم نود افتان خدرت و د حدی ری ه مادگی و ل ویوید به کی رید کی و انترب مشامان و بی ووث می وباقتر وفوحش وتحس ودوائمان بالمقال المالية بالمحوسية وج به الاسمى وي المث ما مراد ، ماه الاسمة أراهوة الحداث ما المعدال الى تىرمىئات وجو دې منا ۾ كرانداق مے شاد

چند آبه ازاوربهٔ واناحبل را ذکر درودم ناملاحظه فرمادند که اساء واولیاه وبزرگان ادبان ومدّعیان دبان هم به چه آداب و اخلاق مردم را دعوت وآسایش عمومی خلق را مبخواستند و ملّت رور سفید آن دبانش را به چه شام شیاه رسایده اند

چرا ملت سیحی کلیس ارلفت، مه موسی ه که در کوه (عبدال) در حدور بنی اسرائیل راجع بامر ران وغیره فرمود و در کرور خلابی آمین گفتان فراموش سابند و چرا آیه (۴۹) صا(۲۸) توریه مثنی دا که بدین بیان لفت نامه را خانمه داد (لفنت بر کیکه این کلمات شرعه را برآی بحا آوردنش آئیات دنماید و تمامی فوم مگوئید آمین) پشت سرانداختند در سوریکه حضرت مسیع مطابق حضرت مسیع برای تکمیل آمده چرا از این تکمیل که مسیع مطابق

انجيل متى باب پنجم

آبهٔ (۳۷) شنیدهابد که ناولین گفته شدهاست زنا مکن آبهٔ (۳۷) لیکن من بشما میگویم هرکس نیزنی نظیر شهوت اندازد هماندم درط خود بااو زفا کردهاست آبهٔ (۳۹) پس اگر چشهراست تمرا بلغیزاند قلمش کن وازخود دورانداز زبیرا درا معتبر آنستکه عضوی ازاعنایت تماه گردد از آنکه دمام بدنت درجعنم اقکنده شود باین فرمایش مگر عبرار حدیت شریف اسلامی است که فرمود شود باین فرمایش مگر عبرار حدیت شریف اسلامی است که فرمود (۱۷ و انداناستان ترسان ورناهما النظیر) اگر کسی خواسته باشد

پیروی تذمیلات مسیح نماید واززنای قلب و چشم ایمن گردد آیا مدیر قانون حجات معمولة در اسلام میتواند باقوای بشتری دهیمی از عقدة این تکمیل مسیح بر آید

(نه حجاب معدولة المروزي تدوان خيامان كه جز آفتان كرداني بيتي بهدب وطلكه مفادنا من نحو او حجاب معدولة حالية مض ندوان زمادتر أو عدم حجاب است

ر ساله اول پولس ر سول به نیمو تا وس او ؟

مد دو به آیة (۹) الی (۹) که آخراب است (۹ و میچنین زنان حد دو به و به این اسر اید بالناس میرین به حدا و پیرهبز نه بزله ها وطلا و مرود دو و به حدا و بیرهبز نه بزله ها وطلا و مرود دو و به حدا و بیرهبز نه بزله ها وطلا که دعوای دس د.ی میکنند باعدان صالحه (۱۹ زن با سکوت بدن اظاعت نقلم گیرد (۹۳ و زنزا اجازت نمیدهم که تعلیم دهد در شوه میکاشود با که در کوتبداند (۹۳ زیبرا که آدم اول می خوده در تفصیر گرفتار شد (۹۰ زیبرا که آدم اول خواهد شد و سد حوا (۹۱ و آدم فریب بخورد بلکه زن خواهد شد اگردر ایمان و محمت و قدوسیت و تفوی قابت بمالد خواهد شد اگردر ایمان و محمت و قدوسیت و تفوی قابت بمالد

تعسير

مه مرس الجبل دوشرح این آیات چنین گفته اید (زنها در آنترمان سیار زحمت میکشیدند در زبنت و باشن کیس و کیسها را باطلا و نقره میبافتند و زنهای صبحیه باید خیلی تأمل کنند در آین

بهرات وهندو حجاب هنت وناه دین حافظ الله و حده در آنها دافت میشود

دزك مفاسد

اس تسده، من صحه رای بر عمول جواب امروری دفته اد حملی دشوار همده به مصد به حمد بن که مدت ه
 معاسد لاشد هیاست در شاه بید.

مدللة رفع حجب بكهاؤ برزكم بن مفسد عالم تدفي و عد العطاط سمادت وع بشراست عقلاء عالم فأكرير له ار وزا واعتر ف الوجوب محجوبيت ومستوريت الموان أبازاليكه تدام عثت ومعلوماتي راجع است به تربين وتمام كمالاترا منحسر بخود آرائي مبعاد در ایشموقع رفع حجاب چه شبحه دارد آبا غسراز فساد مبرده وزبها تمسر دیگیری دارد _ آبازیکه فقط بحسن و جمال میدالد كمالاترا متمسر بتحمل مبداك مشواك درحاممة رحال داحل ت. يـ النه ه كديكه قواي عاظة حيادرا حاكم قرار دهد ومعملوم ها وهد م د شد الصديق ميشه ايد كه رام حجاب زيد وادحول آنها درجامية م دال درق لدهابه مطر ومقدهم و ناعث خراسي ممدكت حواهد بود ا کے رہا دانے پودہ بھٹ وجسمت رسٹ کیا۔ لینہ اُن عشق المشق اكمار بافت منشود والتعادث احال مجموط مناه الد امر ، زه مللیکه دچار رفع حجابتد بخوبی سرمفاسد آن آ کام شده م می برده خوش است حور اما ۱ د بوی بمیسان ر قبیب ابو د من بني ميزه است چتم شهلا" مؤكانش احكر، خجيب نبود

نصیحت درآرایش دادن مخود بخصوص دروفنده نمار)
و ادلین آیات مشفاده یکردد که زشتران حیاویر هیزکاری است به نفره
و طلا و مرواوید وغیره و دیگر زبی که دعوی دین داری میکند
باید دعوی خودرا به اعدل صالحه ثابت اند به یکست و تبجارت
و آهیبزش با میردان سود تکی زن با کمال سکوت و اطاعت نمید کیر د
به بعشوه و آباز و غمیر مسود بگر اجازت ندارد که ممل به و عمد دو د
چه رسد بطیات و جراحی مردان و نشش در مم در ده دارد ک
زن باید برشوه در مفتره بروی میله باشد و دیگر آبکه زن ...
نشان عقل فریب میخورد و مقدم میگردد پس بخویی آشکا
کشت که مطلوب در زنان حجاب و سکوت و درخانه نششن است به شده ده در در مادر د ...

ملاحظه

اورمة واناجمل امرورماکه دودستاست صحیح ایستند و موجوده هه معلومة الحدویشه است اگردم ای آنها حجت اشده داده علاحظه قداد ند اله اله رحم در در در را محل الده در اله اگر مهرای آنها حجت الده در اله اگر مهردان و مده در در و مامره ماکنر و آنس حود اگر مهردان و مده در مقدس در در و مامره ماکنر و آنس حود اشد ناچارد که فلول حجاب بیب یند (میه عدهم) (اولهم) وضع (بیسکولوژی)، عنصر لطبف جنس [ذن] ر شهادت اله و وضع رجیاب وشیرکت آنها دیاحشین در حالت نفسی به آزادی مطلق و دفع حجیاب وشیرکت آنها در کار های میردان اجازه نمیده هدید امردن در میان ۲۵ ملیون نفوس

حكومت آمريكا

حکومت آمریکا یس از یی سردن بمنار آزادی سوان و تجربه أنان هرصر يحومنم أكبد بمدم دخولتان درسياسيات وجامعة وردان لمود رأن چنان بود كه درسته (۱۸۷۰) جمع بسياري از زبان بتحريك شہوت پرستان تحت وباحث مادام (صرابین) انجمن کردہ ومطالبة دخول درحفوق وسياسيات ميتمودند وحردان بي تجبرته با أنها همراه شده وتشويقشان تموهم تا الكهرتان حطامه ها توشته وهر جرايد مرج وتوزيم وبارؤساء احتراب مجاداها ، بالاخر، (مجلس نواب) مانها اجارة دخول درحقوق وسياسيات داد ومكدشت مكر دوسال بعنی هرسته (۹۸۷۳) هادام (مرتبن) را هوس ریاست جمهوریت در سن افتاد و انتخابات هم مثل التخابات (۲۰۰۰) که از روی هست شدی و زناله صازی وحزب مازی مودمآن زارا به کوسی جمعوریت نشانید و تکنشت مکر چند روری بطلی که در این مقاله تکنید تمام هوا خواهان وی دست از او کشیده و احداث اختلافاتي بين زبعا شد _ عقلا وحكومت بسرعت عرجه تمام تر جلوکری کرده و حکم تسخ دخول زبان در جامعه را صادر وعملی نموهم وبقساد حادثه خاتمه دادند (محلة ١٨ مجلة المجلات) ودرشرع اسلام حضرت خير لانام فرمود (لن يفلح قوم يد برامرهم امر " وستكار بميثوند الدالاباد آلقوميكه زن تدبير امرشان نمايد باز هم حضرتش فرمايد (ان قوماً بخرجون بعدى في فلة راسها امرئة لايغلمون ابدأ) بعد از من طايغة خروج كنند كه رئيس

المشاري ماشعور ستكار ميشوعه الدائلاناد اله در دنيا و له در عقني _ بیست سال بیش از امروز میگفتند زمان استنداد است منهاس اراهر بمعروف وتهي ازمتكر خود داري سيكتند يعتى ظلام ماله ازيس رفت اللاميت العاواماء أمور وزمام داران علاقة لدمالت درد علاوها شهوت برست وجاهمه را هم همرزه و ولكم د كم ده ، كر مصروط شود جماعتي ارعلماء واعبان وتحار واخبار وكا دان كه علاقه دند باسلامند درمجلس حسم ميشوند ممروف را معروف ومتكررا منكر خواهند دانبت وناموس مملكت رحمط وصردم را ازهمووفه وهائي وتعالى وترقى ديات ومملكت وسمادت را حايد. خواهندشد زاني وزانيه را حد وفواحش مرتفع خواهد كرديد الثالة مردمان بيت سال بيش امروز زلام يستد که وضعیات کنوای را بچتم به بینند والاصد رحمت ، رایها مبغرستند مثلي است معروف كه كمته الد (اخوك ملمون وانت ملمون ابن ملمون) ربان با چادر داراب و اطلی کتبده قد مثال سری و رس به بیده رویشانبرا چشم هرکی اولی این شمر عاهر عارفان س نه ما ازمشید دیدیم چینزی اه أر عشروطه فعميديم چينري ا کرچه چشم این ملت خواب است ولی دیدار کردن هم تواب است مسلماني عفاف استوحجاب است عبيب شخص بي عصمت عداب است

نه ما از مشبد ديديم چيزي

نه ازمشروطه فعميديم چينزي

4242.0

ازن برعست الدر روز محتس ارود الدر حعلم خوار و مصطر تودر با مالك دوزع برابم جزا بيند عمل هارا سرا سر نه ما از میتبد دیدیم چری نه ازمتروطه فهميديم چيتري (سيم شمال اشرف الدمن احسيني)

ار ويا دار اى مدنيت اخلاقي نيست

اكر المداس شود بالمودن حجاب در ممالك غرب واستبلاء انها برعالم اقوى دليل است كه رقع حجاب حض وباعث ضعف حلمه ست _ در حوال ابل جمله فيرمايش حدال شبح الوعندالة مصلح کیر کافی است که فرموده ... هرعاملی در دنیا وفتی مؤثر خواهد بودكه ميدان تثازع مغلوب عامل ديكر نثود تقدم أرويا درستاعت که قسمت عمدة مدبرت است و نفوفتان سر مشرق اقوی عامل غلبة انها استعلماء علم اجتماع بشرى منفق هستند كه أروبا داراى مدنيت اخلاقىبيت درحالتبكه قانون اخلاق دعوت بمحبت الوع وسمى به أسابش وراحت افرادميكند، در مدارس امر الداروي فللموف ها فواعدى مجهت تخريب عالم مان دا ون حد كمت عام وتحديده ملكت بحائي كه قوه وقوف كند و امثال أ بعد الحسي نموده رحمت وعدل زا ازدلهای اروپائیها خارج میکنند . ودر ای صدیق فر مایش این مردور را داستان (بیر چالاهندی) را مدفت مخوابود ... اکم تشدم اروپا درمدیت ستاعی دود معلوم میشد كه حوادث عالم وفساد اخلاق انها را از مضعة وجود ناارد مبكره ولى ملل شرقيه كه آزاهى زن ورقع حجاب وبالاخرم

الماد ر برجاممة خود منطواهلك الاه ماثلك له - صدعى به در مدان تثارع حافظ ألها داشد تداديد معادس أرور ١٠ چشه رسا شملال أروية نظر متليده مغمة سوا والشكال بمدل أرويالي وأ المستعدولة خال لا يد همه الثاقل ال المدل الثاقي لد مع أسب برای به و مدر استعدار و صلاحی د د لاه است علامه در این رهدای سے سے احدہ ع دوائدی رہ مدین سے حال حاساه وبنظر فاسد والحاس فصلفة جهادا والأوا عاده المسان الرفيليدة الروارية فيجربه في منها المناسب لما الروال فياف إسياسي مقاوستا في الدائدية البحال حدرت الكمر درية ماله مددر حازر و فاد د ه رمان على معر و من ديار وده حي ان ١٠٨ ت درم دمن فوى فرهده الله وصد به در بدار المحمد المدوع مه به مديدًا بوجل و د د ساري اداده ا حرا حمالورات ومان الديدة مادي مدا ب ما بن ورمه داران ودمان ردل سام منه که قام انجاد ۱۰ ساماره ۱۸ د اسام اس محصر حأر حاسد داعال فدولا حلى الماد والأوامه شمة ربه در ان عما حد حمونی ساد

واین بوی بکانه م ستردا و درمه ب احلاق حاملهٔ اروبا وتعدید سوه عقت و ادا به از دی را ن که متعدن نماهای مسلمانان درابن عدم درصدد أن مستند چه أبكه مادة فداد اخلاق ار اختلاط مرد وزن برخواسته مبشود وحجاب اكر بكانه علت

(در جواب) اشعار مندرجه درشماره ۸ البرز

وحشرا مبكنم ازمغلطه كاران خمرت اله كه معاها سرند از ومعنث الدرت تــا خـر دار شوى با بقلم بــا تبليغ 🕸 برد. چادر زنو، نهاده كالاهي ســر ت ای شکر خنده رآن ننگ شکرروی میوش اله تاکه هور آن ننمایشد طمع در شکر ت آحر ازجتس لطفي تونطرها است كشبف الله وخ بيو شان وسران ددنظر ان ارتظمرت هست فالای توعصمت خدامان چهروی اله باخس ماهاش که در داست رو ان مر اثرت سورة اور لخوال آلمُسي لك و لكير الذار (حمارهن) قالي باح جوال قدمات ربور ورینت حود جرمحارم متمای اله تاکه سکه مدردد ر او بد کعرت طلب أرمهده من علم وادب تا نه احد الله كاس و در حد كفته يده مارت معرختجمن أنس چوات ممودرسيد # داش هشدار كه طبر از نجدد ثميرت چون و دجاهمه يو علم وشيق رور افزون ال بهنر ست سند بهير مكدرت علم أمور وأي عدم ال الى مرد الب الله ورمل شد عدم الرابعمية الله مدرات هاري ك الصحيد خلط خدا وعلي الداخلي دار دات الهارات ه را ده فان اولي راد اند وند) شدو به ده رسه ره ده کال درج چول در ت (حجى سمسر و ده تن)

الستقبال آقاي دهقان

و بری روی سه چدادر عدت سرت وی سه موی مر برا ده مدمد را رت مشئو سحمت هر بیخرد و نبادان را ۱۰ مدم از دست به آسانی بکته گهرت

صلع ماده وقطع ویدهٔ فداد نداشد درطر شیس منیف از سزو کشرین موانع فداد احلاق بشداد خواهد مود پس نظیر شهوت کاراناست که این خیالات را لرهبوب حجاب قبرار میدهند اساس جامعه که قایم نشود برعفت وعفاف که مفتاح آن ستر وحجاب است محکوم بفنا وزوال میباشد (ایراهام لنکن) (مهرمیسر)

يرهه زنهار مدمكن زارح چون قمرت الداعا مباها بنزند در. ، در صرب فمرت كفتم وتشبيه خطاكرهم ازآنك الله چونئوكى بيست كهمانند اسمر دكرت ابن لطافت که او داری به دکر کردارد ۱۴ درزی طبع بریده است لباس مبرب كبر هدير روى مزن وحمه برابروى مكش الله كه توخوسي نشوان كر دار ابن خوب ترت إشت أب خال منه عظم مكيــومه تان الله زاف كج باز مكن ال كه نكبر د قمرت چوں ادر شتو دادواست مبالی، اربك الد مكمر الله چه حاجت كه بندي كمرت حرف سده مرن ، دهن او چاٺ جو اش 🌁 نير سوار ر ان شود گوته ها چوون شکار س رقص هر كن وهر حاي مكن معترسم الأعقص حسمت شود عيب بعدي همراب همه حا یای منه مدو ، ده مدوش اله وای از آن لحطه که از حو مدنداشد خسرة المنام رحمه درون بدی مه به مادر الا سر سازار و مجله آگر افتد گذرت ۱۰ شای در و در و در در حرود در مدار الله که هوسی بستال افتحاز مگام نظرت يس كه دار مد ر و كه د موس ال كه همين بوالهوسي افكند اندر خطرت رأنكه اربهر وراوار المدر، وسنه الا ترسم عصمت درود دوطفب سيمورات معترين وستدخنر مه مكرعصمة والست الدخودتودانو جهمكويهمن اواين بيئترت

قوادتمائي (قر المؤمس مصوا من الد ميه مام، و محبيدات ار ای لهد ان ف حد ر الما اصالمون وقل الدؤ مد مصص من المار من و حفض و وجهل و لاسدس دبئيل لا ما ظهر منها و السرس بحدرهن على حبوبهن ولابيدين ربيتهن الا المواتيهن و الماثهن ار ، ، مواشین و ادائهن و ساء موانیهن از حوانهن و دو خوانهن اوسى حوالهن او سانهن اوهددالات بماين د الدان وفي الارده م الرحاء أو العدد ما الديدي و الفاني موات الماء ما الأما يا جنهي المحمد - هندل من يدلهن والداء في بله حديدا الله موجدون لمنظر المناهدون) سورة ۲۶ كه سو ت ، اسب أما (۲۹و۲۹) (معتبی) ای محددس یکو بهؤ مثبی که بیوشند چنمه ی حود وا ارجيره شاه حراه ايب كاه مددان به أن منا كاه ا ان نه بن محدد وغواد و الله مطلق الله خاله الا در مردان عد او دو مو د د د من اساده حدر م د چ ا بط بالديد سر ي دده بعد ير صاب الده و تت ه أي و دو حب حصدى عطفه الت ونكاه دارند فبرجهاى خود الرحير وجرا نه پوشندن چنه وعورت نوشی یا کیمزه وسود هندنیر است برای حاصمه المحمد و يكر فتار محواهمد شاهم درعة مي ارسقه س آ وده دو هدد ود ال على طير و بوات به دو مروال مله قرار داده أكر مرده، به اس ١٠ هامرف مد

می حو هده که ویرد محر می از دی است گرد د آغوش به ره کدرت همچه کی ره کان عبره به این به این از که حبران آده ، ویرد همه از لا برت مد باری و ید کی و سد موع دگرت مداری و ید کی و باره چون گل از این وی سد مده عدر در از این داران حدمه شهوت والی از ایه شمست به و آمد و و بر در اثر ترف ح وه شهو به حداد بر الله کار الحوادی گها هم المدمه ماکل در الحوادی گها هم المدمه ماکل در الحواد بر حداد ب المحداد بر اثر در حداد با المحداد با المحداد بر اثر در حداد با المحداد با

[حجاب در اسلام] آمات حجاب

120

وفتطحلا بالوهمخوانه هاى غود فتأعت كتندمهمج وجه زن مسلمان كرفتار تصديفات و زحمات بميكره بلكه شمام هويت خود را محو و در دوم حود مکند وبدیکیری نمیبونده واعلی ضاد ريان اش مرد راست كه درغط بصروعورت بوشي كوتاهي دارند وحداويد الاياسانا والحاممة يمتني والاستاء يجامروه منكبتد كمصرف طر فرمجر مات مكنند باسرف نظر ازمجر مات مينمايند

ریگو زبان مؤسه را ۱۰ روی عمل بیشند چشمهای حود ر مردن معمره وحفظت سد فروح جود الهم نظر بقبكه ميردان را امرفرمهد) وصفر كمند آراش حودرا ر سندى طفره وباطاله (طالهمره) مثل چافر وقد سال طاله) مثل خلجال و گوشو ر فلاده وسوار وخيرامه وهيرجيزوا كدرين بار ميرس مدويد مكم جسر بكاطاهم است ازآمها و نابد مسر يوشه ي خود الديد ب ا برا (حمار) (۱) نامند کشند سر در سر سارهای حود ایا آمرا (مقدمه) گذار تاریخ ۱ دریم یا کار بهای حود را معنی حد ر هی حدد به بعه هی حدد مید وی هی دن دامه

لأخاف والحداث وهمى الوما عاجد من هيدها و (حمال و حماله الراستالمان بسيومي ابريو دييه استمال مبشود قر ۱۰۰ أد و شرقالتني تعبيرا اليفطية) يعني يرده يوفش صحردم واورا بوشاسم وشراب را كه غير كويند [لانهيشراليش] براي آنكه مثليرة (reads) المروشاتك

ر ست مطاق عیم ر رسیهای جاء و ده مه از از کا و د ده شمسيمي أناهة أن بدود به دوهر و . . وج و و مرده ي يسر رطر افتاده که شاه ب جودهشی مدارید و اطعال عبر مجامر بشرح آبه كه اللمدر أن در حوه أبه وعاسدو كنب فقعته مدر وح -ت واسلام در آبه سمي رعمو ، حالم در عدر ادا ي الكه أنها ميدرلة يدر و مادريد كثيرت وصوح مال ٠٠٠ وده والوت معمرمات الدان له آلات دیکه مجمودی

ورسيك دريدهاي كه حسالت باد د م ادر داه ي حودر م دد سرمس المحاد دادشه شدد به به د ای زامت هستند عمی مگوش مردان حال ساید مدد های حجار جود ا آن موجب مار مردن بدولد وچان هجائے المامے اللہ - و شهوب ودحان د فيناد حالى الاشدا إليث الده ماد ، هناً و ومه اد د شاند ساه ی دا س سر کرد

where is the second of a state of a ترهمه في الأمان ما الما المالي ما دره و فره او ش چه د ر ص ف

May 1 to 4 to 1 to 1 to 1 to 1 ارد الم ودال در چاه المحدد در المحدد وړن هردو است بعله ۱۰: ۱ د د ۱ دی جدره د ۱۰ مه سر . اعدال شافه مثل حهاد و الس اک و ه . ب. به بد مالاو:

دشت (شقم) (الاصطهر) فرمود واغرمود (الاما اطهرن) صيفة لازم بعشى ددون اختبار ظاهر شود يس على أي دل . إمر ممقائبكه هر كلمة زيتت صور شود دلالت ١٦ دارد دروجوب معتوریت سوان _ کانیکه (الا ما ظهیر منها) را تفسیم صورت وكف تاحث الموقم الله وجاد خسر مؤدد برمفسوه آوردم الد أنكاء شیجه را جواز نظیر بر سورت وصت زن اجنبیه جانبه اد آن بزدر صورتيستكه مطمئن أز ربيه وخيال بد . شد لبكر ا اين احتمال قانون كلى را كه غالباً مستلم جده م وعدام س اندازه است مبيتوان نفض عمود چون اعليت واكثربت درشوع وطهور مقاسد است خاصه درشهرانها که کر رابها باصورت ردا و قدّر عنها والناس دنيا من حجاب به مقابل عامه محر امند غالبه رُجِشم بد و خيال فاسد محفوظ بحواهدد ود يس بر أين مبلى البر سزاوار است كه زنها صنوره باشد سراى احتمال ربيه وفننه جنائكه سيرة مسلمانان درمطان فننه وشهر يهامطلقا حجاب صورت أست ستلاف هماتبها وأبلات كه زنها مكشوفات الوجوء وبا صورت ءازتك كه خالبة مظنة ربيه هرآنها كمتراست اما شرع أسلامي مطابق مساقع عامه و رقع قداد همومي دستور داده و قرموده (لايبدين زبئتین) مکر زبتت ظاہری را نه مواسع آن _ و معلم احت هر صورتیکه نشان دادن کردن نشد وخزامه وسوار والنکو جایم البائد الموهن كردن ودماغ ودست وصورت هركز جايز الخواهد دود سالاره ظاهر ساختن زبتت باهستور داشتن مواضع آن غير ممكن أست (وجداءت كثيره هم بلكه أكثر عاماه طابقاً للاخدا

برعس وجرح كارها عطله ماند و نطام عالم كسخته كردد . ديكر آنكه بحداب زمان رفع حجاب ازمردان خواهدند (دويم) تقديم يوشابيدن جشم يبرحفظ وسش فرج . درهر دوموشوع دليل براهميت روجوب حجابات چون حفط فرح و ستر آن واحب ماشد حجاب اوجب حاواهد بود چرا که نظر مقدّمه و موجب زنااست وباعث عنده وفساد (سیم) آبه دلالت دارد ، بر آزادی رمان درببودن رخدار فقط بريدران ويسران (النع) و اقتمار مر این اشخاص معدوده کواهی میدهد که احتجاب زنان از دیگران مكى ارطايف خاصة آناناست (چھارم) اگرمراد ازكلمة (زيشت) ك تبايستى زمان اظهار وأبداء آن مايند درجملة (لابعدين زينتهن) مواسع رينت باشد ألوقت إمستثنى دركلمة (الاماطورمته) فقط وجه خواهد بود وكفين ويارا شامل بخواهد شد بس معلوم میشود که وجه وکمین ویا وسرمهٔ درچتم و خمناب دردست درموقع صلواةاست که معفو و منجااست ده سرای علر زير ا ته همهٔ بدن رن حبره عورتست وبامبعرم را جابير عبست بطمر بران مكبر درجاهائبكه استثناهشده بمثل معالجه وصد وشهادة واردواج وغيره كمشرووت واقمشوه بكشف آن وحرج لازمآيد بستران

ران مكر درجاهائبكه استناه شده مثل معالبه وصد وشهادة واردواج وغيره كه در ورت واقع شود بكشف آن وحرج لازمآید بستران (بنحم) اگرمرادال (لاسدس بنتهل الاسطهر منه) حجال بنت طهری بشد (بنحه الده بود مبدر و کعدست واحب نباشد و مردان مجاز اشند در رؤس سه ب دست بی احرث در عجواز نظیروا بر دوی و كفین در رؤس سه ب دست بی احرث در عجواز نظیروا بر دوی و كفین در و مدسه سرای تبویج و شهادت و سیر مستقب ت محلی بخواهد

آیه دویم

و در الاه در و همه ا و ده و کال مدد در و همچمال چدریاله ، حه و ته ب ب ب ب ب ب ب ب ده به مدر که هده تلاسم شطر می در در وشش وی دن (۱) وروں چنے عد معرم بدندہ (۲)سردان قم ج خودوا حدم ١٠٠١ أروس م بر معدو مده كات ومتمتمات (۴) إذاان حمط دبهان کشدر اردامجرم (ع) حمظ فرج کنند غیر از عرای عوهم ﴿ ﴿ ﴾ ﴾ جامة شوخ. وشفات وآرايش قشاك خوديا از مردان بستور داردد جر سجه فهرأ طاهركردد ماشد چادر وجيزها ايكه حمدی آنها لدی الحاجه موجد زحمت وعبر و حرح الله (٦) هفيده بامني چارقد وسير اندار خود يا عركم دال داخل ند چه د د د دوس در حمد د در ده وده های دهده حدد . من فالمعطب و الرفال و " س . وسامه مقیمه و داخی در داری با بند ایگه در وقت و ریدن این باهنگام عمامله د. ایه دردن دسته و در سد و اوشه وه ورستان معمور بعاد (۷) رال الموحود، حراه محد ع و فرق ميطورة در يه الرا مولد الدا در و دروات ما در ر سرای طه د سیوه حوده مد حده و عده دهی حود الرفيل الم الرجول على عدم طهر والمث مجعبي اللاية (الطم) سي يسي ، الله هاي جود را سر هد سيا د اله مردان د فله د ر سهای مجلی و ای شوند واکر از مصل حدر وافعالین در سدرت و کفیل مه ف دسا

امهم من ده موجب زنا و صبب بدسختیها است و خداوند بر رس ر دهمت و اجازت داده است که با روی گشاده میتواند بدر رس ر دهمت و اجازت داده است که با روی گشاده میتواند بیرون براید اگرچه داز هم دو اینصووت که عجوزه و کسی دست او سیکند خاف را برای او دهنرداسته پس اولی و سلم است که رن چوان آنهم دا دوی چون خاه جاریق اولی نباید و جاده می حجاب مخراهد ۱۵ تولیده مفاسد عماید

(دویم) اگر حجاب برزنان واجب ببود بیرمزناندا و خست می حجامی علط دود و امالی شانه عن الفلط

(سبم) تخصیص داهن زمان پیروا بجوازعدم حجاب دلیل بزوگی است که بیزنن دیکر واجب است حجاب والا وجهی ندارد حسکه رمان پیروا تخصیص دهه و مستثنا نماید

آیه سیم

وسکار که مصلاح متحددس (لاس وه می آورد برسد او میکردند و همون در هم مؤ حمد میند میدد میند به ووروز وه که ن آده به گذار موجه می راس جهه آره حمد در در ند انه رام مطلعه می گذیران وه حده در دوی کدده سرون نخر مدد د مطمع میردان بگیرد د و داند بیشند آو الروز مفتن سلام فرمان حمدان واد

(درم) درفهم شی کلمه افاتی آست که ازجملهٔ افعاکلههٔ (جلابیب)
ست (۱) (درع) پیراهن زن (۲) (مقدمه) یکرمیم سرانداز (۳)
اخسار) سربوش (٤) (ملحمه) چادر (۵) (جلداب) روبوش بعنی چاد
وی حمار که تصیر مه تباب طاهره میشود که رجها دان سرومدن
رملیله دافده را بپوشاند باسر ورخسار انها را (الجلداب خمار المرثه
لدی بقطی واسعه ووجهها افا خرجت لحاجه) جلابیب جمع جلباب
ست وحلیاب همان حمار وسربوش است که سر و روی زنرا
میروشاند هنگام بیرون رفس رحما (دی) دی استر داه
میروشاند هنگام بیرون رفس رحما (دی) دی استر داه
کیراسدل المشر وارخاه (نفنی) پرده انداختن و نشزدیك رو آوردن
مجمع) (قعوس) (معباراللفه) (ناحالمروس) (سراح)

(معنی) یی شهره مخترم مکومه زدن و دختم آن خود و به زدهای مؤمنین ده سردیث بیاورند و پیوشانند برسر و رویشان روپوشهای خود را رستم کننده و معلم ا مه (جلمات) خودشان که این بوشاندن دو سرای زدها اقرباست در حفطتان ده صلاح وعقاف و آزادگی که شدخته شوند که آنها کشیم ند ویه آزاد ده د ویا حوب معروفهاند

(آيم پستم)

ا بوله دمان (وقال فه ۱۰ کال ۱۰ مال ما حل به جال ۱ (۱۳۳) (۱۳۳) (۱۳۳) (۱۳۳) (۱۳۳) (۱۳۳) (۱۳۳)

(همني ري بحدده در داده ودار وال حددد ود عدائی و مان کردی العمد د مان ران ودای معمد سر وتراس أوج به بيمرون حدرو ما دمه عدده كدس مالدد والمون سرس گردس وهم شبرت مناسد چنانچاد م رحاها ر هم وسم اوهم وحداواد د آن آله شاعه ای اصلاح داده ایر معدود المعدد عد المعدد المعدد د د المعدد د المرا وحودادم و ترو و و دود و دهد الهد ع داره رسه مد در ه، ومارج ي روالي و المعام معام مد و الي يالاق ه من معتمل من وممالات ال عبره ألم حالات معمرة ران عربات باده بادادی آنها در مها با این و ه و مرس مرمل مدال شده الحدة حدد والوطي أها أكل مدادره الموص که دیده وه فه مدودو سای به همه هموی و به حرمی ور مث به تمی مصدوق مدد ر ، درواله کم تعوری داشت امروره دراس بحدی تحصیل علم و امد واروت سورت ساری و را ۱۰ قاری اواج دارد تعدیق عرابس اولا حس

ودهجهول الحال كه از اذبت وتعرص اهار مازان ولاسبان صور خواهندهاند كه درای همكی سالهه در ستر مدوده و خداوندا مرسد منه می كدشتهٔ كمانی است كه درقاوت انها غرض و معرض اوهه و جدل به حشه بهر روایی داشتند وای نقاب و بی حبدات دبدرون می آمداد و مه به است امآدو حتی مصالح بند كان باز شلبات و حراسات و حراسات و می است در مدال

(آيرجهارم)

قوله الله (وادا ساندموهن فالها فسالوهن فن وراء حم داکم اطربر القاریک و فارون ا سو کا (۲۳) آله (۲۰) (معنی) هر ۵، حصی دشته شده ۹ روی بر منو ۱۰ ه عی احدودهدد د د روات بده سؤال داند اه مداخش از واث مرده مرای داه ی دهده و ادان پالامر ما چرا که ویده وخال شده یی ر اددهوت دننده معجره س له محمره باك ومحو معالمه له وس ر ارا ، س أله حجوب يد ل ويسرن والا ساه الله ما دولا كه المدر الا من محارده، قد . كمند مع ، دحران وم دران وحوشاواد ن حود ادروى مد حرف مدرسه به سنده مدد اله (الاحداج علدهن في الهرال ح د صورادگه رن مؤسف دی سدر که ادام و هندسهٔ ادی وه فر فخه طال ها و و و وقومه ، حدم ال وي ود. م و ريانيوميون ساير ردان در مكارم شر كالمد

هر حداس است آدیا رجوع ده واردات، خارجه نمایند و حقیقتا اگر کسی از خارج وارد معیط داخل شود فرات عفت را در اثر نمریبتات دی وجه نسدی خواهد ده ده حتیت طبیعی و عصبت دینی که در مسئلهٔ حجاب است ده دفعه برای پیردهٔ حسم است که صورت رن دیده فدود ملکه سرای اده ه ساس حیا وعمت درس است چرا که رفع حجاب مؤدی اختلاط کامه با اخلاق درس است چرا که رفع حجاب مؤدی اختلاط کامه با اخلاق درس ست و حسول اختلاق فاسده صوحی آراه کامه است در شیحه محو و فدی عفت است

(عزبران من) رض حجاب تابج وخیمه درجامه اسلامیه دارد که در هردی مسلم و صاحب وجدایی مستور تبوده ویست و رمام داران واقعممواقب راستکه از نظر سطحی مقرضین صرف عظم نموده و مفاف که اولین سفادت زن و حجاب که غابت سیادت اواست از دست قدهند

رجه ی مسلمان در آمات حجد سامرور مده مرح گرمد در کوچه خاسامروز قابته حجاب زن اشد و کمتاب امروز البته حجاب زن اشد و کمتاب امروز البته حجاب آمد

ما بدكه نگیر در و هرزن كه مسلمان است زیر ا كه حجاب فن معلوم زایمان است هم صدت و هم بعث در بر دانسو آن است فنون حیا مسطور در سورا فرآن است فرآن خدا حجت اندر همه ماب آمد

ما ملت ایرانی امرور مسلمانیم هم شیمهٔ ااخلاص هم ثانع قبرآنیم حر فاعدهٔ اسلام ماهیج نمیدانیم در روز قیامت هم جویای شفیمانیم برما زججاب امروز آبات کتاب آمد

دیروروای دیدم ناصورت کترده حددررسرش کانند درممر اده و ده گردیده سائنچشمک او حاضر و آمایه مده مشد است به به شآمده را ده می رشر در آمد

در مددات طهر از داد ده کو باکه کلام حتی جسته معوارفته آن مسمت مورونی در داد د د دانه مست بهوا رس شهر داد صدافته چون نگسره را باز حسدات رساس آمد

هان ای علما امروز ترویج شده ده دسه و دا طهر از شرع حد دن تو زنهای گرامی آثر حدت او مرد ن عطمی آن عبر ساه هدن تو به حدد به محدد و حداد آمد

چشم حویش مک شده محرو رعوس گذاه شهر داندن حددی سور دوس کشه هممعده در نصدر هر گذاه عوس کشه آسودان س دات ای حظر عوس کشه در درد عجه آل امد درد عجه آل امد (شم در الدان العسمدی)

(اخبار حجاب)

اگر چه حدد ست مده و درزه منتیرهٔ صدر د در د در آل آدهار و حدد سلامه است و محدج دره دست ولی در ی در دور ورد دنی مصورت مؤسیل چدد حدث دامر مشود

سجشی ولحمه من حمی و دمه من دمی یج (بحر لا و ر)

گر چه این حداث سر مردرمدجه وی سبایان شاهد است اید درسرا
که استامه استامه شی ممکند اور نشکه به سیان برود و درسرا
کار ومنگوید در ور آن حجال رامی این بررشد حصراش در حوال ماهیرهاید سجانه علی سحیله من سال احداس بکند اهالای دخت در است و ده در هد کار و و حر کر ایاران

(فاطمد زهراع)

حصرت وسول مه دو حجرة دحتر خود العلمة بهر بدر بسره مديد در كردند واطمه عليه مراه بهد به باره سهال در بر المراه و در بر المراه براه و در بر المراه بر المراه و در المر

مخی فرمودند (لاشت خداوها علی واسعا و خددت دروام ا و اقالت فی لقة مر حددتها و نداه قدمها له ، دروام ا وآسرور الادرسان درای عدد مه و ادرسدو حصراتی مرسه دودند پر در لادرسد و آن مصومه عقب پرده داآمها لحنجاج فرمود فو کان اب م کمنل هدی، امیلت النداع علی المرجاب

(فاطمه صغرى)

(عقبلة القريش)

ر و و . . لاه نشا عدم دختر الدى همات المرابع لدلاه المهادعت الدنه وعصمت الهده موسوف ست عمال حال تداهم موسوف ست عمال حال تداهم موسوف ست عمال حال خاص در حسرر عنال دوات با الدى قد الله معدد الداهم و محموس حاس بده مود داه مود الداهم مود الداهم مداه الده مداه الداهم موادد بتوجوهم موادد بتوجوهم موادد بتوجوهم الداهم موادد بالده مداه فدهندت ستورهن موادد بتوجوهم والمناقل مداه وبستشرفهن العلى المناهل والمناقل

و منصفح و حوههای افراس و الدماد و ادابی و اند می اس مدین میرا در جالیان ولی ولامل حداثها حدی) در مده س الدما سده میاه میموره بد ای بسر آر د شده آن از عد آل ست کاران و کشر ی حوده ا در پرده و محتجب مودی اما یرده کی عصد در آآدای و ضور تهای ایشانرا برای تامحره ان آدکارا ساحتی

انن مخدرهٔ متهدیدهٔ مصیدت رده ادای و حدرا داعداد مصالب سررك میشمارد و به سوید اسعید و عداس میمیاسی ایم الحای عدالت انجوییز این ردات میدم د

اگر اندای وجه وای حصای در سدر سلام معمول اماره و قبع شهرده امیشد در این موضوع حق عقیدی رای آلمعدود نبوذ که افترهاید (واندیت وجوهین) یس معلوم است ادولت جابره آمویه ایرخلاف خمه ولرفتارا کرده اند که عقیلهٔ خاندان وسالت در مجلس وسمی که افن عام داده شده علنا اینگو به از اساس ا

عدد ایند است که صاحبان مقالات راحمهٔ در ردع حدد ورفع نقاب خطاعه فرمودن حضرت زینسیرا دلیل ما رده دهدال خطاعه فرموده ولی ممانی خطبه آن مزرکوار درمجمع عمومی خطاعه دلیل است که مصنت حطاءه فرمودن ورسی نمیکنند که هدال خطاعه دلیل است که مصنت حطاءه فرمودن درمجمع عمومی بر آن مررکوار شخت در دود رسیر مصائب فتل و بهد واسر وعیرها دواز بی عامی غور در قرمایش مصائب فتل و بهد واسر وعیرها دواز بی عامی غور در قرمایش آنمیخدر باسیکنند که فرمود (رابدیت و جوههن) و نفره و دارد و ایدیت را ورد و مردن و مردن

[بنريد بليد]

بزیدهم که یادشاه عمری شدرانس دند که زوجهٔ او [هدد] ای حجاب بوارد مجلس شوهرش شود مجرد ورود عبا بسراد افکند واورا از مجلس بحرمسرا فرستاد وحنار مجلس آن یابد همکی سررا بریرانداختند که مظردان بحرم برید نبخت

[حضرت صادق عليه السلام]

که مجلس روشه متمند ساخت مردان درمجلس وزنان شد برده نودند وگریه میکردنداگر حجابی نبود باهم دریك مجلس محتمع می آمدند

در تمام شرفاء عرب يك زن

همهٔ تربخ خوادان خوانده اند که در صرب فنط یکزن در درو ، مسماة به (عابشه) دختر طلحه خواهم زادهٔ عابشهٔ خودمان دو که می حجاب خرامید و عرب تصاماً بر او هجاوی آردند و اعتراض کردند که چرا دو باز نموده و از زی شرافت بیروائد رفته ـ لذا او را از زمرهٔ زمان شهرافتمند خارج نمودند

جابر وحضرت صايقه

واماحکایت جانراین عبدالقانصاری و حضرت صدیقهٔ طاهر مطبعاد الام اولا چگونه میشود که مثل جابر کعن سال از قوا افتاه منظر ربیه نظری کند آنهم سئل صدرت زهرا ثانیاً با آنهمه آبات و اخدار که از نظر فاراین محضرم گذشت صرف نظراز مثافات چعلود تصور میشود که حضر تش روی سرای جانر دازنماید التار فرض صحت

(شناسائی) میسور نکردد مکر بهباز شدن رو

[بشيربن خزيم]

وقتبکه بشیر دن خربم اسدی خطبه نی را که حضرت زبنب سلام الله علبها دربازار کوفه اشاد دربان قرمود نقل میکنددر مارد آنجلیلهٔ محترمه میکوید (ماراینا خفرة انطق منها) میکویدهیچ محتجهٔ باحبائی را ندیدیم که زبان آورتر ازآن بررگوار باشد بنداریکه از زبان امیرالمؤ منین علی علیه السلام صحبت میکند و مثل مشیس ماسل مطلب میربرد

مقصود آندنکه راری خطبهٔ حضرت را وصف مه [خفارت]
میکند که بدمنای شدت حیا و حجب است و از روی لاعلاجی
وبیچاردگی درملاء عام نطق فرموده وهدین برای رمات الحجال
اعظم عمائب است اگر تسور ماشد

(سكينه خاتون)

دختر شن ساله حضرت أبا عبدالله الحمين عليه الدام سكيته خانم ورميطل يربد باساعد خود روى خودرا كرفته بودوكريه ميكرة يربد يربد جرا كربه ميكنى اندخدر أفرمود چه كنم درمجل تونامحرمان زبادند ومن سائر ندارم

- واین همه که اهل بیت در کوفه وشام ومجلس آبن زیاد ویزید سریحا در خطبه های خود شکایت میفر مودنده که مارا مکشفات الوجوم آوردماند آگر حجابی در بین نبود شکایت بی مورد بود پس حجاب از صدر اسلام برای خوانین موده و هیباشد مدد، د حجب دود را که حد د مهرد حاسه مشروط د مشرط و عدم و د مدان شرط و عدم و د مدیها مشرط د عدم و د

خطاب بل ختر هزان ی اساونی ا

ای دختر پسر اوش و دره م راس کیمه و ع حس او گرد ده موشه چس او در حجاب همچو کی او شکانهٔ کور هر از آفت وی دود در کمس ريشها مرمكيم رُصوت العال الراعدار وله الماد تورا حس أنكرك كفتخبر اوالدرجب ببيث بريتك باغده جوكس المحومان او در ملاف مقن و طبيعة و دسجن حرس ماس أنح و الع شهد ؟ ق الروادة هيم كالمعشل جمعاند الرفع عن الماء الما الما كرماد تكست لنا دشمل و دور ما هم الم احماء ت ارد هم و مميل یا مسال رأه جهل شود انشار قبو" شادی دهبانه ای اث ریبا شوی عمین چوں رقم شد حج سے وہ وہ م رشد الله شدن تمرقم چون دبو و دد فرین مدادود رهم طرفی دوست آیا دست رسی به از بد شنام و شده ل زدام به د صف دورتوچون حاته کی حاصر کا متدمجا می عدش شطور قصی دافد دیا هم کثید شم کر با ده درس س كرفلم كاطرح فروك است ابن فديني دراب والمادت وك يفشة جدين همرکن که یه رایده عصم ادار آه ا دارا کنده مسردم دانا **از او یقین** حوش خاق. ش ر آ که رن به کحو درد از خلق نبك خواجه بخود عدد كمترين (مهر مثير)

حدر حاسر بدرهم د ومفعش علی است و امامین و حدمتگذار سی است که ارهمه چیر کاسته و در نفوی آراسته و ارمستشدات در آیقه اولی است (۱۰ او التالمین غیر اولی الارمة ۱) مخلیدر وجد ۱ وصنو و خالو

حضرت صادق عليه السلام

فرماید (لاباس دا لنظر الی رؤس اهد التهاههٔ والاعراب و آهد آلسواد و الملوج لا دهم أذا ته و آلا ینتهوی (۱) قال و آلد به نونه علی عقایه و لا باس بالتظر الی شعرها و جددها مالم یتمدد قالت) که علت جواز نظر در سرهای گوه نشینان و بادیه بیما دان و سداهان و احلاف نرای آستکه آنها از و و گرفش منتهی سی شوند و نگاه نددو آنه گانرا نیم و خصت داده بشرط که عمدا در آنه شکر د گر حدی دشته نما در بوجه و تحصاص دیوانه می و د داشد

و همين طور

واحترام وطواك ووو

وهكذا

کر کسی ارادهٔ تزویج زنبی داشتهٔ باشد مجاز است که بر اروی وموی او اطر کند اقید عدم النداد

وهمچنين

جواز رؤیت شهرد برای احتماع افاد بر بس حبر ، وده در این بات بیسور دلیل میترکی رحمتند که دیر فهم مواود میاند. در الاین بات بین لا بتهبن (حل)

[دستور سلوك باذنان]

حشرت أمير المؤمنين عليه السلام به يسر خود محدد حنفيه مرمايد (اياكومشورةالنساء فانرابهن الىالافنوعزمهن الىالوهن واكفف عليهن منابصارهن محجابك أياهن فانشدة العجاب خبير لك و لهن منالارتباب وابقسى عالهن وليسى خبروجهن باشد من ادخالك من لا يؤتق به عليهن وأن استطمت أن لا يعرفن غيرك «افسل ولا تشلك المرثة من الا مر ما يجاوز لفه فان فالك أمم لحالها وارخى لبالها وأهوم لجمالهافان المركة وبنعابة وليست مقهرها نة ولا تمد بكرامتها نفسها و المنش بسرها بسترك و احكففف بحجا بك و لا تطمعها في أن تشفع لغيرها فيميل عليك من تفعت اله عليك معا واستيقن من نفسك مفتة فان المساكك العملك عنهن وهن يرين الك ذو اقتدار خير من أن يرين حالك على الكسار و أياك و التفايس في غيم موضع الغيمره فان ذالك يدعو المحاجة منهن الىالمقم ولكن احكم امرهن قان وابتعيافهمل الكير طى المغير والكبيس مان تعاقب منهن الدية فيعظم الذاب ويهون العتب والبريثة الى الريب) (كافي) (ابن عبدرته در كتاب عقدالقريد) (شيخ طوسي درفهرست) (اسميتم درشر ح نهيج البلاهه)

زنها در شریعت اسلام

در شریعت اسلام زنها را مقال اروپائیان آزادی و خود سری نداده اند که معاشرت و آمینزش بامردان اجاب نمایند. و عبود دمرور در معانرکتند و عاخل نماینگاه های عمومیشوند واز

معداء و عنق و تشرل و دبدن فواحش ومفاسد اطلاعی بداشد زیرا که حدماً زنرا هاخل هملبات بد و گسراد خواهد کرد مفدود ازمداشرت آمبیزش زن ومبرداست داهیدبگرددون هلاحظهٔ محرمیت و مدم آن چدانکه درارویا زن ومبرد بدول آنکه ملاحظهٔ محبرمیت درکارداشد بایکدیگر مخالطت آمبیزش دست در ورفته رفته این آمبیزش وا مدرحهٔ رسابیده الد که دا دراعت ال در مجالس دال محترم تردن زنان اعبان واشراف حنی امپراطرسه و ملکه ها با صردان اجنبی دست بکدیگر دا میگیرند و در عالم هدیبزمی درخیاب و حفود شوهران مراحلی دا بمرافقت بکالکال هدیبزمی درخیاب و حفود شوهران مراحلی دا بمرافقت بکالکال می بیمایند چون دخازله مقابله مصافحه دفاکهه تمرنم تفنی دفعی بالانفراد رفعی دانوام

ابن المعتر

فکان ماکان ممالت افکره به فظی حیرا ولاندا عی الحر این گونه معشرت و آمیزش می بابانرا (فانون اسلام) در ال میلمان برای مسالح عمومی تشییق نمسوده سرای آنسکه دفتی که زن مامور دهمداب و خانه نشیشی وعدم تبرج گردد قهرا از آمیزش و معاشرت و گردشهای خیابانها و عمارات بیر و ن و دون شهر و داانومسیل بدهات و بنادر و بیابانها و باغهار حضور مجالی بالها و ثیاثر خانه ها و مجالی بالها یارکها و قاهکها و جمتها و مغازمها و مهمانخانه ها و فهوه خانه ها و کلویها و میدر که و فیرها بطور آمیبزش ما بیکانگان حمتوع می

を中華で

1. Water

تر کھا

الاسر و الما و المحمد أو المحمد أو المحمد أو المحمد المحمد

عند به المنس رحدت براه بو مده حد حدد هر مداك مر الدمر فحده د به وحدد دشده به كه هدر مداك مر الدمر فحده كردت و من كونت و بي در حد سعده هره مدم شده و من كونت و بي در حد سعده هره مدم شده و دار حدد الله محدود و دور حدد ب حدد ب مده الله در براه به مدرد و دور حدد ب حدد به مده الله در براه به مدال دور بره به مداك و در در در دار براه به مداك در در ما مطالمه فرمائيد

مجمع اتفاق مال یاد داشتی مسه لرکیه ارسال و اله، عمودیت

شود وتولید بارهٔ از ناگفتنیها نخواهد ندرد میخواهم جدله آورد میدر میکتم عجالتاً دار میدرجه فکر میکتم عجالتاً دار هم ساوت اصلح است

روما

خراس ماو شهر (و برای آرادی) زنان است چمانچه دائر قالممارف (لاروس) گوربه در هیئت اجتماعیهٔ حاضرهٔ که زنان آرادی آمالته وحریت مفرطه بعیش واوش دارند می نگریم حکه از دنا ثت درق و زمایل شدید دان آنها را را دارمیکند که محمال خود اشتفال داشته داشته داشته در ممروا بر برای خود مسرو وف دارند و خطرات آن بشعوی است که امروز مت هده میشود که خرابی روما از آزادی زنان است و ما به این احساسات و دیه که یوما فیوما بر جنون ترزینی و تبرج به این احساسات و دیه که یوما فیوما بر جنون ترزینی و تبرج به این احساسات و دیه که یوما فیوما بر جنون ترزینی و تبرج به این احساسات و دیه که یوما فیوما بر جنون ترزینی در تبرج به این احساسات و دیه که یوما فیوما بر جنون ترزینی در تبرج

ترك خريد وقروش كنيز كان سفيد پوست را تقاضا لموده است بفیناً از این عنوان وبیان تعجب خواهید عمود كه مگرابن عادت هنوز در اقسی بلاد مقوحتین برقرار هست تا چه رسد به تركیه مراد از ندگان سفید فقط راان سیه فار قیراختراست كه رحب تحقیق و اطلاع مجمع انفاق ملل عدهٔ آنها در شهر عظیمات مول اسبت بكته آن بلاد فزوش و حالت آنان از حیث اخلاق واجتماع بدنترو در دن كتراست لذابت امانسائیت و بعنوان حمایت و رعایت میدیگی حقیقی عادی نماند داده و مراد وی از خرید و قروش میدگی حقیقی عادی نماز کتر بن داخیله مطالب مجمع مذکور این است میداشد و دلالی داموس و خرید و فروش دیاد دار ترکیه از برزگترین مراکز فیاد واخلاق و ترویح فحشاء میباشد و دلالی داموس و خرید و فروش دیان ثباد حال در ترکیه میباشد و دلالی داموس و خرید و فروش دیان ثباد حال در ترکیه میباشد و دلالی داموس و خرید و فروش دیان ثباد حال در ترکیه میباشد و دلالی داموس و خرید و فروش دیان ثباد حال در ترکیه میباشد و دلالی داموس و خرید و فروش دیان شیاد حال در ترکیه دیان سادم مدالك متداول و دومول است)

ابن جمله موجساتاتر شدید ترکها و ماعث هبجان احساس گردید و مطالب بادداشت صربور را مخالف حقیقت و مباین و اقع میداند و چنین امری که عبارت از خرید و فروش زن اشد در ترکیه وجود دارد و اگر چینزی که مایه توهم و اشتباه مجمع گردیده گاآن عبارت ازبودن دلالین مرد وزن است که در تمام ممالك و شهر های سررك دنیا این قبیل اشخاص موجود هنشد با تمام اینها فواین و نظامات ترکیه و افکار عامه از این جبریانات زشت جدا جلو کیری میکند و حتی دونش ارمنی که ندین شهر آمدمودند و بگمراهی بعضی از دخشران ساده میکوشیدند بلیس برنیات آنها و بگمراهی بعضی از دخشران ساده میکوشیدند بلیس برنیات آنها مطلع شده فورا دستگیر و تبعید شدند

حکومت ترکه، نگ در مرفق فلق وهجوررامنع ور با سبه کاروا جلب و اگر پدر وه،در داشته باشند آنه، ا تسلیم دون درده واگر بی کس داشدد آنهارا دخل میراکر مخصوس کیرده منگامل محرح آنه میشود

ار حملة مطالب باهداشت ابن است

گردهی از راان دوسیه فقط برای فحتاه باستانبول مهاجرت کرده ولی اغلب آمدا از استفاده ناامید وسهرهای دیگر رهسیار شدند بعضی از پلیسها همادلالها شهرکت دارند رحتی در ناسیس خانههای خراب ذیدحل هستند

حگومت قرکه جواب این ۱۰۰ دشترا کهدر سیودو صفحه بود دانهایت حلم و دنست داده و دراکادیسآن اعتراس وحقایق را میان وخرید و فروش رسها "حداً تکدیس نمود

على از اقدام شمارة ٥٠٠ مال ٩

قانون

زن دا بد در خانه شدید و مرد از یی کار درود و علت این است که (تدبیرالدئزل) به نبی فکاهداری اطفال و محافظت خانه دا زن است زن اگر مخواهد کوچه و بیرونی خود اطفال بیرونی داشند همه دیدند اطفال که بیرونی و کوچه رو شدند نافس و تلف و لا اقل هرزه کرد و دل واه دران یاد گرفته از وطن ه اوی دست کشیده داره سرائی محموده و دو قاز وسم هم یالا می

د هند آنوقت بباد (کلا دیشون) (۱) ر [غ ، د ن] [۲]
و [ج ، ك ی] (۴) در كاستن شؤن اسلامیان و محوفرآن میكوشد
دست اگررسد بیرآن دست درست را [] كو درستانه دست اللبست عمو كرا

وظيفه طبيعي زن

رن در حیات الدائیت ذیمدخل و رکنی ایکان و حود ا د و وعبدة تمرة آن حفط نوع بشر وخصابطي هر أو بهمته است. منملق شرکیسی جسمی زن و مبرد را مثار کن در آن م . ٤ زيبراكه مردرا بتمنع و تقليد موظايف خاصة زن معننداس و وطههٔ زن مستلزم چهار دور استه (حمل) و (وضم) وَ (ارضاع) وَ (ترسِّةً) وعلماء فن قديماً وجديداً هو ابرز مؤشوع مقدري حرز اوشته والحقية تا مداده كه هراين مختمر کنجد و شاع آسازم هم از روی علم به ای آن کما بشنمی امت [1] [كلادستون] بكي از ديلومانهاي اروب است كه گفت [براروب . است بیوبدن قرآن ستاب زنان (۲] (غ. . د ن) یکی از دیبلومانهای اروبا الله كه يردة متر ال خيالات برداشته صريحا ميكويد (نيست راحد لم برای مالم مآداد که قران موجود است ود مطین در اروها است بیههان این کتاب بعاب زاین [۴] (ع. اله . . ، ی) یکی از مزرگان اروب است که در منام خطابهٔ دیمیه میگوید [بر شبا است محو و اضحلال الله وآملامیان و این دو خطر بررك هایای امت به اروبا و اگر ۱ همام شدیم در معر ابنان فلاك خواهم عداً بر شا استا المربق كلية آقان و استلاه ان اموال وتماه و ابعكار جان سمى نائيد دومعو قبرآن آبها. كاب م مُر آن را، از دست ،ابتان [الاسلام صال ١ عبارة ٢

ما دودور كثيرالهول (وضع) كه زن درمرس حقيقي واقعوضه شديد سراو مستولي واقدام نشرا براو حمله وآلام حاده عراوهجوم كه بانظام "قوا احامل والمحتول وا"درآن اهنگام تعديد ميكند كه كثالها دراي اين هنگام تأليف "وثمنيات شده

رای اشد خطراست سبت طفل که عله آن دور گذشته کشراست ولی اشد خطراست سبت طفل که عله آنانی و شره و دنیجهٔ توالد و تناسل است از براهبز آنمودن مادر او حفظ المحه او وطفل او و بسا که السراف مادر درما کل و اعشرب و تخمه و عدم علم بارشاع و عدم ندبیل بنگاه داری از تفدیه و تنظیف از دوز اولادت تاروز بکه از شیم ایران کیره آنولید طبراران امراس تا که ای کند که اگر احتمائیه محبحی در بلاد مامیبود معلوم میکشت که چهقدر اطفال ارجها

YY

رن و حبس از نا محرم

(قال على عليه السلام خلق الرجال من الارش والله هتهم في الارش وخلقت المراتة من الرجال وانما هتها في البرحال احسوا سائكم المعشر الرجال) خلفت مرد از خاك وكاوش او در زمار است وخافت زن از مرد و کوشش او در مردان است زنان خودرا حسى مائيد که بامردان ديگانه تيامېژند و کلارين آنهانکرنند محش تأكيد هر تستر وحجاب بعبارت حبس دبان فرمود درخبرديكر حشرت امير عليه الملام فرمايد (النماء همتهن الرجال. ام سعى زن آنستكه بمبرد ببرسد وداو در آوبزد عن الروسدالة عليه السلام قال (انالة تمالى خلق حواء من أدم فهمة الساء الرجالفحمتوهن البيوت) (كافي) چون دلخوا وزاان مرداند مر بخانه نشبتن به و شوهر دادنشان قرموده (ابساً دركافي تقريباً همين مضمون خبر دبكر وأرداست

كتاب اواخر قرن دهم

در کتابی که اوا غر قبرن دهم چینبیان نوشته اند چنبن نوشته است (میمترین خدمت زن خانه داری و سرفه جو تی است

اژ وست ڪونت

ازرست كونت مؤسى علم عمران دركتاب خود (النظام المياسي) مبكويد دور انقلا بات وموجهاى اجتماعية در أبن عصر أبجاد سلالتهاى خيالى برحالت أجتماعي زنها نموده ولدكن قانون طبيعي

امهات ولاابالي كرى آنها تلف ميشودد

اما دور (تربیة) که از اقدس و ظائف و اهتمام آن بشاز همه چینزاست وجون طغل مرآت والدین شمرده میشود باید مفتره ار جميع شوائب خلفيه ومعايب نفسيه وهاراي محاسن خلفيه وصفات يستديده بوده باشد كه در هر جهار دور زن وظيفه دار اكمال ادوار اربعه است وهمچنین برای او لاه اتی ووو پس اگر تعدیق سوهیم که وظیمهٔ زن چنین و چنان آست آ با رواست که مثارکت درکارهای مردان نمايد وازحظوظ مدكوره بي اسيب ودرامور معاوره عقيم سالد ای جوانان امروزی بشما میکویم به زقانت بیجاده کان ستم روا مداريد وأنهارا ازحدود خويش خارج تشمائيد ومثل خودتان بكار ومهمل مكذاريد بكذار يدزن براسل وطبيعت خودروي بمحتودوستر ارود ودرخانه مصرر ومحترم باشد كا اولاد هاى مطمان مملكت روطن دوست بوجود آرد وبرای روزی آنهار ا بیروراند و تربیت نماید (جول سيمون در مجلد ١٨ از محلة المجلات قراسوبه ميكوبد) زبکه در خارج از خانهٔ خود مثغول عملیاتی باشد ادای حقوق زييت تخواهد لمود واورا زن نبايد شمره التهي

بسجلوگيس ازابن جمله براي ايناست كه زن محكوم بهنشتن خاله شود تاازنشستن اوعدة ازنفوس درامن باشند وجون زن محكوم بثوقف خاله ماشد مرد محكوم بدادن تغقه و مؤنة او شود كهرفم حاحت ازاوكردد عليهذا قابون اسلامرا بمينزان عقل تطابق باشد وقرآن شریف سریحاً فرمود. (و قرن فی بیونکن ولا تبرج نے تبرج الجاهلية الاولى)

اله تنصبص مبده این عثم لطیف محیرا پزندگانی منزلی الد تغییر نظرده و برفاون در اعلی صرفیه صحت و ادال است وطیعا در ادالت اجتماعی حکم فراهااست

تولستوى الما

نواتوی میگوید برمرد معض صلاح و سمادت بجامه پلاره است مرافت حال زیراً تمودن و در خانه که عائرهٔ آزادی وسیمی است محبوب وارد عال اختلال نظام ایمن کرده

مخص اكتا الفاهم بعد اعظم وشيخ الرئيس

وباسوی درك رئيس (سسنه) در كذب سياست حود وبكوده (المرجل آن بندل شفل الدرقة يسياسة اولادها و تدبير خدم وتفقد ماينمه خدرها من اعمالها فن الدرقة آذا كات ساقطة الشفل خالية البال لم يكن لهاهم الاالتحدي للرجال در شنه و التسرح هبته ولم يكن لها تفكير الا في استرادتها فيدعو فلك الى أسعه ولم يكن لها تفكير الا في استرادتها فيدعو فلك الى أسعه وكرامته واستفار رمان رددته والخط جملة احتلاه) شوجه عارت جونين است كه مرهرا الإزهاست زنرا مه تربيت أولاد وتداير خانه و خدمتكاران معفول نموده و و سائل شيئي و جواء اورا مها تمايد أكر زن يكل جونهيدر هشرل خود مشغول نباشد الهرا ما مايش واسراك دوريشت ولهو مبكند ومه اين واسطه ازوظيفة طبعية خود خارج شده وسخالت باحقوق وكرامت مردميكند ادان ووجدان وقواى جسمى و دوحى زن و مبل تداخن ادران افتدى طم حود دسا وات و عدالت وشقت حس وهدم ل

ومیل طبیعی اوبنمایش جمال وآرایش بطوریکه از مامات سابقه و کلمات فلاسفه و دانشمندان معاوم گردند همه دارال است براینکه آزادی مطلق زن و تساوی آنها در همه دون نامرد صلاح همات جامعه بیست و چنانچه دفت نفکر شود معلوم میشود که میکن باست زن نامرد طنطنه براد و در جامعه بخیجات دست مرد داده و کار مردان کند

خانه نشستن زنسبب آسایش مرداست

ارحکیمی سؤال کردند که چه چاز آمرا باین درجهٔ از که لات رسانیده (میگوید) زوجهٔ من مر ۱۱۱ندرجه وسالیده است زیر که مراه تصرف ازامورخانه هاری نه و ده و خود نوطانف عابلی فدام در ده که افراعت داره شمول تعصیر شده از استهام رحده کردنده

رومانيعا

روم بهای قدام درگذرین مدحق که اززنان هیشمودند این بود که همشه ملارم ، حمهاست و شنه آل مامرخانه داری دارد (صماماز)

زدعوزتاست

حسرت رسول سلی الله عابه و آله فره اید (النساء می وعورة فاسترو المورة بالبوت و العی بال کوت) زنان زبان کنك و در حکم عورت الد این چنین عورت را در خانه ها مشور دارید که کشف نشود و این چنین زنان کنکی را میکویت یوهیده دارید که صدایش بلند تگیردد

ز نی

زس که شو هرش پیشر رفته بود پندرش؛ مریش دند برای غیادت

منختمی در حجاب بهتر از بل گدادی است حصرت امیر المؤمنین علبه السلام نفرزند خود حفرت امام حس علیه السلام فرماید (شده الحجاب خبر لك و لهن من الارتباب) سحنی درامر حجاب سرای ون و مرد بهتر است از بد كمانی وبد دلی

زن وبيعت

بیمسر ۱ کرم صلی الله علیه واله وسلّم که رزیان .می میگرفت دست مدست آنها مداد درقدحی آب مدن در ۱ م فرمهد که دست حود د فدح شدد و دمی مرا

ز ن وشومی

هال علیه آبالاه (ان کال شوم فی شدّی فعی المساء) الم شومی اشد فاران است

زنوشر

زن ومسجل

مسلّم است بین مفعاه که نماز زن درخانه اش اوان مسجد را دارد برای اینکه ممتوع ازخروج خانه باشد (مسجد المرانة بیتها) حتی درجاید موهن خروج، زنان برای نماز مبّت وتشبیع جناره یدر انن از حضرت رسول خواست اجازه نفر دود تا یدر درد تانداً اجازت خواست که ددیدار آخر دردهٔ یدر رود دازه محسرتش انن دداد فرمود چون عهد نموده ئی که درغباب شوهم بهرون دری مرو (اجلس قی بیتک واطبعی زوجك) (کامی) باز هم حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود زن که بی اجازهٔ شوهم از خانه بهرون دود بخته تدارد تابخانه ماز آید (کامی)

أنى دورد

من) کوند کر دختران در جانه های جود با دنامران (که مراد شوهران است) مثل خدمه باشند باعين خدمه معتر است ارای انها وسبك تراست بلای آنها تا انكه درمعامله جات اشتخال د شنه دشد و با مرد ن مكوشته چرا كه صدح لميكنند مكر دوبك حالت افسرده وروبق رفته و دل پژمبرده که حیات ایدی ایه زايل ميشود اي كائي عالمك مامثل مملكت مسلمانان بود كه دراو حشمت دختران وعاف رطهارت زنان ميباشد وصاحب خانه وكاشاته مساشند ودرناه بت أسودهكي زلاكاني ميكنند وكبي نعرض و ناهوس أنها كه ادست نميزند سغل است نكاء هم بآلها تميتواند نمايد دراتر حجاب ر (العلم) از مجلة (شجرة العر) الصور نماليد أجالب عار ميدانند در ملاد أروب دختر مي حجاب االت ومعاشرت بامردان تعابد وأقبوس معالث معجوبه دارند اما جوانان ابران شهر ونوباوكان فرنكتان زناترا دعوث بفرنكى شدن وره يي پرده كي تنبويق ميكنيد دره . بدر باد

[صداي زن اجنبي]

حضرت رسول سلی اعتمایه و آله و مضرت امیم علیده الدان م هبر دو سزن سلام میکردند و جواب میشیدند و ای باآن نفوس زکیهٔ که داشتند میشرمودند میشرسم از سوت زن در سام د سلام از میان به و د

عن ابى عبدالله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله سام على التساء وسرددن عليه السلام وكان امبر المؤمنين عليه السلام بلم على النساء وكان بكره ان بسلم على النابة منهن وبقول انخوف ان بعجبنى صوتها فبدخل على أكثر مما اطلب من الأجر (بحار) (كافى) يسى در صورت احتمال تلدف استماع از صوت نهم نميتوان صداى ذرائن بد

(خلوت با زن اجنبيه)

دربعض اخبار وارد شده کهوقتی شیطان نیزد حضرتموسی الد و عبرض کبرد آمده آم هزار و سه مسئله پند بتو بگویم جبیر ثین کازل شد وعبرض کبرد یاموسی ازجانب حقنمالی آمده ایان جهد کهبنیطان نگو همان شه و ایکوید زیرا که آن هزار همه مکبر وحیله است فر مودند آن سهرا بگو عبرض کبرد یاموسی اول آنکه اگر چیزی بخاطرت گذرایدی بکسی مدهی دردادن آن تسجیل کن والا قبرایشیمان کنم دوم آنکه بازن بیکانه درجائی خلوت منشین والاتبرابرتا می اندازم سیم هرکاد غضیبر توصفولی شد جای خود را تفییتر ده و الاترا خته می اندازم (عنوان الکلام)

مقبد تموده أند مشرط عدم مقسده

از حضرت سدق علبه السلام سؤال عموهند که آیا جایس است زنان لزسرای نماز عبد وجمعه بیسرون روند فرمودند مکر پیر . شدد

در خبر دبكراست كه زن در (بيت المخدم) يعنى صندوق در خبر دبكراست كه زن در (بيت المخدم) يعنى صندوق

زن ومعابر

بهى فرمودند كه زنها را تكداريد دومعاسر عامه بروند حضرت امبير عليه السلام به اهل عبراق فرمايد (يا اهل المراق بيئت ان الكم بدافين الرجال في الطريق اما تستحون) (كافي)

زن و مصافحه

قال النبى صلى الله علده واله (من صافح لمراثة تحرم عليه فقد باء سخط منالة) كه مماصحة بازن اجتميه دا موجب غذب خداوند دائمة (ومن النزم امرائة حراماً قرن في سلسلة من النار مم الشياطين وبفذ فان في النار)

[زن وسلام]

قال على عليه السلام (الابدوا النساء بالسلام ولا تدعوهن الى الطعام فان النبي قال النساء على وعودة فاستروا عبهن بالسكوت واستروا عورا تعن بالبيوت) كه قبايد بزن سلام كرد ونه دعوت مطعام جرا كه زبان جهل سروش دركمتكو داريد بايد درخايه ما شد

(زن و حجامت)

عن المادق عليه السلام قالسلل الديم المؤمنين عليه السلام عن العبى يمعجم المرثة قال ان كان بعدن ان يسف فلا (كافي) كه طفل صمير قايد زدرا حجامت كند

(زن و خواجه)

در (کانی) سه حدیث آورده کهخواحهحقطیر مخانهخودندارد [زن از زن هم رو میگیرد]

الى زن مسلمان خوباست از زن غير مسلمان رو بكيرد چر كه حنيرت امام محمدناقر وامام حعفر سادق عليهما اللام عيفر مايند (لاينيني للمرثة ان تنكتف بين بدي البعودة والنصرانيه فاهن معن ذالك لازواجعن) (كافي) سزاوار نيست ازبراى ذنهسلمان كه روباز تمايد نزد زن بهوديه و نصرانيه چيرا كه آنها زشتي و زيائي زنان مسلمان وا بيراى شوهران خدود وصف ميكنند

[فتوى]

رس اسلام ررس که ارویکیرد (فلایجورالکتف عندسه الکهار) جایش نیست روبار نمودی درنیزد زنان کافیره مش و تنبه ربهودیه نسرالیه محوسیه که آنها برانان مسلمان نا محربهاند (همه کتب فقیه) خوب آقابان متجددین شما که تقلیداً للکفار میگو ایب حجاب را آخوندها وضع و جعل کردهاند اگر حجاب ازفدیم نبود این قول امام چهممنی دارد که صفرماید زنان اسلام برنان گفار

هم نامحرمند وظفة آلرا بيان ميكند كابراى مردها شان توسيف حواهند سود اكر زنان بي حجاب مودند مردها كه آلهارا بخوبي مي تواستند به بينند ديكر ابن حرف چه ممتى دارد _

زهی خبات زهی شرماری پیتوای اسلام حکراهت دارد که زن مسلمان را نیزد کفار وسف کنند چسه رسد بدیدن و مدیعی است در اثر بی حبابی ناموس اسلام باراری گردوهده جائی دو د لا اینجا جای اصوس و صد اصوس نه هزار افسوس است که در کبلان زن مسلمان دوخانه های به ودی و نصرانی خده مدنود و از سرف رماهداران هم اولا چیبری که در ح طرشان میجذد همان قصابای راجع به ناموس است و از اسرفهرس اطلاع حلوکری زمت هیات مسلمه اسلامی نبیتود اگر محد که و حدی د می مرای خلاف کاربهای ما باید از ۱۹۰۰ می ۱۹ میجازات شویم اما مزه اینجا است که مجازات دهنده امروزی از میسازات شویم اما مزه اینجا است که مجازات دهنده امروزی از میسازات شویم شوده بیش فدم تراست که مجازات دهنده امروزی از میسازات

(مقنن اسلام)

قانون گارآسلام غیرت میورزد ازایتکه اوساف زن مسلمان گوش میود ونساری وغیرمبرسد ولی مروجین اخلاق تکوهیددارویا بقلم اسلامی منخواهند زن مسلمانرا جلوه کر معضر بهرودسارا وجیره درشین بی حجایی قرار - دهند

ا گزشاس عبرا از حیا جود بشدی چراشان زرخمار خود در افکندی در بده برا شدچون توفروددی

اگر حمدت را اعتقاد ره کردچه داك و داندى مهل هوا و معافق در دادى مهل هوا و هوس بر ده توباره كنه و گرده بر توحرامت آبخورسندى غير ت

بندبر آگرم صلی به علیه و آله وسلم فرماید (ان سعداً لنیور و ایا اغیر منه والله اغیر منا) سعد غیوراست و من از او دا غیرت تر وغیرت خداوند ازما بیشتراست

عن ابي عدالة عليه لـ الام قالقال وسولانة صلى فقا عليه و آله كان ابراهم عليه السلام غيورا والا اغيرمنه وجدعانة الف منالم بغرمن المؤمنين والمسلمين عربيد بالدهاغ آدمينغبرت ازمؤ منين ومسلمين حضرت صادق عليه السلام فرمود كه خداود عز وجل غيوراست وصفت غيرت واحوام فارد كه اعمال فاشابست واحرام فموده عن ابي عبدالله عليه السلام قال (ليس الغيرة الالليرجال فاما الساء فابما ذالت منهن حدد والغيرة للرجال ولذلك حرمائة على الساء لا زوجها واحل للرجل اربعا وانافة اكرم ان يبتليهن بالفيرة وبحل الرجل مها ثلثاً) غيرت فقط براى مرداست و دروان حدودي است. و بهمين سبباست كه مرد جهاد ذن حيكيرة و ذن حيكيرة و ذن حيكيرة و ذن

خداوند در طبع رحبوانات تبعیب غیرتی گدارد. که کمتر دانی مبتوند که غیری دامادهٔ ابدان رنظر کند چه رسد به ... دیدهایم کهبات خروس دیگر ماماکیاش مخالطت وقعد سوء تکند تامیتواند اورا درو و بالاخرد تابودش میکند

اسبهای نجیب عربی استهای دیگیر را شرب اکد ودندان معدوم میکنند که مبادا مهمادیاش نظر سوئی کند واندا ممکن نست كاباماهر وياخواهر خود جمع شود أما تادانهاى فبرأكمان غبرت لحبيعي خودرا بخوردن كوشت خوك واستعمال مسكرات ازدست عاده وراضی میشوند که زنمایشان ناهمه قسم زیشت بلکه باندن مكتوف بدرأى اجاب رقس كتات چنا ليب دربلاء اسلام هم منخواهده مصول دارند وارآمدوناند دخشران باحدان الهيد بد م واوبهایم بدتر ونانجیدار واروبر،کیم بی میبرت. وی ۱۱ موسیر فرمكي مآبان ايرانند كه صفات سيئه آنه را شمار حود د سمه اما صنایع و کمالات آنهارا یی نکرده و نخواهند ارد در رم س استبداد ازصد دو کلاش ومارگیر ووو کن بر حامعه بودند ودرزمان مشروطیت از صد بود فرنگی مآب وبار امردولت وعا، برمک شدیان و هست رسج زحیتکشدای میلیان را باسم معاش بالصارفي هيارسانند که قلم خجل ازدرج است ـ دبانت يردوي وأسلام خواهي وتبرقي وتعالى. دين ودولت سته بدرهام داران ت اگر زمامدار مداکت و قائد ملت وسائس اسلام علاقهٔ بهدين اسلام دائته ماشد ، شفسهاز اشاعهٔ منكرات جلو كبرى ميكند محتاج بهاستدعا ودر خواست نبست زيرا كه خود شربك فرديانت است ولي أزسوه حط ۱۰ آنچه بي، اطعة براسلام وازهمين فرنكي مآبان مشهود است برما حاثم وطالم وأمير ودبيبرووربر مبئود وبنجاى امر بمعروف و نهى از منكر امر بمنكر ونهى ار مصروف میکند واولین همتنان بهمراهی معاندین اسلامِمحو

اسلام است وماهم ازس تجبرتي وخموداي كهدر كمون داريم (ي غلط گفتم) از تبجات و تمهای که شعار خود ساختهایم خلاف نتراكت نكرده مثل تبرياكها سيحس افتاده ايم أكر شبيرة مارا هم بكشند جزيك خميازه حركني تداريم جهشدند آنهاكه حامر و حافظ اسلام بودند كجا رفتند آبان كه اسلام را تا آنطرن محرهمان واقباعوس كبيروارويا ووو بردند درائر لاابالي كري در دین وعمل اشمودن بهآئین حامانی چهشد (الدلس) ۱۹۰ كجااست (غرناطه) ۲۰ و چطور شد (اشبطيه) ۳ و چهجانر است (سيسلي) ١٥٠ کجادد (اونس) ١٥٠ چاشد روس و (فعقاز) کجا برفت (قازان) و (مخارا) جعهده که کردید (اسپالیدا) دست مازی چه اشخاصی شد (عمدان) و (مصر) (حودان) (بلغار) (قسرس) (الجنزابر) (جاوه) (هند) (هولايد) _ (عراق) چهخواهد شد و بكدام خاك سياعي خواهد نشبت (ابسران) چه دیرانی روسیار میشود (مشاهد مشرفه و (اماکن متدرکه) و (مکهٔ معظمه) بدخت که افتاده ومیانند فتوحات السلاميه شامات وأسكتدريه ومصرا وبلاد مفرب وارامي ختا وختن تاپای دبوار چیزرا مقدور خود امودمود اکنون چه شده که بقعقرا دبات مجوس و کبران وردشتی و حوبان ويوبانيم .. ديروز سداي اذان عرقاً ١٠ ديو لر چين غرب المحر (۱) درسرف اسید (۲) یکی از شهرهای بردك اسلس ۲۸۲ سالیا هد صلبان بوده (۲) منحد اعظمش كلينيا شده (۱) معرب آن صفيه امت 6 مناحت آن [۱۹۲۹۱] ميل مرسر است [٥] مصاحت آن [٤٥٠٠٠] ميل أبرام أحت دمت فرائعه است

اطلانتيك شمالا تارودخانة سين جنوباً تاسمر عمان هيرسيد امر وز چه شدم وانتفقه چه تاكسان وتبليغ كدام خسان صداى التأكسر روطعف ميرود ديروز بيبرق الالهالالة ومحمدر سولالة هربس ومحر وبيئتر ازدومقابل ارويا افبرائته،ود امبروزچهدد، که مجای آنها داقوس درطتین است ... خوانندکان محترمشمارا محقابق همة مقدمات عالم سوكند ميدهم درست تفكر و تأمل عاليد كه روزگار اه درن سلام ردمت حود صلمين چمور سیاه شده و مسلمانان تاجه ۱ - ره بریسه کرد.د. اند از همهٔ مطالعه کنندکان مشدعی ومندی هسم که کناب (عبرت دیرور وفلت امروز) ممات سے وعالما م دی آفا مبرر (محمدرحمم) سلماني د د توسيداء وريه را مطالعه فرماسد الدالمد داروردرجه بمرت وافتحار وأمرور داچه مدال وأنك هدنيم شابد عرق للامي حبركت وفكرى براى فبردا بسائم

ابرابان كافركبان آرزو كنند بابد نخت كارة خودج تجوكنند مرد بزرك مابدو عبرم شروكتس تحلمتكلات به بيروي وكفند ابوان بی شکیته صرحت سیشود صعبارا کرمظاهروی دنال وروکنند آراهبت بدسته شمتبر بنه الد مردان مبيثه تكية خودرا مدركنند دراندلس بمار جماعت شود بهای درفادسه چربکه بحوجها و صو کنند (۱) چه شدند سلاطین برزك وحامیان اسلام كما رفتند یادشا هان سترك ومبروجين دين حضرت خيبرالانام كه شب وروز در فكر دين اسلام وخود اول يدرو ووادار مردم بودند

[&]quot; (١) او اشعار اليم تاع عاتم

رفتند کیان و دین برستان دادند جهان بزیر دستان آن قوم کیان و این کیانت سرجای کیان مکر کیا نند

ای غیر تی

درخبراست (اذا لم بدر الرجل فعو منكوس الفلب) يبتمر اكرمسليان علمه والعرسلم فيرمانك الفادل مراها مدرت سريكون است المحمم المحرس بيغمبر اكرم صلى الله عليه واله وسلم فنرمود اكم منزدي درخاء خود امری به بیند که منافی عبرت باشد و بغیرت باید خد و بد ملکی را که نام او (قفندر) است به درخانهٔ او فرسند وجهر روز به درخانهٔ او مینشیند و فریاد میکند که خدا غیور است وهم صاحب غيرت وا دوست مبدارد اكر آلمرد غيرث آمد وانجهمت في غيرت است از خود دور كرد فبعا و الا روح إيمان نبئر ازاً امردمقارقت مبكند _ بسا بي غبرتي كه منحر به (دبؤلي) شود حضرت صادق عليه السلام فمرمايد (حرمت الجنة على الدبوث) (غيمرت) همان سنك كراني استكه زن پيش ياي او مبافند (روسو) مغلر كردن اجنبي به ناموس شخص منافي باغبرت است ! كر كري این را منافی نداند قوه درا که نداره و ممنی غیرت سعمد وا کم قوة مدر كه موجود ومعنى غيرت را بدايد ناموس خود در معرض طر اجاب قرار العدد و هر نفس که از صفت غیرت عری از زمرة مردان خارج ونام مبردى براو بالابق أست

اجاز تراعدام

فانون أسلامي فشاياي ناموسي را درحدود اخلاقي وقوانين مذهبي

حدى رعابت مبتمابد كه متصدى برناموس را اجازة اعدام ميدهد (حدبث) (من وجد رجلا في فراشه و قتله او قنلها فلاقمود عليه) نمر بح به آن ومورد فتواى علماء اعلام وهنها عطام است فساس سراى فنالست كه بعوة طلم دراو باشد واكر در ابن فنيه دفت كيم مي بيتيم اولين امر المي به افراد هرامت وهرملت حفظ نواميس است كه بايد ارداموس مدافعه كرد و اولين سه عمط ناموس همان حجاب است وس

اتفاق

واحماع مسلمین است درمتم زبان که می حجاب و کاده رو سرون دخرامند واکر جایئر بود که می پرده بیرون آیند هرآیته مثل مردان طاهر میکنند و مقانون امروزه هم اکثریت با محجبات است به با بیحیاها و فواحش و چون دولت نامع اسلام است باید امر ده حجاب دهد و متافی عمت دا محو و نابود نماید

مكازم اخلاق

عدالله بن محمد بن احمد بن موسی قانی کوید حاضر بودم در مجنر در مجلل موسی بن اسعاق قانی در ری زنی بارکیل خود در محنر آقای قانی به ادعای پانسد اشرفی که از زوج خود مطالب بود مطرح ومطالبه داشت پس از احنار زوج وانکار او قانی شهود خواست زوجه و و کیل اظهار داشتند که شهود حاضرت یکی از شهود را قانی پیرسش کرد شاهد استدهای رؤیت عوره سود تادرمقام شهادت بشناسائی ادای شهادت ساید همینکه شاهد برخواست تادرمقام شهادت بشناسائی ادای شهادت ساید همینکه شاهد برخواست

بردان ماشند اكرحياه آنهااصافه دود هدري مصرد منة رومندود خسر دیکس درکافی است که زن صبر ده دردر دا د عت سرچشمة قوت مادي ومعثوى است ومهار أراستة وطراوتي ین که ریاحین صامل و کمالات را برورش میدهد (شهوت) ، زبان ماية فسوق وفجور است هرخر است (نبح العلم في فروج النساء) مرد مرای محافظت آمرو و اعتبار طاهرا با تماملات فلبیه خوش مفاومت میشماید _ ژن بملاوه تبحر کات ، طنی با ید در مقابل معاحمات دائمه ممرد متبن واستوار باشد اگر قوت اولی را بمعف دومي مقايسه كتيم حواهم ديد عنت ردن بيش رمردان است شه علل و علم كور از شهوت آمات ديو بيش ديده حور از شهو اسا اله خهوت پر گل و لای لا است ه ۱۰۰۰ آ. ۱۰۰۰ و من شهوت چه یک جبره چش د ۱ دی و ۱ د ا ان موشق در دد ت گردد مهار در ساشش دآرد در و به د پدره بود دهبل شهبوت را ز رن صحب ال هم الم جم المحل در شوان ساکی دُواَلیہ ،۔. حب ہ سی م ، دی ار دمو صد سر در ر سند ودر د س کری ۱۰ را د ک ه ، وه چات ها هاکناه شام سوه س دا ن به که کون صه ، حول شاود شاہ و بناج موہنری اش رام احتیاہ مصد آوری الوه خواهد چون ز کو هنچون شیان ۱۰۰۰ د د د د د م م م جون فتد از داوری در تاب و پیم حدید بی د دس او د چ استهاج در جهان آز زن وها داری که دید غیر محکاری و عبدا ری صبه دید مال ها دست أمر آغوشت كعد جون بشاسي رو فراموشت كند

که زنبرا رؤبت سابه و سرن کمت رویت را داز کن نا رؤبت را دادا شهادت نسام زوج کمت چه میکوئید و ک کفت باید این شهود به زن شما بکه کمند. نا اورا شناخته بدرستی ادای شهادت نمایند بمجرد استماع این حرف زوجه رخساره ای زرد وا کشرت حجالت رمته مجان او افتاد و نیزدیك بود هلاك شود فور زوج کمت من آفای قاشی را شاهد میکیبرم که یانمد اشر فی مدعی به نوج کمت من آفای قاشی را شاهد میکیبرم که یانمد اشر فی مدعی به احت مقرم و مییبر دارم زوجه همینکه شنید. شوهرش افرار نمود و رفع رؤیت شهوم از وی کردند کمت منهم شاهد کردند آفای قاشی را که مدعی به خود را نزوج حود محتدد و دمه اورا دو دندا و آخرت بری نمودم (محالات شیخ میائی) و دمه اورا دو دندا و آخرت بری نمودم (محالات شیخ میائی)

(ناه على آ دم في سحد . فسر قو دأ الدرسه)

زن و شعو ت

شهوت زن ۹ مقابل شهوت مبرد آبت وحیای زن ۹ مقد حیای مبرد میباشد و اکبر حیای دن بعقابل شهوت او ببود هر آینه باده مبرد کافی نبود .

(عن الاصنع ابن سأته قال قال المير المؤمنين عليه السلام خلق لله الشهرة عشرة اجزاء فحمل السعة اجزاء في النساء وجزء أو احداً في الرجل ولولاها جمل الله فيهن من الحناء على قدر احر عاشهون كان لكن رحن السع سوة متماقات، ه) (كافي) سرفير من الده عدد رادن موافق عدد

کر سو پیم کی سا دیگیر اساسدش همیمدم دیگیر دو بی بر سای در خواهیم صحه او بدد سکر به بیان از کیگون شدخ بهای ا

اسعدامالم ورومان

قال على عليه السلام (لاتعلموا سائكم سورة يوسف ولا تقرؤاهم اباها قان فيها الفتن) به سرنها تان سورة بوسف باد مدهيد و به فية بوسف ورليخا را مراى ابشان حقواليد كه هشتان بر شهار رابي زايخا است

درخدر دیکر نهی فرموداد که بازنان صحت شعوت رای می ای می ای مینوانم این اظهار را کنم که ایبران خبراب نشد وزنانش می عمت بادرددند مگر دراتیر رومان عشتی ومعلیبن لا آبالی در دبن (رومان)است که حجاب را موهومات فیرش کرده و از روی نادانی بغلسفه و حکم و علل آن و عدم اطلاع بیسالح آن حجاب را از بدع شمیرده

در (رومان از تالبهات مشهور فرا سوی) که فها او (دارکریت بلهاو) ایلیون سا بارات بامادام فورمی که دام او (هارکریت بلهاو) زوجهٔ ژانرا نقل میکند درفسل ۱۲ آن زنان عقفهٔ مسلمی ده (دلمهٔ سرونه سبشه) تشبیه میتماید و حجاب را بزرگشرین سب جهالت و بدنختی زدهای مسلمان شمرده گمان کرده فقطآهٔ (ولانبدین الخ) دلیل است آنراهم و افی نداسته و بالاخره در فصل ۱۳ میگوید که مسئلهٔ حجاب از بدعتهای حاهلانه ثبنت که درفرن دویم اسلامی بواسطهٔ تشبیب درمیان این ملت بداشده

حرد زائین مستجدتهم برید این ویا جوی ارد د شراین کونه کتب در اسلامخانه جر فداد مقیده آبائهمی دارد آبا، توردولت مهروطه که فواتین مجمولهٔ آن ه کر درافق فواتین ملای نیده مقفونین بداره می ایار هم جامه مارفت علاقه شد عدادت وملیزم بشرویج لملامید نباشد

ای، عنانچون در چمل کنده ای ده در رک در به در به نان دو مسطویدا در ده قالکه دار هدر کله کرکی بجای با بهان کولسافید دنداز که در دبیته و دماهیمدان دهقا لکه داره در کله کرکی بجای با بهان کولسافید دنداز که در دبیته و دماهیمدان (در در در ساسمی)

اکر بعصی ازا ویدار ب تهوت را ان حجاب ر مستحدت و مستجم بداید بر آبرار از غارای دوره او حش وبرسریت شدرد آ ا بر ۱۰ س بايد آنهاراً تمديق ويدرو شد حدي ارم دم مد ١٠٨٠ سيدچون موودريد حوده بر ، ي رست سده مدك دروار (وم) ميداننم وببدار ازمردمان باشند كه بدن جون سيم خودراسرتاس حد الوديده وشتى دشمايند وأدرا محامن مبتمارند و جمامتي از معردان و ونان اوویاتیان سرسر خود پرحیوانات می او م و آفرا (مد) ميدانند صحم بايد مثل آنها بتوبم كه آبن هم (عد) است ـ خدر ما ماید حسن وقیع مقلاه عالم فرضه بداویم واقتدا ده فیلموفان حاسه به در کان دین نمائیم نهشیاطین انسي كه بدراوين مختلفه محو الدلام واسلاميان را ميخواهند _ الرّدبك الله عدده بيداكنم كه أكر بك مر فرنكي بك العجالي ويادم عملي شراى خود قراهموآنم ا(مد) تداند جوانان امروزى ما فكورا وأناثا بي شاح وهم تماشد

(اهاي اولياى اطفال)

باصدای رساکه صفحهٔ ایرانیرا برکندمبگویم ای پیدران ای مادران دخترهانرا درحال کوچکی یاك دمنی وعنت بیاه وزید و آنهارا سریره و داده اخلاقی و بافورم شهوت خیز بمدرسه ش که نمیدانید مؤسی آن کیست نفرسنید و بمدرسه م که فرستادید تا معلمات را اختیار شموده و حفایق آنهارا نستجیده و دبانت آنهارااحراز نکرده اطفالتان را بدست ایشان مسیارید و الا قیاد اخیلاق دماه ت در اولاد های شما معنا و مادة فارگر شده و عفت که جارین هدیه طبیعی است از دست خواهندداد هم اطور بکه (العام فوالمخر کالفتی فی المحر) است همان قم هم الکه ای دینی و بو شرقی و ای عفق ما تا ترا با مجاب مادت دهید که حجاب بهترین و سیلهٔ حسط ها تا ترا به حجاب مادت دهید که حجاب بهترین و سیلهٔ حسط و وظیفهٔ طبیعیهٔ زن است

وابنهم معلوم است که حجاب هام از عطیم و مهذبه گردد ممکن است باخفظ اسول عفت وحیاء عالمه وادیبه و مهذبه گردد وحجابهم ازاسیاب فریه تهذیب اواست تربیت زن اول وسیله فرقی و تهذیب و تربیت ملت است چهرا که اول مدرسه که افراه ملت را فرویت میکند حجر هادو است اگرزن به نیزیت اخلاقی نیزیت دربیت دربه اخلاق فاضاه و آداب آراسته گرذید اولادراهم شردیت صحیحه و اخلاق کریمه قربیت و تهذیب خوده عنصر صالح مرای هماسکت ابجاد میکند

(مام چون شد عقبقه فرزندش برده بوش و عمبقه تمر گردد قحبشهٔ بد منش اگمر زایسد که مجه اش فتنه جو وشرکردد

(زن و انذار)

قال على عليه البلام (علموهن سورة النور فان فيها المواعظ) (كافي) زناسرا عايد بنصابح ومواعظ بندداد

(زن و غرفه)

حضرت وسول قرماید (لالتنزلوا النساء الفرف) (کافی)ودرخبر دیگر فرماید (ولا یجوز ثورت نزول الفرف) چایئر ایست که زنها در فرفه ها که مناظر عبومی است منزل گیرند زیر کموجبهوا وهوس میشود وشیطان آنها دا نفارهای ناطل می الد ده

(زن و اسب سواری)

قال على عليه السلام (الانتصارا القروم على السروح فتهبجوه المفجود) (كافي) درخبر دبكر از حضرت صادق عليه السلام (على وسول الله صارالله عليه وآله ان بركب سرج نفرج (كافي) زن ننايد اسب سواري و خود نمائي كند

دست بدست زن دادن

(من منفح المرثة حراما جاء يوم الليمة مقاولا)مركس مازن نامجرم مسافحة كند يُعتبى فست مدهد آن شخص دوقيامت ماغل وربحائم دست استه واود خواهد شد امت (لايؤمن احدكم جتى يحد لاخبه ما يحب العده و المره ك مايكره النفسم) ...

فقط پنج كلم

الراوسي النائلوالمراة شد غبزا زوجه وعبروى محرم منه الراوسي النائلوالمراة شد غبزا زوجه وعبروى محرم منه الرائلوالمراة الرام صلى النائل من الرائلوالمرائلة الرام صلى النائل من الرائل و منه الرائلوالمرائلة المنائلة الرائلوالمرائلة الرائلة الرائلوالمرائلة الرائلوالمرائلة الرائلة الرائلوالمرائلة الرائلة الرائلوالمرائلة الرائلة الرائلوالمرائلة الرائلة الرائلوالمرائلة الرائلة الرائلة الرائلوالمرائلة الرائلوالمرائلوالمرائلة الرائلوالمرائلوالمرائلوالمرائلوالمرائلوالمرائلوالمرائلوالمرائلوالمرائلوالمرائلوال

زن و علوم

(هزار سال حبس محازات يكشوخي)

ا مراه اله أورثة الإيماكيا جسمانة بكل كلمة كلمها في الدنيا انف مام) هركن بأزليكه محرطيت بلارد شوخي نمايديهر كلمة هرارسال خداوند اورا حبن ميشهايد المسلم مده ما سالم

(اما بخش الذبن ينظريون في ادار النجاع إن ببتلوامالت في سائهم مده مدد آداكه ديمة بسرزن بكاره چشم مي الدازرد وتكاره كند أبا المبتررات أبا المبتررات أبا المبتررات أبا المبتررات أبا المبتررات المتراف خرد قان هم مهدين المبدء مبتلات ولد كا در عقب الهارة م كس جشم ببندازه ولكادكشة

(آنچه او خود میپسندي او دیگرې د راداد)

(فارس ادناس ماترضاه إنفسك) ابو صبتر از حضرت شافق علىه السلام سؤ ال مسكود آبا حابيز ادت درمبود ومرود مردى بعقب سرزن خاصصر من نظر خادازی خضيرت سيفره ايند تو ميل داري كه كسي إناه وست چنين رفياد نمايد عرض ميكند نه پس از آن فرود در مرجع سرخود رواداري بير ديگري هم رواد .

ودر حدیث نبوی است که بطرق عدید، وعبارات مختلفه بقل شده

وشرعيات ومانه الاحتياج مرد وزن هردواست كه بر هرمرد ملم وزن مالمه واجدادت تحصيل آن اگرچه هر (سين) يا (شين) که پایشخت چنین بوده هم باشد زیر اکه آلین مسلما نسی سرای آسایش درزندگانی برهبر قبردی از افراد انسانی در جامعه محل احتياج است وقوام معاش وقظام عالم موقوف بدائستن قواعد و قوانين أسلامي أست وبس أزقبيل تحصيلات وكمالات أدبيه وديتيه وبدبيه مثل علمالشرابع وزدان دبشي ووطئي وخاده دارى وعدمة حلاءت أمراض وترببت أطفال وساحي وخياطي وتحصيل معاش از مكاسب محلله و وو ازعلومي كه دوشرع اسلام تهي ازآن تشده الشدريس مراه از (العلم) درقرمايش (العام فريضة) علم الفرايش است که علم آئین مدلهانی ماشد که در آحاد آحاد مردان وفرد فره زنات واجباست والف ولام درالعلم عهداست به جشي عاوم زیراکه خود پیفمس خیلی ازعلوم را برای مردات هم نهى قرموهم چه رحد بزنائت وعلم واجب راحس درسه چيز نموهم (آیة محکمه) (قریطة تعاله) (سنة قایمه) طابقی برای مرد فقيلت وبراي زن زيادار إست كه اكر عالمي درجين الشداءاند رافت و از او آئين ملداني آموخت

ای علم توثی دردوجهان رهبرما مجبوب آمر از تونیست اندر برما با اموخها نمود برهبرما و مرد تحصیل تو را تقریضه بیشبو ما و دررسالهٔ (درکرهٔ المؤمنس) وجوب تحصیل عام را برای مرمرد ورن بادلهٔ اربعه تاب نموده و وجوب احتراه و اعرار و اکراه

معلم ومعلدات ومتعلم ومتعلمان را درج کرده ام اما کدام علم آن علمی را که ازمهنان اسلام در بادگردان آت امر اکبد هده باشد نه نهی سریح چون موسیقی وقعار وتار وطنبور ویبانو ورقس و و و که شعله زننده آنش شهوت و برباد دهنده عفت و ربزاده آروی ملت و نشانیدن اسلامیان است خاک مذلت و الا کسی تحصیل علم را منکر نبوده و تواند مود (هل بستوی الذبن بعلمون والذبن لا بعلمون)

علم آگر موجود در عدالم نبود امتیازی در بندی آ دم نبود هر مدعى وطنخواء مجهوليكه درشماره هاي حبل المتين سال ٣٣ وي حدير روزد مج ت داوه سرائي تمادد و السنت بهرو حاليون جموراله زمان به بی ادبی گتابد دیر بارود حرف خودرا پسخواهد کرفت هريد كمميكس وميدداركا بدى ايزد مروكذاو دودور ان وهاكند قرضات معلهای دات زد روزگار درهرکدام دورکه خواهد اداکید عدم صحت صادات از كبيكه عام باحكام تدارد خود اقوى شاهدى المت در این موضوع خواه طالب علم مرد باشه یا زن همالت كبكه تعليم وتعلم وافرمود تحجب وتبشر وعدمتدرجو مخالطت و غیرها را نیز فرمود کلام درسر حاظ مرتبهٔ دیانت و پاس شعرف اسلامیت و قاموس و عمت زبها أست له فدح ادث آماث من حیت هی ه مورد فع ایستند بلکه برای طفات مکتسه که در خور آنها ایست وسبب تحصيلا تشان عواقب وخيمه أي والدربر دارد مورد بحشاست (الدنيا مؤنثه والرجال يخدمونها والذكور يمبدونها والاوس

مؤلفه ومنها حلف اد به وكه داد به و المعمومة وقدريت الكواكب والتمام مؤلفه وقدريت الكواكب والنمس وؤلفه وهي قوام الإندان والحبوة مؤلفه وأولاها لم بتصرف الأجام والجنة مؤلفة مؤلفه وبها وعدالمنقون)

ار سبب من من که دختران امروزه مادران فردا خواهند دورند مادران فردا خواهند مد محسی مده معطالهمه تدبیر المنظل علمالرضاعه فریت الاطامال ای ت راستی تقوی خدابس ستی مناعت نفس وطن پرستی اسول عقابدا سالاً مبه عیاطت دیشتن و و و و لی عابدالست که آبا قیام ده این در مس تاحیاب و پرده پوشی و عفت مغروشی منافات دارد

مقاله فانزه خانم

واره من های (هموانیه) میگوید (یاللمار) آ مساه م حجاب دارد و حال آنکه ناسروی داخاق و شو ، ع مکر دلاه حوال ممرد شاه و شاه ماراند -

ولکل اید در ریما آیا درده در حدث م وی ال حرال درای در می سیدن به عندهادند و محرفه ی دها واده ب و ده دایده مار داد دادد

ای کانیکه نام خودرا مناح و دنظم عالم میکدارید آبا شدارا دامی ادلاح و قد نظامات چرا اختال انبیکشید و عاز تدارید که سر داها تأدین اندازه هم توهین وارد آبد ما، بنکه در حجاب منظیم نهاین ایدان مال منا فای اگر بن جاهز عصمت هویم

مبرند که رق در تحصیل حد افراط رسیده علی ۱۰ هم میگولیم که رزا محد افراط رساد، د که منحر نفساد گردنده نعینوانزن را مرد دوست کرد و (فریاد مینزاند) که (ژن ااید ژن بمالد) آلوفت فساد تاریهٔ سرافراط را مینکارد

بايرون

مابرون که هوا خواه بسوان است اعتراف میکند که در مدرسهٔ زن جیز باك توریهٔ و باك کتاب علم طباحی چیز دیگری تباید باشد

مستر لوسن

مستر لوسن آ مربکی ضل مبدوطی درشرح حال زبان ملت آمریکبه وحالت مدارس حالیه مبنوسد تا اینکه میکوید زبان که درمدارس مسیل میکنند و مسخد احد که دکتر و استاد سایر عاوه شود تهذیب اخلاق درامها روضعف میرود (یعنی تهذیب اخلاق خدامها روضعف میرود (یعنی تهذیب اخلاق خدامهٔ زبان) و به بینی انها را مکر آنکه بنظامات منزلیه جاهل میشوند انها که صاحب خانهٔ هستند چنین میگویند آقای ... شما چه میکواید

مسيو لو جوفيه

مسيو لوجوفيه ميكوند واجباست دد زن بحالت زينت باقى بماند ماندن ون سبب سعادت اواست جراكه از حدود طبيعت خارج دنده وتغيير نظام شريفت اسلاميت. نداده مشى وظيفة خود رفتار سوده ماسره من از آدکه سداری ارعاوم اجتماعیرا خواهم وهاسته ام اختیاردمودم حجابرا چوندیگران ازهموطنان ومعافته وسایر اهلوطن مرا در حجاب میدانم چرا که حجاب مانع از تعذیب اخلاق نیست ولی بی حجابی سبب پیرده دری پاکدامنان است مامیلمین فخریه میکنیم که داموس ما صربیرهنه در کوچه و مازار فندناده حدف تیرانظارنگردیده واحجائیه ازما ولدالر دایدالکرده و احدی ارما (دال احدی مسلمین فخریده در در در در این ده کی در دمدری فخواسته

ليس العجاب بمانع تهذيبنا عالملم لم يرفع على الازباء فكاسأ التهذيب ليس بمكن الااذا بمرزت بدون غطاء حصر و اعلاجي بالسفوروما دووا أن الذي حصر و عين الد ،

زن و ڪتابة

حضرت رسول مد فر مايد (الانملموهن الكتابة) زااسر أنوشتن بالعمدهيد

زن وریشتن

حضرت رسول صفرهاید (علمو هن المفترل) (کافی) زبان داد بشتن بیاموزند

تفريط وافراط

هیلموف عمرانی مشهور (جولمدیمون) فرانسوی در مجلة المجلات [مجند ۱۸] کویددرستهٔ (۱۸٤۸) میردم ازعدم اعتناء بُتهذیب سوان ریه ارتیس ایشان شکایت داشتند و امروره دهکس فریاد

... من باك عقيد لا مخصوصي

(زونی زول زولده ن)

معدور (يوليرو) أز الدارة فاقاله ميراجيت ليؤد دكتر كفت . مسيو خداوند مشماسه دختر فتايت فرخوده غيريك منوابيذيريه ، و مردى بود نجيب و يعتومها الحال بواسطه ما موريتم در و و معدد دان سال چر هرار و و ر می ر ممادی همان داد د که می درود. در وسرو ازاینکه سرخلاف انطار اسه، دحتر بسرای او متولد شد، . مديب تمكير فروبرد دفتر واردات ومصروفات خانه را ملاحط، ورد مرسواسي در در ، آمدن من سه طفل بودجه ودركي او جِه "شكليُّ بِنَّدَا خُواهِدَا كُرِدًا وَانقَادَلَ" جِمع وَحرَّج البَّجَهُ أَطَرُّبِنَ مسرخواهد شدا دوسرو فركار خويش" متحييز "بود "ديد بسعوات سبئوات بهرجاء أرأبن مصاحر دارده جون حوادث روزكار بالسلب والفداد منواد لاجرم كره ار حيال لكتود إحمات عيد حويش ۾ بحو صر آورد اورا درآ عاش کئيد و بح س بيود يرم، هي حدد ١٠ همه ١٠ په د هم د د او او د محو ملي بودي تعلي در ا اله ا د ا ع با بوسده و حسري منفا الله عالى حدد مدعول الرديد ببيدها در محكمال تخوص مررك ماشدك وبه اسامي زولي زوليا زوليعت موسوم بودند مبيو بوسرو معض حرفه جولي تحصيل ابتدائي انهارا. بير عديه خود , كرفت وقرالت . املا ، حساب ، تاريخ ... بانها آ. موخت بعد دختر جارا

له (پاسمور) سیده د شره در ه عده آ ی وا وسعی داد ر دشر ها يا براده ده الدائل ، ي ده و مره دوه طه كرد - چه مدر دارد كمي هدر الانده و رواق استمداد ده: ما موسقی نقشی وقص با ها با های ۱۰ زه فی چهدر امرای دو ۶ فس موسقى مستعد است مستو ما برده و داد د عن لارم سيدام مندع شوهر از فنول السريالدان ماداء بديد و السيد كوا آمد دك رمالي درين درين در ماده در داد ماو شمت _ اکر معلمی پیدا درده ژوانه ا می نفشی آشیا ماشم المرودي لياقت خود ، آس حواهد اد ، ، ، ، ، نسم جه خُوْلُهدشه د اس مصل هم المدن وي مدم و و مددرد ار حس امسراح راده الي مه دب دود و جري في مدم ه بر مشد د رای شوه ش دوروده با شود ا صدو به آراد فی م دام ۱عدد عمد حکیرد در روزی مدواله برسد ، تعدد ال صديق حواهي الراء ، ورات شيمة ادا ت اس چيد. را ن شاعره و الديبه سراغ داريم بداجه ضرو دارد اورا تشويق النيه ای دادن امتحان معبا شود ادا صدیق نمیکنیم از داوائی المن مخالفتها . مأدام أجندين بار نهائي گرمه كرم . حود مكنت م که ترای نامین آ به دختم ها تروت و نمونی سنگ بم ک سنده عنبشه چيمزي باد مگيرند در دوقع تؤونجه : هل چه حواهند ارد همُمُنكُه دختر ها بشانتُرُوه سالكُنْ رَسُيدَاننا وورئ ﴿ شِيْرِ وَرَوْهُمْ بِرِوْلَاتِ و ابن اعلان را عوشه بسرای جراند ورستاد

عفيدة من اين است "ك تمرد براي مجاهده او اقدام آفريد، شدة او زن

عجهت تصهيد معادت و تدليت جنس بشر بوحود أأمدوات مخيالتن ما این مبدء طبیعی اسیاب خببت و خمران است

زن در هبالت جامعه الدانية، وطابف و تكاليفي دارد كه براي آن ها خاق شده ال

تدريس زبان وطني ، وأداب ضرورية أن . تمايم طبخ و خياطت حماب عن اقتماد وخانه داري. علم اخلاق قواعد معاشرت. تأريخ. جفر افي حنطالمحه. قما نون تربيت اطفىال. أبجاد قوة محاكمه وتدسر أمور بيراى لهذبب سوان كافي لوائد بود .. من هنج لازمسيد لم که زن ، دربانوردی سیاه گیری. طب هندسه ، هبئة باد کیرد باسیا حبن هور دنيا بمسابقه داخل شود إطباره سؤار شده مهوا البرواز كند بدرجهٔ وکال و فناوت برسد مدعی حق نخاب. و سادندگر باشد . در کارها تبکه ار مختصات میرد است ، اوی دنای ممارضه گذارد در اینسورت سلاح طبیمی خود را بمتی مهمت و لطافتی را که در عالم حلقت باو بخشيده أند ازدست خواهد داد ومصارف بهوده سخانهواده تحميل خواهد كرد. بك زن موسيقي شناس تفريباً ساليمه حرا فرائكيشوهم خودسر رهيم ند١٦ كولسراز قبرار ١٠فرالك ١٢٠٠ فرالك در طرف دو ازده ماه افلاما بد ميست بارمه او يبر ارفت ارقبر اردفية - وفير انك ه ه ۶ فرانك مخارج آرابش وتجملات بيراي حصور دراين.مجالس • • • ٧٠ فرابك كراية يبان وغيرورا تيزبايد سراين مبلغ افزود زبیکه با فن نقاشی سروکار دارد خسارتهای اورا نیز نمیتوان نحمل نمود سرای ساختن بككالري • • ١ ٧ فرانك بايد خبرج كردخرود اريهم دوما وتأبلوها تكلف بتطرافت كتتوكد دراباا

أأمال الكليس تماشاي منسطر اطبغه تفرحموزها دمدن أثار فامية سائد بالددانات مقابتها باجه مسرفي براي شوهر ابن خانبانجام مبرسند _ زنبكه عاشق الدبيات احد او تبيز شوهم خودرا بمرحمات رفتن تأثيرها . حاشير دون در كونفيرانها . ضنوبت داشتن در مبدافل ادمی: وضرو های توالت، ومود دچار مشاید. گشته از ایس چونهادام در خانه به تشم ادبیات مشهول است بکار های خانه رسید کی سيكتد سايد بكنفر با دواشر خدمتكارزايد برحد لزوم استخدامهمود _ ما كمال افتخار ميكويم كه مزيدر سادختم دختم هاي دروافق اصول تبربيتي كه خود يستديده ام ممرحلة بلوغ رسيده أند هبچيت غاش وادبيه وطميبه وموسيقي دان نبشند أما بارجود تحصيالات كافيه هم كمام ٥ ٠ ٠ ٥ هر الك جهيريه دارند

خواهدمندم مرانب وابعدتم كين رورنامة خود اعلان نمائيد دو روز بدهٔ سیمه مگنوب که در جراب این اعلان نوعته بودند سرای مسيو بونبرو فبرستاده شدند هبر يك بوضمى اطعار امتنان كرده نفاض میشمودی کاما این خانواده آشناشوند پ.ل بهارشماره ۱ سال ۲

نمونه عفت در زنان تاریخی ایمران در اتر حجاب باحامل (سير كنشت استرومبردخا) او دشيبر درسال موجساهانت خودجشن ملوكانه متعقدكره وابنجشن كاصدره تناهروز المتداد دأشت درهمتة آخرهمه برزركان درمار ووعيت باى تخترا ضيافت نمود (وشني) ويا [واستى] زوجة يادشاه بين همه زنابر أدرقمبر سلطنتمهمان كرد روز هفتم كهروز توروزنوه وياهشاه بيتشر أزسابرأبامسرور

د شت امير ميرمود ما همرا جيريسي، بياوريا، مرزان و عدل كمال حسن وج هداور مناهده ساسد دامال المرطار شاهده معمود یوشنی و یا وایشی بهرسه این حکم موافق طبع یارسای ملكه تباهيه يولز إحكام بجفت تهياوز يكبرهم واطعت يقوانسن يشهره و حدارا مقدم برمي حجاس وبي عفني شمرهم فرمان شاير المكن بكرد ومامعالة داهنن مهمان ممهوت ، خواسته بش خدمتان وعديمان ارهنز حلكه عامرا - أكان كردنه اعلم الهماىشاه كحب خوشتودى اوا چيزى، استعواد تدورهايت اورا سرهمة غنون وحقوق ولايات هم المقلم الميدائند وعلت طلقه والابه صريبهي، أراحاكم وادشاءمموفي وحلماء داداد يسار الغيتبرشاة ومشورت ١٩٩هفت فنثرا الاعتبار بكمعميته او مودند مصلحت دبدند کارندیکتر مرای آباددا، بدا استدانه الاحمره أو دشرة كه جيز شيداؤ واي ديكر لداكت عقد تملكه معمر أن المردة بعده وجوى (وَدَكُنُّ } كَانْكُنْدُ ٱلوَفْ جِهُ معاسد أوليد كرديد بأبد تمام تاريخ رأجع بقضهرا خوالدكة معلاوا سرطعور وسرور فساد احلاق رشته بادشاهي كبيعته وزءاممملك هم ازدَسَتُ بُلُهُورُهَاشُهُ ﴿ تَارِيخِ النَّجِمِ وَرَفَكُمْ اسْلَطَتُكُ أَبِعَمْنُ مَنْهُو. بهاردشیتر - معروقه به در از ، صت) و (آینشکندری دریم ایس ا لمن زمان ايرانيان قديم بهتين بوده الدكه ارقرب اشتهى وحجلة سلطنتهاستهم كشيسوعقب شعوت الي تدويده بيعاش وبيالموسي رأ احتداره بتموهم وفرجعات كرهندونام بك به ديدك فرتواريح تبت-وشيط تيا اسروز ، كه .مناهم بنوبة خويش مصاسن اخلاق

ابن گوره خوانین معیفه را نگاشته و نشرنمایم کنمبر زن ایبرانی آهم زوجة بافشاء رسنافي عنت راض سنكبرود از دولت خانة منطئتي هود وازمقام عالى معمود مبدود سراي أمكه كتف حيدان بكنف أماشا هراديكان العسروزي شمير مبكوباند وسرخلاف هبانت افساله مي دافتد ملكوند

مقدمتهر سرصعهاد مايل بيت جراكه مرجه كالمحدالمور حجاف فالد

ا توقت شاهز اده واقعی در جواب میکوید

كبكه عضف يهوده يهون كلابكبه غفط بود أكراسان براوسواب سخاند ولی سنای ساید سر سکان حکوید مباد مردم بوداره را عدام حده مير والدان شهوت چه درنظردارد کيکه سي سرچيدن غدال حداد سد ستوده به در آل کاران بوشدرج دری کاسته او او شد کاهم باب سواد مكر كه آية إيمتها والمواهد عرب كمهل بيوده دابهشم وهاد محدد به امر وصلى الهي ظبه را چاگاه بكر حسرد رود بر شدا مواد حد م رو سیر به شمع و هیه طبه مرن چکونه شد بره تکمید آلاد مدد ز یاك دأسي شبخ ما همین یاله س كه از نواهي اسلام اجتماب كه مجون تو رامی (دمین زشت رن صفنی کوید آنکارن ارمن بیر احماب حصاء هنبه تأسم شرع است دیگران به هوا . از آن خدای،ورهٔ دالمادار فاس حده عوا برست اگر عرصتی سدست آور به دم لعقاددوسدهادر اسراب مسدد کے رشہ خود پر موا پر ست دمد چھان بود کہ صارت ہروی آب کے وبانات یا دوسه شهوت پرست بی پروا یکو به گوش کسی سرف بی حساب عدد كالم على كند حرف ياومرا تصديق كام فكر بينين كار تا سواب حكمه

A MEN TA A PART

بحرف ابله و دادان کنی بوده آفت ، سش می ، سر د حد د حسيكه دم تدن برد يدرا عد وروز براى رام حديد ودن عدد حد، مهاب ون وكما سد ااب معرفتيت ورفيروه يهممنوهي اكتباب سالد شام مدی او هر ون برقی کرد کی نگوید بین حصبه آووان حصد ز رو گددن زنها چه معرفت شرد حر معدی اغلاق واخراب حصد كر هتم آ يك حيدات زيان روديك ر كرفته آنكه عنهان رويه اظلاب حديد اگر خانهٔ بعجان زامی وجه افتد که میگداردمجاره خوردوخوال کنند. خصوص دجوقة شهوت وربت ابراس ببجحه بآمكه عبريهبر بإرطاب يستهد حکم علل هین یک فیام مارا ہی انہل که هرزددر) صحبگلاب سید معاب ضمد تبری است بین آدم و شر وگر نه فرق گیما آده ازدواب محد حدث بهر مبلدن و فعل ايناست كبكه ايندوعدارد جداهاهات حسم بني وتامع قرآن حجاب مي خواهد - «آحڪه حيل شانون آن حاب حد م كسبكه فيرث و تأموس وا الهييدة كه كت امت كامدوس او حجاب حدد كبكه يرفه تدارد خكر يرف فريست هواي فك وآخوب واطلاب مسيد كبكه مردشه از زن ميجاب ميطلم كه مردمي غوداز ايبرداشهأب مسم ومرد خواهش ہی برهنگی زن عصبت امید را که بمود آدمی مصاب حسب شما بعدت عدانی که جای آزادیست اور ۱ «بردمشن شاد و کامیاب حسام مور آله (فيهن قَباصر أث العثرف اللهدم آلكه بديكونه التهاب --- . مکس برا ست برددر و برمگ ی هوای برش های که بذران مسدد کی امادی خود را داست داد دهد دروی ست بهدیواه فتح ،اب سوده جنك گربه حكمي دمه ميده حاش از بهر گران كهراره وا كاب حديد آگر چه مرکه مدین قرقه رومرو گردد جان بودکه کسی روسنجلاب حصد

Section Street خمط شاهٔ عالن، جهاو جايدي كرد المكافوة لتسريفها بحساء كريك عيدة فدرائي مرافئ جاهل يوف العالي والدوار عارا الريبك التا عديدا الرحقيكة للحبث ألمارهث الخم الرحيريج القبالي بدأة أمراحهم المحال معن سه مه طلح تديس ميلولا حكوم دد و شعر دد د سه كماميميلك آلد شد وونس زمان الباء ملك ية مم رية الداجعة م شيمهايد كاكس كال يو عمل وهم الدي حات ودف الراهاور داد الحدد مروء حكايت اصعاب فإزوا برخوان براهل كبد سردق يبدن عاب -- م مانيار يعم علوه الاخداء سترد مكن المرككرد وكندمان خودنداب سدم عبر سل زنا هر چهخوابش بهااست کهیک درست، برده اسلا بریاک: پ د د وركونو عداية بعرمت ده و چناو كو تعانومان وي دار بركاب حدد بود. نصد حسنه ودي طهور، ميد وا ربياً إن در جائزش حاب 🕳 م

المنتهدات شاهر مناصر الكاسيمين بطنزي طابعبائي ورده دره ا

جو اب ثاني

کو ج مدعی عر کر بنده برسی سوز مامت ایر فرتر استان ک الله مسر الشاق که مواد مسامد هزار منو توكربها اين خيال ونر مرد وحسرت ابن دردرا بكور يرد اداد " ١١ ميا وه، ال --هر آنگه گوشش رفع حجاب پساید ، مدای د آ در ورا د ب 🕳 د کیکه ردر دل آو پهرهتي زايداسېت چه دهت او سده و ۱۰ کس حدد اصل املكر أو عوا قرح كلتكو كردن اللاسادات كل الدود - أنتاب عداد

رسي كه بيئة او هدي عنت وهمدت چكونه يردة عمدت زرخ جوابحكند یکی مصا گفتی که آزچه ایرانی ددیده جدے برای خود انتخابحکاد جواب گویت از این سب که میناید اسعر نوع بش ختر بر دواستکاد راستی بود این دأب ودیمن حبوان جوجفت دید دل از درس کامها محکد ك كفت برفعون سه باب معرفشاست چكونه زن بر بيكانه فتع بالمعكد اگر که مردی برکو چسان قوانی دید. نظر بروی دِت غیر بی معباره کند سنخروس جان پاس ماکبان دارد چگونه از بی تاموس اضطرابعکد ا کروس دیگر تاکه آیدش در پیش رغیرت او نمورد دانه ترای آمحکم مرار فته و فوقا ز کین بر انگیزد حالت چنال و تشرر ابدون شنا حکند لفام مرد بشرت کم از غروس دود که پیش غیر زنش جلوه بنتا محکد بوراکه نیست دلیلی برای وقع مجاب که اه یک در دو سر محمده مکو پاوه قرو ت لب ازاین گفتار که دست کم کی اس ا عثا، حکام زنان مکه نیاشد آ مهنان که بهرخ مگاهدر دوارد که افتاب مسع از این دروغ تو بوجهل جهل میباید که بوسیله کف ازنوا اکشا کند. جو قوم ابرهه خوآهن خراجي عاله سبن له خالاخداردجسان طالحكند

گراعلاب ومائه بدسای فعرت غویش و دوی پرده کیان رفع استجامهاند هزاراتم نکو وه بدل کنند به تنای هزار خانهٔ ناموس را خراجکند عباره كا كا قروزنده است آكش وآب ز جان ثقته ابان رفع اللها . كند هر آنک سرکته از امرحق مگر من او ز شط کاد کتان آسان طناحکند ارآن بهاسخ قواصه إبنهكامه نوشت كه نامتيده عبان كردشيخ وشابكند

در اثر بی حجابی

دراأم عدم حجابچه زنهای برزك وخانه واده كه مدبب سمسها

ترا که بیدن جوی از حابق اسلام یکو کدام طریقت ترا معاب حدید مگر که مقیم مزدی مکرداین متوی چکاه شواهر و آمکد برن شعاات مصد ب ل شام معدم مودن الدو مل مثال اواسم كاطني بروي آب سدد اگر جمكم خدا وصريح قرآن است ونان صلبه بأيد برخ تاب حديد وكر بيردة زن سد ماب معرفت اسع بكو بعرفت ازاصل سد ماب حسد دی زیرده کیان این قبام گرخواهد ساید فاو ل فامیلش ارتیکاب معدد ، كر مراد بشع وكتاب ومدرساسد مكو بشائد اول چين عاب سد ولی بترص و مادار قادر نهار که ویر پیشتیرش ترا مدان سیدد ﴿ وَ مَنْعَاتَ هَمِينَ صَمِينَ جَنَابِ أَلَّا صَعِدَ إَعْلَى} وهُنِي ﴾

حكامه حجابية ثالث

خاب را جو برخ علد من محاحك، درير إبس عبان قدر ص آفانعك، چو برده زان رخ چون آفتاب برگرد و شرم ماد بهان روی در سمامهاند اگر دروی چو آنش برانکند برقم هزار دل چو داردش من کابهداد چېن وځي که پدين خومي آفرېده خداي اروغ مود سعه زيمشم بد اجتماعتک. اکر د دوی موا و موس کسی گرید که واق باید برمع برخ سهاهک، کو که زن اگر الزاح عاب برکرد حکم علل بسی کنار با صواححات منبه را چه گنه باشد از که بیمردی انت اططرت خود هو مو کلامحکند ز قرط بوالهوسي منكر محاب شود رروى جهل جابنجهد بيعمابحك.د الام شنخ بود جنه ازقر وع واصول سام پیر وی شرع منطالهمد سود مروح احصكام احدد مبرسل عدله متناسم مدت و كقالحك بسی خطااست خانون احمدی که زی حمتات پردهٔ ناموس شود شنامحکمد ولي يسمب دهرى وكيش ودحكيان روا بودكه عدين ضل اوتكابحكند

را امیدامود رز کاونسو) سبید دن جوشی ودن حوثی وندی وندی رزن خود مداسعی طاهندشد که میحواست دولت را منظر من صاود کاونسو) در منت حمال اور تند د) گردندوره اسلعیت ردستش ند رفت و بالاخره در بونی دورم کاونسو) زام بش برمز آجش تسلط داهشد و بالاخره مر آخر در و جدهو دیت [دومان] وجعی مر دری دیگر مثل میل مشر (قنصنین) دهم که هنشی مجنز شهوت حوه بداری درکی آست و علی درک (سلحوقیه) در مدلحت بومان هایل ناریخی نزدگی آست

فساد يك خانه واده

بکی ازجرابد طبی آمبریکا در سمن بیان وراثت و دابی و صفات نمیده ثاریخ بکناه وادرا چنین مینوسد که در شه (۱۸۲۷) زیکه درفسق و ضمور شهرای کامل داشت موستند شمارهٔ اولاه واحفاد اینزن تاکنون به هنتمدیشر و به داشت موستند شمارهٔ اولاه در اوقات و آخوال دختاله بجعه و بنکات احمال غنیمه سماکه جلت شده توصیلوات یافته ایدین اهیشد سر مسره ۱۹۵۷ میر به اعدام محکوم گرویده بد رهیس ازاد باسد ۲۷ امیرون موجود آمده که متابع باموس خودرا میفیروشند ۳۶۳ نفر جردان تندل آواره هم اکنون هستند که دقیقهٔ آرافیراط در فسوق گوتاهی بداریه تسور ثباید کرد که قبایع افعال این شخاص پیرهم انجمارهاشته اینها ملتی بیز حکومت در فسایا و مرافعات افراد این خانه و اده (۵۰۰۰ مه) لیره صرف تمودهاست و مرافعات افراد این خانه و اده (۵۰۰۰ مه) لیره صرف تمودهاست

شده وبند برای سعود و دامیل خود سهاده و دادند مودان امهد نگین صوق دادند مثل (میسالین) زوجه امیدراخود آرودانی اس ر (کلود) که صمرونه گشت به بلیدی افسق و فسور بوادلاخور محکوم مقتل شد اسرمیه) که از اشتناس (اودیسه) وساحره و فتنه ایداز بودکه فیمایی (الودیسیوس) بواسحان این فتما در اثر صحور بو فدق دنند ایدازی کرده و مافشش به در اللوار ملحق صور بو فدق دنند ایدازی کرده و مافشش به در اللوار ملحق کردید به در اللوار ملحق کردید و مافشش به در اللوار ملحق کردید و مافشش به در اللوار ملحق

در ایران

رهمرت نوی بگیزارو سعد و چل در آغر اوحد اکداد ای ق عسن برات جیان بزود اووی مود حبین شیخسن برات جیان بزود اووی مود حبین شیخسن ای مدارد در در ایردو برفت زمی خبیت زی خابدارومرد امکن

در کیلان میه ذیدیم

تمایل بز نان

(دوق وای) از من بالنی و زنانه کاری زدیك بو مملکت را بدخت كند

سبب انعصار تنباكو

درفراسه دربك مهماني بال كه در سال (١٨١٠) ازطرف دابليون (نونابارات) درعمارت دولني (نویلوي) دادمند حاسي درآسجلي نظر حمار رسيد كه ازسر تاقدم خودرا باجواهرات قيمتي أرأسته بود وانطاردقت صرد وزنرا بخود متوجه عيساخت نايلبون حواست اورا بشنامه معلومهد زن بكنفرناجر انباكوفروش است لكماه ديكردر ٢٩ مارس (١٨٩٠) اصول، قواعد انحسار دخانيات ارطرف أمير اطور اعلان ودرممالك فرانسه سفام اجراء كذاشته كرديد آرابش بي موضاين زن النباكو فروش عابليون را وادار كرد كهاز محل تنباكو بسراى خنزينة دولت دخل عمده لى نهبته سابد إز أسروز تا (۱۸۹٦) درمدت هشنادوشش سال از ابن رهكنر (۱۱) مليار وجندين مليون فرنك بخبرينة . دولت داخل شده اكتون سيرُ سالى معادل (٠٠٠) مليون فرابك عابد ميثود اما بايد تتخيص داد كه اين مبلغ ازخارجه بداخلة خود عابد مبكردد وبالينكه المكن كامته ومجبب دولت وبخته ميثود

مضمون يكى از قصايل چينى

در بكى از تسابد چينى كه تاريخ آن هرارسال قبل ميرسدچنين وشنه كه مرد وزن ببايد در بكجا بنشينتد ويك چراخ بسورا شد ويك مرد وزن ببايد در بخواهد چيرى نفرد بدهد بايد آنزا بستمال سايند اگر زن بخواهد چيرى نفرد بدهد بايد آنزا بستمال بيچيده تقديم حكند تا مرد دالا واسطه چيرى از او نكيم د برا دوان دخترى كه معقودة كسى شدهاست عميتواند

دخواهر حودتان درروی بکحمبرشته دربانکاسهاویعدامعورات مقتن اسلام بك كلمه قرمود (واذا سالتموهن متاعا فاسالوهن من وراء حجاب)

زن ومكان

یبغمبس اکرم فرمود اکر زن در مکانی بنشبند هنوز جای او صرد نشده مردر آن جای به نشند

زن وراه

زن خوصاست ازکنار حاده وکوچه راه درود نه از وسط حاده وکوچه حضرترسول سفر مود نیست برای زبان نصبی که از میان جاده راه بروند باید ازکنار جاده بروند (کافی) خیبر دیگر ازخضرترسول سمکروه میباشد که زن ازوسط راهی تردد کند ناید ازکنار کوچه عبور و مرور نماید

زن وعطر

بیخسیر اکرم فرمود زلی بیست که خودرا عطی بنزلد و از خانه بیبرون رود ودرکوچه وبازار عبور کند مگر ابتکه لمنت کرده میثود تابخانه عودت کند (درخبر میگر) فر مود زنی عظر بنژند که بوای عظر خودرا بشام اجنبی برساند آنزن زانیداست

وظايف خاصه

ردرای ه دت ارمرد و ب درجامعهٔ بشری وظایفی خاصه است. چست آردهای _ اکر قدری تأمل کنیم و کمی تصور نمائیم

يس اجمالا واجماعه اوادي رمصورحود صري و کيرټمووندن درمعاس ولاخولتان درميعامم حجاجر بالتدا زبراكه يساز ديدن وشنيدن صحشاه والنواده فواحدن قسم معدده وعبدياتي والواهبي والهلا روامي خيالي وچشمي سواهده مود ودخولتان د کا د ي حاسة مردان سب کامتن آن الب جدید ، جنما دیگیر مید ی رو ۵ شباطین توجن و باد دلالان متحدد بن بخواهد بود که دامه و ب مصر اعواى خداتين المايته

اقى دمقان در جواب متجدد الاهيجان

ه ه تا در پس اسراست و ندیان نشود

ساعد سر سازو اگراهی سب که بسال شود

رد خلاق عدودی چر چسن شور و شعب

زن همان به دکر از کوچه خرامان نشود

بسرده دارد که مه آسانی مر برده دری

بدرد برده أش همو (كافه شائسان) نشود

رو سوی دار کشا کنین و سه ساله دخشر

مسه ا برده بدریده ۱۳۰۰ بین چیم او گریان اشوه

خده میشار بشی خجه آرا دی زن بیش از اییش

. لاجرم. قيست وبي خامله كه احدان تتوه

الشدور از بارئ عمامه شارز درد كشيك

وز فک تجربه کردیم که درمای نشوه

خواهمي أر مقمطه ناري بدهد جلود حور

كرم شب قاب كه خورشيد درخشان عشوه

ره در بشهر در در در در کارهای عالی و مهام مزوایش در بده شده چون العقبل بصبحته وعاستخدتم غواي أن ما فسلمها بورابواهما يدعيس مردرا عالمياست كه أسابش زندگاني را بايد فراهيسايد و عالمون عالميتكه عالم احتماع ركان أيبيس ون كن عابله استوعابله وكراجتماع .. به تدسیر مشرل باید کوشد به بامردان جوشد و خروشد ورستکاری زن در آستکه قرم و قدام باختراهات و استک هات وكارهاى خاصه مردان شماند والاتبرارل دودكن اجتماع شريحاصل آبد

رجوع بةطبيعت

أكر درامر مرد وزن وجوع عليمت ماليم وحواهيمست مرنك را مديكري مدانيم كه چيت بترح أتي جواب ميثنويم ا مردد را ما السالات وأسرحه تقاله تهامية ٢ - مرد قيرار ون الت وهريك معفقه مراي يك امر مهم معبن _ وابن وجه اختلاف آبها أأست

٣ ـ مرد وزن هرد ومكمل الكانشر ديكرند ـ وابن وجهالنلاف الها است واز این سه مقدمه سه امر بازرك نتیجه میدهد ١ - چون ميرد ورنز شبيه همديكرت يابد، در ملَّذَا ت هاديه ومعنونه كه جيران إجنت بشرراح واشند

٣ - چون ابن دوعنصر باهم مختلفند واچب ابت هريك بعملي که مخصوص او و سرای ایاست متحصص باشد

٣ _ چون هردو مكمل بكنمر ديگران متحتم است كه هريك نکار خود به دازد وراحت وسمادت آن دیگر را بخواهد

(ترحمة جازو ۴ الهلال منه ۴۰)

وجد نشدائید و مسرور نشوید ای بیجاره ها باید کریه کنید و سبحای الت خون از چشمها نان بریزه بی خبرید نسبخانید در اثر ابن حواب حملت چه مدلت در مقب دارید و چه رنبعها خواهید دید اکر لحطهٔ از خواب خرکوش دیدار شوید و کسی فحکرکنید و درست نصور ندائید باید موکواری کرده و مرك و المتقال کنید چرا که دیمو قراطیسها او سطوا فراطیسها کامونیستها و کانک جمیع شهوات و ا مباح میداند و هدم معالم مدنیت و احواهاند و سیاه دلالان عقاید جبیعی بعنی (جوانان شهوت پرست ایرانی) میخواهند بار ستکین خودرا نشیم کرده بدوش شماها بگذارند دیمریم دارقان سردد و شما دوان دوان سوی دار میروید در بدوید

آ بد ملتفت شدید پرسیدبد آن جوان خبرالدنیا والاخره آن جوان لاهیجی بی عفل آن بی قاموس که در شماره جای ۱۹ و ۱۹ و ۱۲ ابرانشهر وسابر باره ورفعا به چه دعوتهای شرم آور شما خواهران ودختراندا به بی پرده کی مبخواند و خود فاعل چه فعل شد وعاقت خرد وخواهرش بکجا انجامید منتقم حقیقی سزای او را بدست حوض چطور داد _ دیم بشود دروخ نمیشوه _ فاعتبروا بااولی الاصار _ دین را صاحبی است و همان صاحب حافط او است داند کسی غیر آیر ور دکار ده فردا چه دازی کند روز کار

منتوع شدن زن با لباس (د کو لته) بامر پاپ) درسال (۱۸۷۸) ازطرف پاپ اتون سیر دهم حکمی صاهر که ا صلحانی ما نقص صلحانی بیت
گنعش چیت کن از عدارف قرآن نئود
آری از علم و هند. حکمت اسلام چومیئر
ووشین از کشور بیگاه شد ایبران نئود
سوگواران کو تو اش گرستکان میشوانی
خود ده انهای کهآن کار تو هم نان نئود
گرچه سربار بود سر به تن ما همه لیك

گرت از مدهب حق خدشهٔ افتسا ده بدل منکلی نیست که بسرسش کنی آسان نشود ور تمراکبش دگر باشد و آئین دگر

هانسی امبروز کست طالب ایمان نئود ورده این است و امآن طعنه ات ازروی هوا است لایستی گفت نو خود باش مسلسان نشود ای د نهای بل بخت ایر آن

کول جدوانان شهوت پر ست عفت برباد دهندهٔ خانمان را مخورید _ برای اینکه بامروز درخیابانها و سبز میدانها و باغها و یارهٔ مقام ها که خود تان بهتر میدانید و بخیااتان که تفریح و حال میکنید مدرور تشوید و مه دلالی مقلدین قرناک عفت قروش عصمت ازدست مدهید اگر امروز زمام داران علاقه مند بدیانت بدارید خوشحال نباشید اگر دو حابون برای اینکه مجری احکام نالهیه خدارند و تکلیفشا فرا سکوت داسته اند شما را تادیس امیکنند

زیها دالیاس (دکولته) (ادسی، قبده سنه و کردن و در شه آمه بر است) ده واتنکان داسن رشوند و کر کی صدراهد سمو به به به به شده و داشته به به شروی در داشت که صرایا ساتر صام دهم او داشه سمتر زیدایی است در واتیکان مجرای است دهم ایک میخرای است در واتیکان مجرای است دهم ایک میخرای است در واتیکان میخرای است دهم ایک میخواند اکر حوات میخواهند در این فقدیم داید اکر حوات میخواهند خود این فقدیم داید اکر حوات میخود آمها خودید کیدود آمها خودید کیدود آمها خودید کیدود آمها میخود ایک میخود آمها در خادید بیرده این اصول راه میخاهای حودید بیرده این اصول راه میخاهای عیکنده

° (منسئله) °

مرد لس معنس به رن وهمچنین رن لس معنص به مردار را بیوشد درحال اختیار جبرام اثنت (مبراج الساد) معنی جائیة آقای میررای دیراری وآقای سعراسهای وآقای ملامعدد کاظم حر سار و و و طاب تراهم و حجج محاضری عامت، بیرکانهم

ليائن در اسلام

درهر ادوره آنی که کشتی تبدل انکر انداخت عالمان امور مجبورت که زشت و زبیاتی آن آمور را ماملهٔ که برخورهاند بنگرده به احتیار هروس اردوی هسرت باشد به تغلید (لولا السس لکر اساس سواء) مرده هی ش و تعالی را لیاس دراج و کلاه متوسه و آستین غریض بود و مردم جنکل و زارع را عکس این آن محس افتها را واین بهر آنگار اکنون می بینیم اعل شرف دامن وسع شرف بنوچهها طرف مؤرکان از بهتروای و دی حورهان را استقبال شرف بنوچهها طرف مؤرکان از بهتروای و دی حورهان را استقبال

درهه ودل اکته به آن نظره عدامه که ست سنیهٔ مدهی است و دراسلام قشویق به آن شده صدق به شاید ۱۵۰ در ۱۵۰ و وراسلام قشویق به آن شده صدق به شاید امتیاری درمدس و عافات جشمنان مسلمانان است در دیده و چسان امتیاری درمدس بین اسلام و کمر بیست و سافه کم کم کمر و اسلام همدس و شبه مهم شوید و از فعایل ملوسات اسلامیه بی دهره کیرددد الباس ده اجازهٔ ورود محافل نداشت میرور جاره سیدهم و سمی را که اجازهای بیداد چموش چنکلی یایوش مجمدی شد نیم تنه را که اجازهای بیداد چموش چنکلی یایوش مجمدی شد نیم تنه کلت کاشان تر بوش عالبتان کر دید چوحای چویان پاتوی حیان کتب چمرا برای اینده این اسلوب را اهل اوروب پسندیده اند

سطایی باوزیری برا امیری بهکونه بهواجد بود اکر اس طد وهیشت قدیم کیرد ایا تکه رهبشت جدید بوجید به عذر ایکه است عدم کوناه ماصره و در همکای جدال حوش چیب رو راحت است عدم حوشی نیست چه انکه اولی بستنگ قتون است که باید با الماس در اخ ماشه و صرفه جوشی در جائی که صرف اسلام در از در ه متدبشی اداسی باید احتیار صود که در زی اسلام در ازده متدبشی ددین حصرت خیر الامام باشد تا امتیاری مین اسلامیان و عدیم ادمان موده باشد و ایاسی ماید اختیاد در در در در مده کیار برای نمود (عنصر الدمالی) در قانوس نامه کوید اکر قامت کوده داری تراست طنع نشین تاحقد داده تی ایر ایان قاصه از بردان جومردان ملمی طبین ماند و محیم مودند

ار معافرت ایرانیان به اروپ اکرچه زبان باری کرد مهمراه خود نیاوردند ولی هیئت ایما را بایران سوفات آوردند وبعده

جوا نان به او مغان دادند لباس مردان هم منحكة وندان كنت - يو شيدن ألبة كوناه مردم شرفخواه را قبيح است و اهل عمايم را اقبح يونين لجوج درياى جالسين البته زشت است ودر ياى ارداب عمايم زشت بر

تربیت امروزی ایرا بیان ویا تقلید به اروپا ثبان بمهکویم طرز وین و با دانشین بیست ولی تبدیل لباس مدهسی روطنی مقیم ی وخارجی بخویی سرای حمافت ایسرایی بی علاقه مرهایی است کاهی من هم میکو ب که لباس جنزه اسلام بینت

مرد خدا شناس که تغوی طلب کند

خواهی سنیدجامه و خواهی سیاه باش ولی میکویم تقیه مکفار وهششان اسلام ویکرهن بسش مایت که علامت ملت مسیحیان است روا بخواهدمود

مدارس قديمة

می مناسب نمیدام مقالهٔ وارده در حبل المتین را محت عنوان (هردم ازاین باغ بریمیسرسد نازه نیر از تازه تیری میرسد) عبداً در این نمیقه درج کنم تامعترضین بدانند که لمان العید مشرنم بدفاع است

(ما مدواً نمور میدردیم که ناسیس مجلات و حراید حارحة هارسی زبان درنحت تأثیر عوامل چند از قبیل علاقه مندی موطن مالوف ومقایسة فلاکت اصروری ما بائرقات محیر العنول دیکران و بالاحره، آشنا کردن هموطنان خود و تبدن اعبروره فرنکیها

صورت کرفته و علوویده در جبراید حود اسه ر دسه به دمه الاحجات فوق یاعت شده که شما ورفقایتان چنین وطیعهٔ جانگاهی را سعده کیرفته و آراین راه حدمتی سجامعه وحملکت خود کرده ند به امیر را و دی امیر افخار حد وحد لات رسیده مدوری د دی امیر شده را در و مرفته که عمدهٔ یعنی مان را تحت الدماع بالاه شده را در و مرفته که عمدهٔ یعنی مان را تحت الدماع بالاه

چه چه مه ۴ آش ياري که يفلم به . و لومداي تحت المنوان (مدارس قدیمه را داید رست) ملاحظه نمردم حیلی اصوبی میمورم كه بكويم مندرجات إلى مفاله بقدري حارج إيرزاك وعافد شراطا العب موده که مرا وا دار مه نکارش مسطور دیل سوده است درقسمت اول این معاله لوصاع نا کوار ایران را تثیر بیج کردماید - آوی ما هم میدانیم که سر تامر ابن مملک را حهل الاکت ومدمحتى فيرا كرفته ميدانيم زمامداران بيعاطعة مملكت بشاهنتاهي أبعران يرا به چنكال معراد سيرجه وهارا بروز سياه عادهم أند وبالاخبره مطلمم كه يواسطة جهالت يعومي وساير سفأت رديله رور اعبال مانتام ادبار محل كتنه _ ولي آفاى مربرم در جامعه كه سيلاب علاكت وبدحتي ارهرطهرف متياد آنر احبراب كرده مطکتی که به آئت حرص و آز ... ها و بن ها مسورد ب سرزهینی كه إوصاع رقت افزا بيجاره كي ومدلت ضراي آن از حدوجمر كهيئه جامعيدة كه بسرمايي داراش مست عملت و شجوت ببرستي ابد و با کنون ایلا سرای رمع احتیاجات میرم ملت جهار بردسکاه كارم به حات وارد بكره، وارايي رو مارا مصور سوده به حتى

مرای مواد خام و غیره دست احتیاجرا نزد اجاب دراز کنیم درچنین مملکتی نمیتوان تمامتصیرات را بکردن آخوندهاواردساخت آخوند بیچاره چه گناهی کردنه و دلب لاینفر آن چه بودهاست دعوی شما بقدری بوج وبی اساس است که هیچ قانون و منطشی دلیل وبرهانی آنرا تاکید بخواهد کرد

شما عمور كره، أيد كه نهستن مدارس قديمه ونبر هم جهدي ابن اساس دورين كارايران اسلاح خواهدهد شما كمان ميكتبد مردمی که فوطه ور " در بای جهالت و فلاکت حستند بش از تحلیل ابن امداران وي خوشي وراحتيرا ديد ديكر الاميد طلوع سم سمادت غیر از این دیار محنت فرا جای دیگری دا برای زیستی اختبار مغواهند كبره اكر چنبن است زهى مسور ماطل ذهى خبالمحال" المكر شنا فراين خبرالة شوم ومأواي واغوموممكن ادائتيد مكراوسع اكوار وفقروبكارىمومى را متاهده سيكردند چهٔ شده است که حال بکآن نعمعرا فراموش کرده تمام جنایات وصحام أواوده وال به أخوتدها مساوب الميداويد الـ جماعة أشدم كعشما المجنبين روية الاعتماري أرأ بيش كرفته اسرتاستر اوراق خود رًا به مدكوني از جامة "مقدمة" روحادث "و" انعمام اركان اسلامي اختصاص داده ابد _ جه اشد که قساد اخلاق ارتکاب المناسق مرجيتي تجوانان خود خواء ورفقاي عرية تاسرا أزخاطر فراموش كرده وتنهاآ حويدها والموجدومسيد اير وسميات فالاكت بارمعرفي كرده الد ﴿ اذَا ۚ قُلَ مَاءَ الوجِهِ قُلْ حَبَالُهُ `` وَلا خُدَر ُ مِنْ وَجِهَ أَذَا قُلُّ مَا لُهُ `) أكم الما ايام و " أوقات كلدته وا الز ياد فاط ولي رور كار

ودهتر تاریخ ایران آمه وا ثبت کر ده امت آقای ... تما همان کسی هستید که مکرر درمجامع آجوندهای طهران حاصر شده ارآنها تعلق میگفید چهشد که یکمرتمه عقیدهٔ اولیرا ترك رحالا برضد آنها قلم فیرمائی میکنید

جای تاسف هواین است که آخوند های ایران مقالات شما را با یك تبسم تحضر آمباری قرائت كرده آنوفت مدما میكورند (فيا عجبا حتى كليب نسبتني ، كان أبا ها تهشل ومجاشع) أكرآجوندها دراداي وطالف خود قصوريكرهم وشوانسته اندكه دور وصعدائب وسيامه روركاري حموطتان خود مساعي جبيله أكار مرعد مواسطة ابن لست ، كه هميشه هركلستان ايران خار هاى مسلابي طيير شياها روادديومايع أرفداكاري وحاباري دوشده ست كام وقت . جامعة عل عواز ابران بالثقدم مساعدت أمبرى دا ابن سبچاره کان معودم و با بك روى خوشى مدان. بشان دادم است البقه حن صفيق عارم عرميان، ابن سلسله، اشجاس معمروروعناصر فاسدى هم عوجود است ولى ابن باعث أن نميتود كه كلية ابن جداعتر أدهدف معام علامت قرأر دادم زران حدارت عاطمة آلعا دراز سود این قبل اطهارات به تنها ازشان وبقام علماء اعلام ويعتوابان مقدس السلام بهبيرى سيكاهد ملكه سيتش توجه عامهرا معانها حلب خواهمدمود ، على يقول شاعن عبرت (ابوالطيب متنبي) (و الذا إلثك مدمني من ناقس فعي المتعدمة لي مدني كامل) زمام- داران ما عنوز توجه شابانی، معمارف بی وش و تو ان ابرای نکردماند ملان که در مورد جهارم بارلمان عسر دوم حورش وا

صرف كلمات الا اللي وخبرادات ارقبل، ترقى عمارف. و تشومق معارف خوانعان، حكه ، موسوعي، مود بياسل يمود دو چور دوز اوت معارفيه حوش ينفقدم حم عرعوسمة العليم والرميت والرميم بغنواس . های مدارس ایران سر تداعیه جراین مملکته و مراه ، هنوز تهدار باب مدران صعبيدي را فارا بجبكم هاور فديمر عميا يعصب فردنا جامداك مطيره أرما هنوز ديسه هاى دار المدون و با دار المدون أبرأن جون امتحانه ومداري ثابوبة ممانك حارج وبدار ضعميتوند أبشهه چهقسابائي السك أباحبتواليد متكر شده دارهم أحوله وا معقول فلم دادكتيدات درحالتنكه هرمسرانها ليكه وزارعهماري ایران به آن . دچار میشد حدیثه اعدی و کاردای معلمین - که حو تبت آنهارا حمس أحوطهاي بصحت تشكيل وادرابد ار حالان قصمي سات داده است اكر امرين عمين آخوندها ازمين مروند ومدارس قديمه وأ البز تعطيل الماينه تكليف معارف أيمه احان و معارس حديدة ايران چه حو دد بود به هارع التحصيلهاي مبالك مارجه از قبيل آلمان ، فراحده الكليدان هم يعنفر. حيدون وطيعة مقدم معلمی راه ندوش کشام جای آخوندهای بیموادرا اعمان ساسف باكتال شيرمسارى خير ، _ چير در اين صورت خوش شها-از اين كاردات چيد شد هندن معارف وعشيل سعادت ايران هديد شدا خار. زاد درقی و دام. پیشردی و ترفیات ادران میدد. صرف يظر إرابتهالبكه إهماعامهما بطرفاهم واصلاحهداين المنكبيف أتعاوا سراي معامل ولاالشامي بماليد جعوفي ر كاباسلاح حاممه پيدد صبرف شوع محدم يين البردين آن رکان پهيرستريد مي

ارساع آبران سردس دستخدوش ملال و دچار اختلال است چه رحلی به آجود دارد د نقول خود تان از ۹۷ در صد ایر خواندن و دوشتن زبان هارسی می بهبرهاند دراین صورت از آجود شما چه میخواهید با این وسف آجودد چگونه میتواند صردهراهیشد زندگی عسر حاصر نداید

(فحکلها عواء بستطب مه الاالحمافة اعبث در بداریها) چهنوقع ببجلوچه اشداری مورد خودما هستولیم احکام وشرایع را گوش نکره به قوانین طبیعت ابادتکر فنیها زراه واست مه بیرا هم فنیم و سوه داخلیل و نوسری خوره گردیم اصلاح معارف ایم ان ابنکه سنه بانحلال معارس قدیمه بست بلکه خود نیم متابع آن مهساشد و اگر از روی براستن و حقیقت این معداری هم از مان سروه چند سالی بیش بخواهد گشت که مجدوریم حتی معلین واهم از خارجه داستخدام در کنترات کنیم آموقت وای برمان و فغان از خارجه داستخدام در کنترات کنیم آموقت وای برمان و فغان از حور کار به دمان

آقای بهدشمه آگر دوست هار شعادت این ملت تیره اختر واین خوم شوردخت هستید آگر طالب خیر وخوس این فرزودوم میاند. مایشی دو تر میم خرابی های حاضره و وقع تواقعی زیدگی نمروزی مکوشید خرابی دیگر اس است و حالا چندی هم اوقات خوبش را مصووف اصلاحات نمائیم

(ترحواالحات ولم تساك له لكاها أن المدتة لا المرى على البس) منا كه خوده بداله الزابن بياتها دائة اكتون خيلي عاكره ولي نظر مملكتة (كي شوددريا اله بورسك مجل) جز الدنامي وصاحت ساحة

ارُحیف و مبلها تیکه در موقوفات آن معمل می آید قویا جلو گیری کرد دا هم. این مبارس ارحالت بهت وجمود کنون خارج گته و همه سالبانه بك عدم اشخاص تربت شده و مدن الاخلاق از آن ها خارج گردد

ابن بود نظریات این بنده راجع بمدارس قدیمهٔ ایرانی در آهیرش در خصوص موسیقی وآواز ونیانر وسینما وآزادی زنها وآهیرش ا مردها که آخوندها را مخل دانستهاید اینموضوعی جماگاه وانها مربوط مما بحن فیه کیت واهیداست در مقالات دیگری در این زمینه محت وندقیق نموده طور صربح افادهٔ مرام نمایم طرفدار اصلاح ممارس قدیمه (۲-ج-ژ)

(فرآن)که کناب آسمی و مدهنی و (احبار) که معالم دین و آلینی است و قسمتی از علوم ضروریه و خبلی از علوم اهیه بلسان عربه است و و قوف محقایق آنها هم موقوف بردانستن موازین عربه است یسی برای استکناف معالمی آن از مانی الفاط محمیل علوم عربه لارم و نیز زبان عرفی امروزه ما هم معزوج العاظم به است که نعزیه آن دراعلی درجهٔ متقت و زحمت است و عادات و مقدس الفاط مخصوصهٔ در معانی و حقایق معینه جمل فرموده که تحقیق آمحقایق توقف دارد مر همان الفاظ توقیقیه و آن الفاط مجمولاد، بر آن حقایق بینم ماند مقد نکاح طلاق بیم مجمولاد، بر آن حقایق بینم داند می داند می داند بینم ماند مقد نکاح طلاق بیم مجمولاد، بر آن حقایق بینم داند می دانستن لسان عربی از هم السانی مینی از هم السانی مینی از هم السانی شری کلیه عقود و ایقاعات بیس دانستن السان عربی از هم السانی شری کلیه عقود و ایقاعات بیس دانستن السان عربی از هم السانی

دبكرى بسردانه بنى أمروزه چطود مبتوان اقدام چنين كارى كرد أين همان مدارس است كه نفول خود جنانعالى نومندكان نزرك فلاحه ادباء شعراء و دا لاحرد اشخاص فوق الدده أو آنها بسرون آمده آبد افتخارات ودغام عالبه كه نعيب فيلوف بزرك املام ادام ابررشه انبلى گردهه دربيرة تحميلات امام الشعراء شبخ صعدى شيرازى دو متدرسة نظامية بغداه صورت كرفت حتى درهمين اواخر اشخاص مزرك نظيم، امام شيح محمد عبده كانب كبير سبد معطى لطي المنقلوطي لمام صعده موبلحق داعر ماهر يارودى كنفيطي المنقلوطي لمام محمد موبلحق داعر ماهر يارودى كنفيطي الموزراء سائق اجتماعي و باالاخره معد وغادول المناه وليس الموزراء سائق مس از همان اشخاصي هستند كه از كنج جامم الارهر مسر بدرون آمده و درحده ميد جمال الدين كبرقدمتي ارتحميلات جود را باندام رسايدة حكومت سيد جمال الدين كبرقدمتي ارتحميلات خود را باندام رسايدنة حكومت سيد جمال الدين كبرقدمتي ارتحميلات خود را باندام رسايدندة حكومت سيد جمال الدين كبرقدمتي ارتحميلات خود را باندام رسايدندة حكومت سالم عدد و هزاد جنبه

(تفریبا نصف مودجهٔ معارف ایران) بیکی ازمداوس قدیمه موسوم . به دارالطوم معسری) نامیه میکند جامع الازهر و دو مصرف الدوید و صالحیه مبالغ هنگفتی در سال ازمولت دریافت و درنملیم و تربیت طلاب مصری عصروف میدارد

ده به این است که ایسن قبیل مدارس تنها متحصر بحصر ایست بلکه در تمام ممالک عالم اسلامی بوده وخواهد بود فقط چیزی وا که ما باید به اولیای دولت علبه اسران علمای اعلام اخطاب کنیم این است که مدارس قدیمه را تحت کنیم این است که مدارس قدیمه را تحت کنیم این است که مدارس قدیمه را تحت کنیم این مصارف در آورده ومطابق اسولی که در مصر مجری است

و این سرای حمط فومیت وسیطرة سلطنت ایراست امل دنیا

اهل عنيا به [٥ ٠ ٠ ٥] زمان مختلف حرف حير مد (دکشر راس) ساكنين زمين

در میان ساکنین بزمین (۴۰۹٤) لغت است که داو تکام میکنند و هر۳ إنفير ، آماها يك نفر بعربي متكلم احث جه هات دارد كه ر ۱۹ مرف نظیر تموده وروی همین یکی بصرف می آلید العاظ ولغات عربيه هر بسياري أز مِباحث طبيعيه در السه حدرحه متداول أست الميانية ورغال كالماعلمي آابها لعاط عارده معروف ومعمول ست كر اهت عرب سسود هرآبته لفات اهل اسياسا قاسر و كولاء مود و مثل سابق نام ونشائي أز بسياري مستحد ثات دود اگرعربها ببودندسیاری بازجارت اوعلوم مصوداود (مقتطف)

قيمو مبت و ولايت

مُرد اسر زن ودر علت حق البمومت و ولابت واللط دارد (اول) مرائ مزيتي كه دراوهمت ازكماني عقل وحسن تدبير ور ادني قوب دراعمال وطاعات واقامة شعاير وجهاد وقبول شهادات در همة المور وهوسيب أزارت وغيرنااك ومهنين جعات وعيرهامردان شؤت وأمامت وولايت مخموس شدم أند (دريم) براي وجُونُ الفاق وداهن مهر با آنكه فالدة لكاح بين مردوزن مشترك ست قواه تعالى (ارجال قوامون على الند ع) [ساء]

النزم وأهم وفابدة أنستشراست فبرضا كه أداراني ابن نمزايا وهر حجاسي عنم ُ بيوه ژبال فارسي وجحاني مرعومي لداشتُ :االفاظ مألومة مستعمله عرابه وا كدامروز اغلب سكركوبان سعالوالها آئنا همتند بالفاظ فديمة ممنهجة محوسه كه سالعامتروك مانده و از ادهان دورشه، تبدیل شود درهرملنی که زمان آن ترقیکند علامي أرنقامل له وتدر لآن علامت بعشى آن ملت المت اولين كوشش عالين يبراي اصمحلال معلومين همان تقبيم أزمان آنها بوده است كه آ كار ملبت وقوميت آنها را هم معو وبالودنما بند ـ يس الهدري ١١١٠ وحصر أن أرعد لل منعاث عاليل أر مهمتر بي وطالف مدم ت روطن برسش ومل انسابت است

دىروز كە زان ما را ملمات وكلمات خارجه آشناسودند مثل وايس - حوسيه. يترسل - أرشيو. شود. ير توفودي هنز. فور مل مودجه الدكااوز. كارتون كارديستال أراباس زاكاني سربوزطال و ختبي المارفات رسمية را بهمرسي و شوار. "و بالرد. و مليو وووا و ديديد كه همه رّا مصول داشتيم و نحائ آيها كمات رّبان اسلاميرباوظلي ابراأي نكار نرفام بأرمع كرديم أمروز اصل عربت وثرت ور رر ا از بع "مخواهند" لكنند آا، فن (اميراشو) بماندريس ودايلماللي عما ياد من دهند أ تكاء ميكويتدكه يكوانيم ودروور نامة هم باوبسيم كه (اسلام زبان شارد) ماهم ميكوئيم اسلام أزبان تعارد - ولى مسلم رُبان دارد آلعم عرام است البرائي زبان هارد آن هم فارسی است بزبراکه آل در ی تعلیم و تعلم کبش وآ ثبن چرا كه "معرفت" قواعد اسلاميه الموقوف القائشين قواعد عبربيه است

"نتسه و سداست

مختد رک ا ۱۰۰۰ مسحد اعظیر . قرم و میاست دارد کرمور نیکه نترمد که زائد مرد برزن حق تنبیه و میاست دارد کرمور نیکه نترمد که زائد ناشره كردد أول زنرا موعظه وصبحت وأندوق عمايد أكرييدم فت مهار مهاعتناته كند هرآيته مقيدتكت اورا مزند ولي مطوريكه استخوان اونشكند أواللاني تخاقون نشوزهن فمظوهن واهجروهن ول المساحم و اسرنوه مان اطملكم علا تمواعله نسيلا (د.م) چه زن وأه مازار : كبره نزت الا تو الا تو فرخاله بنشين چه زن چون ژن در اسلام مقبد بمعاف و حصاب وعدم آزادی مطلقه احت در مقابل آن واجب النفقة مرداست وازامراي ا بتكه زن ماون وشريك مردباشه سراي تحصيل مميشت وحفظ نظام خانه زنرا مطيم مرد بايد داست

زن و اطاعت

عرق طبعی ونفسی حیامهٔ محاوعتصر رن وحرد ادت میآمدکه قوای رن مساوی با قوای مود بست عقل وادراك مرد بیدتر از زن است وحسهيجان بالعكس درطبعزن ليفتراست فيلموف (برودون) در کناب حودمیگو بد اطور یکه عفل ون صعیف امر او عفل مبر د ست و جد ش هم كوچكتر ازوجدان مرداست آنجه را كهمغل مردبه حسن وقبح او حکم میکند عین آن نیست که عقل زائب بحسن و قبح او حكم ميكند يدنى عقل زن محد كمال بيت همينه عنص زن در جنب عدالت در طرف افراط و تفريط است و هيجوقت

به الساوئ و الوارن حقوق ميل بهاره امتبارات شخصي را بيفتر برستش عبكند وعمل سدالك را در حق خود كار مشكلي میداند عدالت و طبیعت هر دور حکم میکنند که رن ،اید در دائرة حكم و أطاعف مرد باشد

﴿ علائم ظعور ﴾

قال النبي صلى الله عليه و آله (سيأتي زمان على أمنى تحل الهمالمروبة والرهبانية وان تلدالمرثة حيّة خبر من ان تلدالوك)

و سعدي ب

زنان دار هار ای مسرد هوشیار حیاله ا کر وقت ولادت مارزایند ازاین بهترینتردیك خردمند رای که فرزندان نا هموار زایند

﴿ ظعور فسق ﴾

(اذا رايت الفق قد ظهر واكنمي الرجال، بالرجال و النساء االساء و علت الفروج على السروج) چون به بیشی که فسق شیوع بابد و میردان با مردان و زاان ازنان أستمقاع نمایتد و زنان اسب سواری کنند

﴿ زَانَ حَقُوقَ طَلَبِ ﴾

و (وابت النباء بتخذون المجالس كما بتخدما الرجال) ٠٠٠ بيني كهزدان هم مانده مردان انخاذ مجالي كنند وانجمن دائنه باشند (وادت لحقوق النباء) و زنان را حق براي دهند _ ماملات لى المتحوت (7) مسرهات الى اللدات (۲) مستحالات للمحرمات (۸) . في جعنم عاحلات إلى الدات (۹) (كافي)

مرم م بعدر آحم للموجان، كه معترس زورته است زوني بمداخو اهتمشمكه م ان اوساف حو هدد ،ود (۱) گذاده، زاورت ان (۲) انجاوز المدكاب حدود المايش دونده كان وشعالته مرسان (٤) خارج شوندگان اردين (٥) داخلا هوندگان درفت (٦) ميل كننده كان مسوى شهرات (٧) شناب كنندهكان سوى لدنها (٨) حالا ل المُدُومُكَانَ مَجْمِرُ مَاتَ (٩) و عَلَ شُولُده ومَجَلَد مَاتِدُه ورحونم م حضرات الرآتية عشر داده "كه در دورة آحر الرمان كه مدرس دوره است تردان في حجاف اشترانك ترداراي حدال الدكوره كبرده این احداد معجدز، شعار ویش کو نبهای کر امت هار که بکهر او وسيعه وجهل وشش سال. قبل يبشواي اسلام مسلمين را اخبار والعال فرموهم كه إكر به يبنى وووكار جسن وجمان ديد بو الحدر اش كه حدار بديداب الدورج را إراده تموه كهيد اين أمورج الاعدرابد وملتمت باش كويا أهل آن دورم همعة بدير ساشي ومهر خلاف أنها بأشي كه الكرر عدايي براهل آن دوره إغازل شوورتو ايمن از عدابيرباشي مبلم است ، کید درزمان اخدار به این امور برتیب زنان مبلمین برغيرن معهوم إمزخيرها بوهم قائها اسلام براي صوم جسلوين ويش ستم مبضرماید که همه باخبر باشتد بر واگر هرماش که هارف تناريخ است رجوع شاريخ خود لمايّد مسلماً وسم زنان دوره ١٣٤٦ جال قمل، مراین درا بعلاف رحالیه یخو لعد دید. به این است میمای مدر ولدم که اوحال بده دوی ودین وآبد، آ قدامت پاشاههش

مثل اینکه قیمتی از زبان راریسی و لغین شروع بانجاد مجلس سوهاند که خودرا داخل سایند و حق رای داشته باشند

اكثريت زنان

(ورابت النساء قد كثر) ومه مبنى كه زنان أكثرَبت بالنَّذَ غلبة برملك وسيّاسّت

(وَرَايِتَ انسَاء قَدَعُلِينَ عَلَى المِلْكُ وَعَلَى كَلَّ المَّرِ) وَ لَهُ بِيشَى كَهُ وَالْ الْمِلْ عَالَ الْمِلْدِ وَرَالْ وَالْ الْمِلْدِ وَرَالْ وَاللَّهِ عَالَ الْمِلْدِ وَرَالْ وَاللَّهُ عَالَ الْمِلْدُ عَالَ الْمِلْدُ وَرَالْ وَرَالْ وَاللَّهُ عَالَ الْمِلْدُ وَاللَّهُ عَالَى الْمِلْدُ وَاللَّهُ عَالَى الْمِلْدُ وَاللَّهُ عَالَى الْمِلْدُ وَاللَّهُ وَاللَّهُ عَالَى الْمِلْدُ وَاللَّهُ وَاللَّهُ وَاللَّهُ عَالَى اللَّهُ عَالَى الْمُلْدُ وَاللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ وَاللَّهُ وَاللّهُ وَاللَّهُ وَاللَّالِي اللَّهُ وَاللَّهُ وَاللَّالَّالِمُولَا لَلَّالَّاللَّالَالُ

مساعدت مردان زنان را برفسق

(ورابث اکثرالنامن وخبر آبت من ساعدالنداء علی قدیمن) وبه بهنیکه سیاری از مردم وسینتر بن خانه راده ها زنانرا نفسی وادارند د نرورج سابند

لاورد كا مدح فرنعا به فرنا

(وکان الزنان متدح به النساء) وزنان درزناکاری ستایش مواهد که انجه خیان درنان وزنان و ایده در اید که وای میستاید

در بد ترین زمان

روى الاصم ابن ببانه هن اهير المؤمنين سلام الله عليه قال سمعته شول قال رسول الله سلى الله عليه وآله (تظهر في آخر الزمان واقتراب الساعه وهو شر الازمنية نسوة كاشفات (١) عاديات (١) من رجات (١) في الفتن وا خلات (٥) من رجات (٤) في الفتن وا خلات (٥)

(سقراط)

(مقراط مزنی که زبنت میکرد که شماشای شهر رود کعت كبان من أين است كه شما شاي شهر نميمروي بلك ميروي كه شهر ترا تماشا كند (جاويمان خبره) (مثل)

كويند زعى ما شوهر خود منازعه تموه هرا كتاي منارعه مثوهر حود کفت (ای کدای قبر مشاق) شو همر ایمات ای بی انصاف دو صعش بمن كفتى كه العبجكدام فضير من نيست كدائي وظفر من ازخدا است وضيير أو الت وقرماقي من أو شما أست كه زياميده

علل تقضير زنان بدعمل

چمری که سوان وا هر ورطهٔ صحفاً میاندارد فداد طامات اجتماعی وهداد اخلاق است كه بموازمن اللام نطابق ندارد كه مامت تزييد رن دد مدل ميشود وموجب شرمساري وسير العكندكي مبكير دد وعلة العلل آنها جدد چيراست (اول) فقير ومكتب عمومياست (٢) مديرها جرابها شأهل واقمی (۴) آوایش وخود ساری زمها (٤) تحمل بیرسی حوانها (٥) تكلفات قوق لفلاقه كه دررسوم زيادو تي وعقد عروسي موخوداست (٩) شيرة تمانشن يمره، وماهرها هر الأهل ارلادها رشابت آنهارا (٧) خوص زانهای مردها زمعازا قاصفه خیسازد (٨) زن خواستن «براي تنوّل (وان كنتم غراه بمنحمالة عن فقله) وافر اموش مینمایند (۹) تعدد روحات برای دردان می استطاعت (وان حقتم الاتعملوا مواحمة) را ارتظرمحن ميمرمايند (١٠)

أزحال ونان ياريس ولتعن وسابر اروب وآسيا مطابق حال كنور حسر ميدهد ماكه خسر داريم تاجاد بايد أزدعوت مروجين أخلاز بكوهيمة أرويا باحذر باشيم آنانكه خيبر تداريد خود داند بالاموسدن از ما كعنناست وابلاغ

س آهیمه شرطبلاغ استماتومیکویم نوخواه از سحتم پند کیروخوامملار (باز مم)

مازهم آبا ممكن استكه مردان ماعدرت وماشترف باشتبدن وخواندن ابن آبات شبرخه واحادبت منيفه وحكابات طبرخه زنان هودر آرايش كرف معطن سوهم به مجامع وجياباتها غرمتند اكرجه خيلي ها تقسيري تعاشته وببجاره أند جراكه ببراي زمها شان قدرت واستطاعت، خبريد السباب و ألات آوايش عهاريد ولي و رجه ي الها هشكام ميرون وفان الزخاله ره (مد) تبام تودز در كيش ما جبت أير ومعمور خانه من آينك ومبرط فيجاره الزكثرت السرديكي وميم قطبية المروزي، جرات الدازد كه - از زن خود يرمش تهايد که کچا امودی و از گجاه آوردی زیزال که ازن فوری چیره شد. ومامرد دد حرقى ومنجز به عنده والاخبره حق به زن سيدهد ومرة بيجارة فلك وحد . . را قبول "بيوهه" وهبائي هم خيدهد

(ديوث)

همه میدانند و در وساله های صابه هم توشته است که هر کی واضي عاشه وق او بزائ كره ومعطر كوچه و مار او بروه حبوث است

سلامدر سلام سدق که پده مدهد و دین وحدن حدین شدع و آئین پشمارهبردند وعلماء اعلام که میروج الإحکام مودیاند درتیم انسار و آمد ر رحمه مرد ورن در توجه و درار را می دون در خدی در حاحت و صروره میم مدیمودند چه رسد بحده ی دیگر حتی در احده ع سوان درعید کاه ها و مساحد و مجالسیلاه موجب شر کردن بدر دان و مطابق فی د دود تهی میمرمودند امیرور چسورشده به به مدیدا میمود و محدت و عصدت و عصدت و عصدت و دون بردان درد در دون همی میمرمودند امیرور چسورشده به به مدیدا میمود دون بردان و مطابق درد به دون سیطان قدمی در ای و س شیر فت و عصدت و عطرمت و دون بردید و دون بردید و دون بردید و دون در بردید و دون بردید دون بردید و دون ب

قلت مز أوجت

دانشمندان او ویا دیر و دان است که از کمادی مارا و میر او جهتوه یقی حوالان ارجبرد و رق مهامراد شکایت میکند مخصوص مداوجیک سی املی این تماید فؤت گرفته اخیراً بکی ر محلات اسمایه ارجواسدکان حودته سه ابرده ایه آراء جودرا در س مساله حدی اطهار به بند حوالهای متمددی مدورسید می حداد بای و حوالها و دوالها

دوشته ست که علت احتداب و رهبر او حت گرای در تنجور به ی مراشمی و کالاه می فتدان در ده و لدیه ی شاک و مداست که فوی آه ده گرای آماه میشود حاصه که مندی هم مده شومی شده و دید در به ید در به یک در

وگری طعار و شنه ست که رآن جهد حر در روح در رو که درجود قدرت فاقی دری حدو گدری در و بوشدن سه یو اوناه که تاه لای را بو ست و سامه و که روه روه عردان و برهاه ست سراعاد و دیگری گفته ست می رآن جهت ران میگارم که سدار در ای درس فامان و برحمتنی الاحرم الای آنی خد شده و آخم الامر درسها میمانم درحالیکه دیهار فشر و بدخیشی شده تروت و قوای جوانی حود در اه آنها صارف سوده م

یکی اردختره جواب داده ست دواسطهٔ تنافزی و داریهای بدین و سایر حرکاتیکه جو دان درباد شکاه سوده و کیآباتیکه مرددان خاری میسه بند طوری صرا ازآن مشمر کردد که آوتیرس فتاهل دروام آیجه اورماشوشی متنفر شدهام

دختری دیگرنصور سوده است که مواسطهٔ متمول شدن را ان در دارات و دو اثر که مالعدیم آنهار در ریدگی مستقل و بی سار نرده از رثیس که عالماً تندخو مودد و مهانه های بیجا بیدپرد با حرکات رشت و ایسمد و حود از ویرماده دیدرت افته ای (موساهٔ بران شد را ۲۳۷۷سار ۱۱)

خود مثولف

به نصی ر پی مدان کاست عرب یقاد کرده رده چر چارهان

(قانون زواج)

يكو أز قواسن شريعت محدديه فانون زواج است ابن قامون دراین شریعت مقدس بنموی ملحوط شده که ای بنادود عدم أن قواعد وقوالبمش درمقام أحيراه درآيد عالم اسلاميت ماكدردة جديدي ازسمادت الديه را نابل حوامد شد دبات اسلام اولا مرتبة رار در عالم اجتماع وحقوق متأخر از مرد ممين كرده چه مچه محمد خدفت وطميعت فيمز هرهرجة هويم المدمها متدارات ابن جنس لعدم سلة ضمم مراح ودعادبت طبع و دعت حاسه سيتوالد فرايل ممركه وميدان تمش ورادكاني بامره همتبرهاهم ۱ . که در کلیهٔ حقوق جنس زیر ا ، امر دای همتر از و کرمان کرده اند وابن عاليرا بست باقتصامات درامور حياتيه فيماين ورن ومرد مشاع خوال تموده الله من خطا كرده وخوال آلكه سشرات اس عد بد خدمتی اسالم السائبت عوده ماشند مبتوان کوت که د سعمة مزركي هوحمباوه تسن مشربه أزاين مفشورات أحداث كرهواه أنن عطلت الزمركات البرقيات موغ وفدون طبعية تادرجة سرحد فطم. ويقين رسيده كه رن در جميم مر انب وجوديه ار ه د كمي دارد وهبجك لمبتوالد درامام حفوق ناميره همورون دهد مكر ألكه قدم از فالره فطرت ووظيمة طبعية حود البرون كداوه سبية بشربه أرا يك مبرقيه محو وبابوه ساره

شریدی منفیده ازروی همین ملاحدات مدر در ورد درمال اجتماع و دراند مشراله و دراند داخله فرخل الموده المشوالة مورات دراند المرد ومردو

سیدوید امکر بشیده اید که مقدی اسلام فرسوده ("هن تیزوی فقد احرز اسف دیشه فعلیه استهاه الاسن ا) بر است نخب دیگر فقد احرز اسف دیشه فعلیه استهاه الاسن ا) بر است نخبی دیگر واز همه حوال متفق شنیدم کاها کاشت روز گفران وروان زااد اداریم که طاقت جرم طعیه داشه آبادتیم خود مان امداخلای زمانی را کهمیگیریم از ما بداخلاق ایر از خانه بنیرون آرو اخبال کرد بیمبرد اینکه مخواهیم آباد ا منع کنیم در آبان گوته وارد فوری ازان دم درب خابه حاصر و مار حاسد به در این گوته وارد منت میرد ازان دم درب خابه حاصر و مار حاسد به در این گوته وان فوری ازان دم درب خابه حاصر و مار حاسد به درب مرجور منت میرد محکوم و مقاول آزوا ای بیم آنی تحقیقات زن هنوان فرقیف میماند میرد خواهی مخواهی بیم آنی تحقیقات زن هنوان و میرده و از احظام الهی هم مجری تر برای نداشتن جرم و کامنی مسطر در و بیمه بایدداد و و از احظام الهی هم مجری تر برای نداشتن جرم و کامنی مسطر در و بیمت بنقد اصلح عدم او دواج است

کر ولایت این و مکسر این و اینش توجمان مد از این شکر رجوه و هرکس برود ایم نیان

(سبنب عزوبة)

و قمای شهوت رهبوای سمین شده (خلق لحکم من اسکم ارواحاً لتکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحد ه) الله محدت و مودت بین بن دوجنس از کشر هده گونه اسباب خوقبختی و کامرایی هبان اجتماعیه را مهیا ساخته هر کدام از آنها با ندازه استعداد فطری و قاطیت طبیعی نسبت ممرکز خودشان حصه رحو ح و سروه بات اجتماعیه را آماده و قراهم میسازد

را شجا یك لطیفه و دقیقهٔ دیگر میتوانیم پهروریم که بهمین دهت که یکی از نتایج عمدهٔ زواج محبت و در نبی سن مرندهٔ رس در مرد است نقدهای آن دارد که در امثال در مرد کند که تای اثنین مرد است نقدهای آن دارد که در امثال اقتحادات مرد مداخله نکند چه ایکه قانون [غزاجم فی الحبات] سلف ضراح زنان همیشه مردا برا مقیم داشته نیجهٔ مطلوبه که درستی بین این در طفقه از مدر نیرای سمادت هیئهٔ جامعه است بالطبیعه آن میان در میخیرد

زيرا رقات دراهان و نموق خواهی که با خاك و كل اسان معزوج وعجین است چکونه میكدارد که زبان دراهمال حبائیه مغزوج وعجین است چکونه میكدارد که زبان دراهمال حبائیه آن ضعف صراح فایق کشته یا هم ترازو شوند ودر ابنصورت تبجه جز تباغن چیزی دیگر نتواده شد دبالاخره از ملاحظه فواینیکه شریعه محمدیه برای زبان عمین فرموده میفهمیم که تماهش و فایق علم و فلیغه و فنون صحیحه معقوله است والبقه چینفانونی فایل نسخ تخواهد بود آ تنصیل درمقام رجوع بکنات (المرقة التالیم) دود

سيآت اقتران نا مشروع

داخل شدن درافتران نامشروع همین سی که به امرانی مسربه کرفتار وده ظه فسل دچار میشوند نقول [آواره] در [کیف العبل] برای که سری کشت معادن ، دست آوردن سبره به فرون جهد و وسمهٔ معاوف جود هی محسنه وار چه کار ۱۹ سترعیات وارد در اسر در درس سر در در اس کشم نی ایما مود که خون افسرده مدرس بر دن کشم نی ایما مود که خون افسرده امرور ایما دروش آده و همه جسر حود را بتوانشد حفظ کشد امرور اسد حفظ وصل و مدام فروت را در این نیز رفتی مود دامرور مدر از استکار دست و احسال شروت و کاهنی درحقوق و حفظ وطن ورد تاره برورد تاره استکار دست و احسال شروت و کاهنی درحقوق و حفظ وطن ورد تاره الها است

این برای آید کام یا جاختمان زن غیر از مرداست هیوای ادار شدیدست و ایجنمان زن غیر از مرداست هیوای ادار شدیدست و ایجنمان زندن کامل بشده و در جور تیکه است می حد خواهد بود حال زنایز ایران وهند و و و با این حال آیامی تواند جوانان ایرانشهر و فرلکی ثبان جنبوقیت با این حال آیامی تواند جوانان ایرانشهر و فرلکی ثبان جنبوقیت

را انکار و باره مسر و تا والل فی مدرك متعلق و مشت شو با آمر ازمخافیتعقل وام از سؤ ندستر وای از صعف مین و حمد ات

اصل طلاق ولزوم آن

رای رفواس در مت محمدته قانون طلاق است که چه ر و وي دوشر بعث موسوده مقرر أست ودوشير بعث مديده مراي حمده مه جدد اس المان مالاحطائيكه از خصوصيات و اعدت آل د شريبت أملام شده بتحويكه إصلاح هبئت أجساعيه شدورهيج شمريمش اللده چه آنکه طلاق في حد دا ، حالي از مدر د مهيئه مشرمه بيست ولي جون عدم وقوعش اسر معلوم ميشود الماشر مت معدس اسلام آمها مقواعد وقوانيان يوهانيهم كه با مبراهات أن ميرانية رسلا حيت سرفه را حايز كرديدم. است جهه إ تكهمدم توافق با يهوم احلاق متزاوجين لاعلاج اجراى طالافهرا استده مبنمايه لل هركدام دركمال حبربت وآزادي بمد از طلاق جعني یری حود آمده مبارده و یکامرانی امرار زندگ بی نمایند ریس در بسورت اجدر درافاء زوجيت جداميه ردر ارويا الرسم دراي مرسوم ست اسماب همه کونه خفارت ویدنور امری دند و حال قراهم مي يمايد

روالي حود فقر جيمي و دريال وعملاء در رويا باعث شده الله اله بوسيلح رابزوي بالان جود الجيانا بهن اليراني وابطالي درجه سال بوسيلح رابزوي بالان جود ارسما شده و وطهرا حكومت بير ندديق كرديد، بايلان جود اركب و الكان نوسها شده و وطهرا حكومت بير ندديق كرديد، الكوجه و رجان ركب و الكان نوسها الكرجه

خودشان ۱۱۰ گاهی دربیرده طلاق می گفتند. وایی چیون آوقوع طلاق ارا آز وظایف رجال کنیسه هیداسد ادا بز حکوماتخود ابواب اعتراسات گشودند

وچنانچه معترضین بر قانون طلاق بهر انداره شرور و معامد سرای وقوعش تعور گذشه مانند اعلت و تغریق غایلاتواولاد وعدره بالرار نقطة بطرومالاحطة اخلاق وعادات اجتماعات بشهريه معلوم مبدود كه عبثت أجنماعية از وقوع أن مي لباز فعواهد مولاً چه آنکه ایسا میشود که عدم وقوعش احبانا ایرات همه كونة فداد ز ختلال را در تقابلة اعتر موجب كردة اشربست اسلام مرا طلاق ارا در عمل مرافث الرابط ارفوالين مقرره فاعده كه المراعات أن شودكافل وشاس عدم الكثيار وتكرارش خواهد بود وبإبر معازوفوع طلاق رشئه ازدواج لبان متزاوجين اساسا منقطم مقداخته که در اصلب صورتی خیلی شباهت ادار به اقدر واشتی معمولي كه هرميان فازدم شبط متداول است بعنامجة از ملاخظة الواع أن بخدوس طلاق رجمي محوني معلوم مبشود ونبر دراسل وفوعش اشرايطي هلحوظ داشته كه عمردمان متوسط الاخلاق از حبث تهديب وعدم تهذيب كمتر منادرت وتشريع هر ايقاع طلاقم بكتند یکی از شرایط طلاق در شریعت اسلام آنکه باید، در ظهر تیر مواقعه بائت يعنى خلو ازحيش وحمول طهارت شزعيه والثناء آن طهر به آن ژن مساجمه نکرد باشد تدبهی است که شرع اسلام هر الفنين أبن قاعدة شخصيه أل ملاحظة وجاء الفت بين متنزاوجين سرف مظر، فترجوه مجه ألكه سرد مطاز إسداعهد

مساحمه مواسعة حمس و رفع مالع العصول طهارات طامه الى مبل بمساجعت فعواهد ماند و داهديمه حواهن مساحمت وجد ألمت جديدي خواهد شد كه غالبا وشته مقطوعة معمت را بهم متعل مينجايد واللفرش اكر دوهمين طهر مضاجحت دادوه مدة محبت دريمزاجش متهج نگردد ثاشهر دگر ديد المت مدرود جدآنكه بمجردماجمت از بيموجد آن شراط وق، در از اردع طلاق ممتوع است

اگر ما بخواهم در ابن مقام فلسمه و «لاحده» و راه دارع اسلام در اجراه واندانی فانون طلاق فرمودهٔ بگان بگان درات اسلام ما تیمهٔ رئین محتری اموجی ملال خواهد دود (الاسلام تساره ۲ اسال آول)

طلاق ولزوم آن

اسلام المش بعلاج عامه و حفظ نظام قانون اجتماعية طلاق والم نشريع في بوده الملاق ازالة فيد إنكاح وحل عقد زواج و تبرك آست وطلاق فقط مخصوص به اسلام بست المحكة در اغل امم يوالعجم ودم كما إيتكه بامروزه نيمز درفيم مسلمين ما طلاق موجود است جش هر اروبا إكر جه بتنبير اسم و يرس وشروط ناشد وهبئت اجتماعيه وا درسورت فقر ويريشاني و نبودن مجبت وبدعة زندگاني و تنفر از بداخلاقي بين زوج و زوجه ناچار ار وجود طلاق وقاعدة فراق است جنانچه امروزه آنان كه قانون ما طلاق و راكون آنها نبوده بنازه كي به منافع و مالح آنجي برده و افتاس از اسلام نموده طلاق و امروزه آنان كه قانون علياس از اسلام نموده طلاق و امروزه از جملة قو الين جاريه شدرده و مجان و دفر و دفر و نمر در نموده ادد فراسه ايطالي بلزيك ژومن مجان و دل قبول و مقرد نموده ادد فراسه ايطالي بلزيك ژومن

طلاق

رن ازهت جادارامراض کریهه و زوایح حکرهه از انتخاصات مانیده مایطه و مفرط درمماش و ممرض از شوهر استان د

الا صعب لهجار لفن حبيب فريب الدار الأزاجة الوطال فعال فحد المعارفين حبيب فرينها كمال الاتمال الاتمال من المارية المار

زن ومرد از مرای آن باشند ﴿﴾ که مل آ وبنز و مهرمان ماشند به من آ سودمام نه او خورسند ﴿﴾ زحمت ما و خوبشن مبند قا نو ن

در سورت حثلاف رن و شوهر وتدس احلاق طرفین و نامسر اسام قدما من و دوام برع و عدم مخال اسلاح و دامه آن ب با باید دو م دشته باشد و پیمس حل افق الماه و حدام بدشد برای آنها و رای که آن بلائی ست ماه ی همهٔ الا باچنا پچه (مندی) در سیفه ماکنده و می دکدالد ایرانی ست ماه ی و عدوا که ما مرف میدانده بد

رن مفراهد ماهد بك الله ...

کته برا یشانی هو آ شههار
خواهی از باشی بمانه بهتبار
ذن که دارد مالکی نابد حکار
بند دانی ورد خود کن روز شا،
باید از بن حکندش اهکلنن
بد مری گر او باه از کنن
بسی آید در ملاح او طلان
آحکه دارد اشتموان کج مدا.
آحکه دارد اشتموان کج مدا.

گر کسی دا اعتل خاشد در جهان اسال زن ادمر مثل عبر العار راهل ظر و خاه گن زن اغتیار آز مودم ایس زمان نبا حکار معتصر بشو زمین جان حکاد گرکسی وا درد دیدان قد به بین خود، سری گر از زنی شد اتفان بیاره نبود جبر د وای الایران گی مدار گر نداری آنانا(۱) شوش فالوشل گر نداری آنانا(۱) شوش فالوشل

[۱] فاتي تعلمي مؤلف است

همسر تك

افعا مسلم کع (همسر) مسلمه بومسلمه کف و همسر مسلم است و سس حصرت رسول س مه [حويس] فرمود (ان الله قدوسع بالادلام من کان في الجاهلية شريفا وشهرف بالاسلام من في الجاهلية ونهما واعبر سالاسلام من خان في الحصاطبة ذلبلا) که در (کامی) مفسلا مذکور است بحا آنکه قرماید (فالنساس الدوم کلهم ابیعنهم واسودهموفرشیهم و عربیهم و عجبیهم من آدم وان آدم ه خلفهای من من ادم وان آدم ه خلفهای من من ادم وان آدم ه خلفهای من الدوم کلهم انهامه کار ان احسالهای الی غروجل بوم القیمه اطباعهم له و انقاهم)

هبر ازمانی بود که اهالی املىربزمين بنرماساکتين مشرق زمين

grand and an are

رای استخلاص ازز حدت زناشوشی باهنایسد توسل، طلاؤیهترین چیرتسلادت است

فوايد طلاق

حمع سده در مد قابدن باروجهان اووهالبان که اختلاط نامه و مدح مدد ده و حداد د هم واجب نمیدا شد پس چرا طلاق در آها دو به اودید دبیرود و مؤدت فلوی ا اخرای میگذیرد

وقوع طلاق

مسئلة طلاق كه اهم واقوى ادلة طروداران رفع خداد است أكر عار باحداثية خلاق در دؤل مصفاة عالم شود مماوم خواهد در ده راهداي وصع واشتاير فيون علاق در حيان رآن مال درور در و علاق در رواح واز ديالالت

(انولىتوى)

[سیم] آگره افزونم تشریع طلاق بود در صورت تشاجل تین زوجین و مده امکان اسلاح آن متحر بادورت دایمی وشاهل زندگای ادی میلود بود مگل طوحت باهده می در اسحا متحددین میحال دارند مگویند که حالات و تشاح بخی از عدم اختلاط زن و شوهتر افت قبل از مده اگر مدح بود که دختر و پستره قبل از عقد برای باعتمان تغیر باهم اختلاط قالمایند که طاع را خلاق هددیگر را بیار مایند نشر حرب شد که شدر طلاق در امام بیجازی متحده تعیر ایام میان را این دادی که اولا فا بدی تازای افته و میحال ادموده که به متحد قبل از دواج عقد بودن معلوم آید آلی نموده که به متلاط قبل از دواج عقد بودن معلوم آید آلی نمون که به خالات و با ماه بیش سدار زناشوایی معلوم نشود آلی کدام کسی است که شواند در مقام اختلاط و آلی نموده آلی کدام کسی است که شواند در مقام اختلاط و آلی با کمی است که شواند در مقام اختلاط اینیته بکیا

نبت نموده پس از اینکه درستهٔ قبلش فقط (۲۷۰) ورقهٔ طلاق
تبت شده مود ... که طلاق درهر عام دسرمت تام رو بازداداست
درهمین مملکت درسته (۱۸۸۷) بین همر [۵۰۵] دخس
بث عقدواقع میشد و درسته (۱۸۹۵) بینهر (۲۲۷) شخص بك عقدواقع
شده که ازدواج روی مقدان است و امروزه درمماکت (ماسادوزیت)
درهم (۲۱) عقد یك طلاق اواقع میشود

(روسلان)

در مملکت (روسلان) درمبر (۱۳) منبد شد ملاو (کونیکرت)

در مملکت (کرنکرت) در همر (۱۰) مقد بك طلاق (شیکاغو)

درمعد الشکاعو) درهم (۸) عقد من صلام و مع و شود ال ومعكمة شبكاعو درهر الت سائر (۴۵۰) ملاق حصائبه مامعد دا اينكه العالمي شبكاعو فريادتم الر (۲۴۰۰۰۰) بيستند

(بوستون)

(لوسن) میگوند درسته (۱۸۹۷) در (بوستون) سه روز متوالی محکمه معلو ازمرد وزن بوده وهمکی استدعای طلاق منتبودند درهنتهٔ اول (۷۵) طلاق وقوع بافت

ملامهٔ عمرانی (جیوم قریرو) یا (عدوه فر مرد) در مصاهٔ سنه [۱۸۹۵] از مجنهٔ لمجلات فد سوی مدوسد علام ۱۸۰ اندار

(کمان نکنند)

گدان مگنید که شیرغ طالاتی از سوء قائیر حجدات آست و لا هابستی در خارجه مثل آمنریکا وارویا طلاق طبح شاهد چرا که مرکز دی برده کی و آزامی برنان محمدان باقطار است و حال آمکه در آسماها روز بروز طلاق درسو و آزدهاه است

[ارميرم]

درصلکت (الوهموم) از منالك منحد محکمه نوشته (۲۸۹۵) (۲۲۱۹۸) زراج ثبت سوده كه همان خال در آن زراجیم (۲۲۱۹۸) طلاق واقع شد سیمر [۲۹۰] رواح دارای ملاخلاق وده ردرسنهٔ (۲۸۹۶) بعنی پس از ۲۹ سال عدد زراج را محکمه (۲۸۹۸) و ملاق را [۲۷۰۳] سجل سوده بعنی در هم (۲۸۹۸) زواج بك طلاق واقع قده

أومده طلاق برحب أحصاء منعيج فر همين مملكت در عترص در سال از معهل حود [١١٠٠٠] اساعه وعدد رواجدرعرس آن أمدت (٨٤٨٩٩) أعس أيداً تسوده

درهم شهری از شهره ای آمریکا واروپا موالع کرواجرو ۱۵ کتارات (مااسا شوار یکت)

(اوسوں) دوبہ نده متهور آسریکائی درمصلهٔ ۲۰ رمطه المحالات فراسوی درخصوص شہرش طلاقه، ٹیکه در آسریکا که مرکبرآرادی آست واقع شده تبعویسد باحکمهٔ ها درولات [ماشاشوریت) تر ولادائی متحدد (۱۹۴۴] ورقه طلاق درسته [۱۸۹۲] (برلن)

مربران فرسته (۱۹۹۰) (۱۹۹۰) طلاق، مهده (عرفار) چه میکویند آن کثرت طلاق حداثیات آن کثرت طلاق در مدالت حداثیات آن کثرت طلاق در مدالت مذکوره از سرای مودن حداب است و نازنان ایشان آزادی تدارید مکر اینکه بگویند که این طباسوفان آدون غام و اطلاع بوشه دد و آنده متعالی در و دروی

اسپانیا

مجمع ملی در رانی سولی عرصد لی معدادل سید در مدمونه صای اهباره و اول انتوری و در در اوی سالق ادر سیدید موده اند (قد اعتماره ۲ ۲ م ل ۲) سالتوری و در در سورت در معرد و ون از شروط حامیهٔ داشو آی شمر ده میشد در هیچ مرد و در ای قاملات باهد در میکار دید (دوروی)

(شركت بيمة طلاق)

مدتها است که درمهالک متعده (بیمه) های مختلفه مرای خراسی

میکند انبردیکی حدول عدم او را حند می و فص در او ده بواسطه این شکل از مدیشیکه ما با او هم آموشیم جداً فیاد نسب اقسمبکه امیکفرد روزی مگر براندایات نازه واقعه میشویم سرور برور مالان در الاد آمریکا و روبا در نرادد است (راه ست مقشین درسده علاج و جاره برآیشد (محلة احجلات ار سه)

منعر الماليغورنيا) ...

[ادون] سکوید در (کالفورایا) کویکی از مدالک منحد: امیرکائی است بموجب احصائیهٔ در سنه (۱۸۹۷) (۲۰۰۰) زواج واقع شد و (۲۶۱) طلاق بعنی در هر سه عقد یک طلاق واقع کردید

اما امروزه موجب اصائبه واطهار (لوسون) دره صد مده مدند طالای ازطرف زبان اهتدها میشود ویس از س حده میکودی نشر طلاق امروژ دافعی درجات مشغول سیرا ست وامر که سده مدهش و ترس دد است این است هشتاد طلاق ارصد که از طرف زنها درخواست میشود آبا برای ججاب است یا برای آراد مودن زبان سهامه کنده قدری تأمل تماید و طعرف داران مد حدید را حر و آگاه کند

(نيوبورك)

صلا در شهر ندوبورك أدر حراً [۸] سأعت بك طلاق واقع ميشود (العلم) توهر پس ر د نس و شاه کردن که هنی در به همه چه، تهیدست (سی نسیب وسی حق) از خود و خانه و خواسته الل سی مهره نماید [آینهٔ آئین مازدیستی]

(طلاق دراسلام)

الما اینکه دین اسلام اربرای طلاق قواعد وقوانین محکمه نهاه واس به عدم تبجاوز از آن قواعد داد مع ذالك در تقلیل طلاق سبرار قرمود که مباها طلاق زیاد واقع شود ومبردان بیجوده وسدون جهت وسبب زنان خودرا طلاق بگویند به حتی اینکه (مولی علیه البلام) بالای متسر قبرمود که چون بسبر من زن طلاق است اورا رن ندهید (قال علی علیه البلاه وجو نای است کاربروجو الحدن و مرجن مصلای) فقام البه حدن وقال سی و شادروجه و هو سن رسوب شور مر مدر امؤه درن نامت عدن وقال سی و شادروجه و مان (قافی)

و ریرای فرار از طالق طران چند مدن ۱۰ مود که جدی ام طلاق واقع شود

(اول) آنكه طالاق را مموس حود د من و ور مدشمرد ودرافلر مردمان مكروه قام داد چناچه حضرت رسول قرمود (وما من شیش امنی الحالی عز وجل من بیت بخرب فی الاسلام بالمفرقة بعثی الطلاق) (كامی) بازهم فرماید (اینش العلال الحالی الله مالاق) وحضرت صادق علیه السلام فرمود (انالة بعمب الدی و مصرت مادی فیه الطلاق ومنین شیشی اباض الی فه من العلاق)

حبريق، حفظ حبات ونكاهداوي اموال ودحاس ارصدمة سرقت وغرق وغيره تشكيل عافته أين أوقات تيز هر آسر مك ك الميسي سيمه محجة طلاق تاسيس شده أين شركت درميان خاله وادم هاليكه رن وشوهم باهم راء بميروند وحسن اعتزاج نداريد متعهد امر طلاق وانفسال معدود و یك ملبون دلار . سر مایه دارد یكی از و سين شركت طرز معاملة ابن كمياني را ابنطور بيان ميكند امروز درعالم متجاوز ازبك ملبون زن وشوهم همتند كه از زنا شوئي خودشان متنفرند . شوهبرها مسارف طلاق را مالاحطه سوده رضا مقنا مبدهند وبايك زندكاني تاخ عا كوار بسر ديبرند شرکت ما که آسایش خلق را درنظر کرفته درمه ل همتهٔ دو فرانك يراي طلاق (بيمه) برقرار داشته است مشتركين بيمه الدون آلکه خبرج وزحمتی برانها وأره شود باسداکرات و هناوی قانوني مجمورباشند ماهابت سعولت مبتوانات زمان خود وا طلاق گویند کلیهٔ امورات راجمهٔ مظلاق دردوایر رسمی و محاک نرعی احدی دو اهد عود

مرای ملل متمد نه قانون طلاق از احتیاجات مبرهه است مرای ملل مونتکبو)

(عيني ميتواند درموارد ذبل زن خودرا طلاق بكويد)

۱۰ سعهه در ده در ده ازی با ۱۱۰ و خواهر شوهبر ۲۰ سجههٔ نازائی و ژبا وحسد ۳۰ سعهه پر کوئی و دردی

(طلاق در کیشماز دیستی)

درکیش زردشتی اکر زن بدکار شود و بدیکری آمیرد داید

پس جاء ہو رہ ہو ت السلال دفر دت ارائی آجر ہے۔ که فرادر رطلاقی انشد

(سعد) آناه کودمهاند دهروج ارسیرونحش ده ده الرست رحلاق روحه و دخه ب و همچندی کاس آلرا بین د ت دارد که مردیک روح و دخه ده ها بد دیگری مه شرت بادید دد و رالات و امرات همدیگر صرف اطراک در ایند درای آنکه بینهما فراق دست نده در (شده) علی رده حرات و ادر زمات واقعهٔ بین میردم داشی از مدم اطلاع و الداستان همریک وظیفهٔ خوداست صبت که دیگری و آگر همریک حقدوق خودرا قبیت مدر حدد داد دارا راع و مع مدود همچنین است ادو ت و براع و حالاف س دن و شوهم چر که شارع اسلام برای هرکدم امداند و عمل کهند در دوده که کمر حقوق و حدود دوده که کمر حقوق و حدود در دوده که کمر حقوق و حدود خودرا در اینها و اقع مدود

نسبماندا علمه همورت امدا والع مسود (هند) برای آمکا وصل نصل دعل دغنه داشد وصل حصا گردد را هند) برای آمکا وصل نصل دغنه داشد وصل حضور عدار است چون دود هد عدل عالم حضور عدار است چون دود هد عدل عالم حضور ددار همانا طلاق شمویق حواهد ادا د وشد دم دیر رمی بحواهد تاحضو بید وهنگ حسور هم لاید سؤل ارعانه انفکاك خواهدشد وضمناً غیظ وغنب طرفین بر فرودخواهدآمد و سا که آندوه و عدل عات شقاق افهمیده واسلاح با بد فرودخواهدآمد و سا که آندوه و عدل عات شقاق افهمیده واسلاح با بد که معناج بطلاق ومشلا بدرد قراق تکردند واگر دهد و ایاده در درای و دمان و دمان

آ. د د. معنود که عسلمایی طالب رف،ی خدای عروجل واز عضب وسخط او درحدر داشد و درحال حتیار بدون علت و شرورتی اقدام بسرطالاق زوجهٔ خود عدادد ...

(درم) انکه شارع مفدس هنگام نیزاع و کمنگوی مین زوجین مر درم اسلاخ قیما دان اموده چنانچه فرموده (و انخفتم شفاق اینها فا مفتوا حکماً من اهله ان بریدا اصلاحاً موفق به درمودا ان افتح کان علیماً خبیرا)

آ ، زلیکه ،کارم احلاق او محاصل آدان حرار د ، د ، ، ،
 میشود صحه با زوج خود گذاگو وعاقبت بطلاق گشیده شود

رحموسیات آبا ممکن ست تاقیدی درقواعد و قوانین اسلام نمود (حاشارکلا)

اختبار طلاق بدست زن نيست

كمانيكه مطلم أزاوشاع واحوال أرويا ميباشند وجرابد ممتبرة آنجارا ارقبل (طمس) و (تان) وور معالمه میکنند بخوس ميدانند كه امروزه بواسطة عوائد وعادات قبيحه كعدرفرفة وان ارویا ازطرف آزادی ومطابق المثان مودن آبها که در حسب دیانت وروسقان ملايم و مساعد است متمكن شده ردتة ديانت كالوليك . بكه از مهقرن يشهر تقعقم وتأخر بود المروزه باز ازسراو سخوس شبوع ورواجي كرفته ومردم اروبا نوعاً أكر چه عقيدة قلبي و البرام جناسي مه ياب واحكام اولدارند ولي جولكه حمط و حرام عدر دا ووسهاى خودرا بالبن ديات مشر ميدانند مينو انند خودر مجدور دينند كه مذهب كانوليكم اختيار دمايتد وهراكام واعيان الفلاي أبجا بسيار بدكمانيكه مراحل زيدكاني داطي دراطير اف وحواب الاد مسرمه و دانده بداند كه اين رشته در اير ان بيزندر بجاشيوع خو احد بافت چر ا ١٠ فيد ي سيمالهات وترتبها تيكه امر وزمعر معلكت ماهممول شده و ميشود حصه باصدام مكاتب ومدارسيكه اجانب در دلاد ما مفتوح موده مد وهمچنس نیجهٔ این تحوهماشرت و اختلاطیکه ماین ارباب تمس أمروزيها واهل أرويا عملا مشهوداست جنز رسوخ عادبات وصد و اروب وانرجار مردم ازغريزه وطبيعت ابرانيت وشؤن اسلامیت جیسز دیگریبست از آنطرف دیانت اسلامیه که سالهای هرازاست درج التمردما بران فرووفته افتضاى أربير شد افتضاي ابوز تبرايسات

حداده سی سیاد لا سی در می داشت منفردا محفوط در در ان واقع ست در مع و بر حم خواهد داشت منفردا محفوط سحواهدست در در لا به حل بسیار کبر و المدار دشاه سمان در می محلوط ارهردر (لا بی حولاه ولایل هؤلاء) معمول وجای حواهد شد و روم اس مصدم و چره اس در حقایق دسته و شه و دار اسلامته که ل کشته از مهار سادر حقایق دسته و شه و دار دارد در مقتصی وقت و حوادت امر دری داشته دراه دیگیری مهارد (هرة لنجف) (جزو ۱۳ سال ۱)

طلاق بدست مرداست

چرا طلاق بدست مرداست زدرا که اطباء وعلماء ۱۵. ح سال کردهاند که زن بالطبیعه نفصانی درقوای دماغی او است و کند بی درسلاحزددگایی وعدا نباشد لذا اختیار طلاق ا دست جدیل حرملی دادن خط شد چه از هر وقت اجابی احواهد برا اغراء واعواء نماید یا خوداو همروقت مبلش در شوی دور در مرم زند و دربگری بیوهد و اساس زندگانی شوهر را بیرماد دهد ولاد حود و خود را رها نماید و بحدال دیگری د بد حو هد دود بی هر حکم متدین و متملنی میداند که زنرا شاستگی بی حتمار ساشد چه که زن ضعیف الوجدان و رقیفهٔ القلب و سریمهٔ التائیر و الانعال ست و معنی زدار داشد و برای و معنی زدار داشد که وجدان زن ضعیف تراز و جدان مامردان است خدر ضعف عقل او ازعقل ما و برای احلاق زن یک طبیعت خاصی است خدر از اخلاق و طبایع مامردان بی چیزی ا که زن حکم بحسن یا قبع آن داید محکودیه میرد

مغواهد دود سائر ایرا که محاوب و معاوب را این موافق باصواب تباشد

ودائرة الممارف دركتاب (الاسلام روح المدنية) گويد كه مرد در روز وفرة مدركة او بيشتراز زناست واما زن قوة مدنها او مستر و همد بردور است و حلماء وقالامه اسد في المدعفان وضعف اوادة زن نموده وشهادت داده اند و صاحبان وجدان وا مد هده بالمبان كافي است كه ميتكريم زنان عالمه ني وا كه صرف وقت نموده و درمكانب و اختلاط المردان بسر سرده چه نائيرات سريمه وضعف طبيمي و رفت د آها آشكار شده كه آكر احد هام شرحاهيم حر شره وي سؤد دكري بخواهد داشت

د لا اگر از مزار یکی به زصد یکی یادوانا زن چون مدرد دربر به سفات یدیدآبد و بااز مرد عافلتم بنظر رسد مدار و مالاك غالب است و همدر در دان راان اشار گا لطیقهٔ امیر مؤمنان علیه السلام ساست که رس ا تشده به (شاخهٔ زیجان) مود

راء مردن را مناهده میکنیم که صاحبان قاب قوی و ازاج مد قدم وای اگردرموارد حزم وجزم و سادی و الردها قبود صابب راك میداشند پس شاوع اسلام عل صادی السلام ملاحظه همه حد در افرمود آنگاه حل و انفكاك زوجیت یمنی طلاقد ا الدست مد داده و در آن نیز فوایدی است

(اول) قلت طلاق که معلوح وسبب التلاف است ژبیرا که صبر و معمل میرد و مناز اززن است و اگرطلاق بدست زن عنها بودی و آنکه درس هردر به بن معنی که هری منواد تند مدل

رارادهٔ خود مطلقه خوند هرآیته دیده میشد که در دیان به همه بارارها رواحتر ودرگرچه وبازار زن مطلقه از شه ندریندار بود زیبرا که به ادنی اختلافی وفیالجمله گفتگوئی خودرا داه دره مداحت آوف مفاحد آلی ده از حمه دوری در دره درد و آوف مفاحد آلی ده از حمه دوری در درد و آوف مفاحد آلی که مسوره با به افزان است چرا که گر دن فلان ششی حرایی ارشوه مسلب بود وشوه ممثلی کوده میکرد فوری زن خودرا مطلقه مساحت

(سدم) اختلال أمر عامه كه موجب اختلال هبئة جامعه استجرا الم سعام عائله وادارة عنمزل از وطائف زناست اكر احتسر طلاق بدست ول منشد هرآشه مدد . که د دد عدل وجابه sand The year of a day of a fact of a contract of the contract of اچھارم) رن باحدث هركر وف راي شوهر فلير اللكن حود مسمود العلة مين ورعان ديكمر ل اله أو والياساء التي الل وصوى ، ن دلاله آن دمجاره و سراه د و چون ون سر مه لاهدل وسع مه امن و ارأى ست دورى حودر العالان ماكمت ود مارى يبود لا معمود وبيج رمشوهر . .د مجروم از حليلة خود بماند آ تكامآبجه ون خوش وى دودنيا بوه بابد عامة المداحله وآنجه زن مدكر ٠ ، دروي است براي مخم كري تعيين بيدا كند أنوفت چه مداسد مرآن مترتب مبكرديد وجهممايب بافت مبتد بابد خوانده تعورنمايد النحم) لارمه ميآمد ١٠ عسر وصاق برروح والروم تكابف شاقه اه در حور ولیدن و رد آید . انه گیر ماد انداند که اران حق مرای کیش دو دارد و مرمیا در اندر به دارد و مرش دت ، چر ست

که خواهشهای رنرا دجا آوره و فرض س ست آه حر مش فقدور ومیسور مزد سبت و سکه بیر ممان ست و را سطرف هم خواهشهای زنرا همه میدانند که نیابت وحدیقف ندارد پس مرد بیچاره چه خاکی بسر کند (اززن خوهٔ سرف نظر نماید وبدهنبدست توانگرها)پس عربران من شارع ومقنن املام همهٔ جهات وخصوصیات زن و شوهردا ملاحظه فرمودد وطلاق را سنه سنیه و خصوصیات زن و شوهردا ملاحظه فرمودد وطلاق را سنه سنیه راحتیر آرا هم بدست مرد داده و وفاهٔ وآسایش عنومی دائمردا برای جامعه خواسته چنایچه فرمودد (بربدای مکم الیسرولایریه برای جامعه خواسته چنایچه فرمودد (بربدای مکم الیسرولایریه کم الیسرولایریه

رضایت زن در طلاق شرط نیست

چرا رضای زن درافتراق شرط نبت مکس افتران ایجند عات (اول) طلاق که راجع مهرداست که زنرا درآن دخلی نبت آن عبارت است از رفع بدروح از مندهٔ عزوجه که از حقوق خاصهٔ زوج است و اما ساد حقوق از آثار و فروع اس حقد و معتاج برضارت و حاست ربر که ایخلاع زوج از حقوق زوجه معتاج برضارت و حاست ربر که حقوق زوجه فرع حقالا منداع زوج است که از حقوق خاصهٔ مرداست و احد در آن ندست خود مرداست که "میتواند مالا یا آین و کم و زیاد کند و زنرا در او مدخلیتی نبست تارضای او در او باشد بس زوج میتواند ملاق اصلا این حقرا که مختصص خود ش است رها کند و دست از سرزن بردارد که با اشع تماه حقوق زن افطاشود رها کند و دست از سرزن بردارد که با اشع تماه حقوق زن افطاشود (دویم) چون زن مسالح اجتماعیمرا فاقد ویل عاجر از در ك آنست

اگرطلاق مستاومید و بادرخابت او بود ممکن بود که و بالطلاق راجع بزوج خاصه شود چنامیه در سوز و عدم تمکین آن و پاضامته بودن آن در نفس خود بادر خابه شوهر خود مفاسدی و ا متضمن است که بالاخیره بخانه خزابی میرد تدام میشود این است که شارع و ضابت زیرا ، در طلاق شرط خداسته

و هرگاه درد احجافات و تعدی بست مزن تعاده شارع برای تسهیل ادر زن قوانینی تهاده که ما سایش طرفین خاتمه می یاده چون توکیل درطلاق درشمن عقد ومنگ مهربرای طلاق با مجدور مودن حاکم شهرع زوجرا نظلاق زن ویدا داشد که خود د کم متعده زنرا طلاق میگوید و دردرا میراند و راحتی زوجه را فراهم میتماید مهوجب قواعد اسلامیه که درفقه مقرراست

محاكمه تزن وشوهر

در (رو ۱ س) ملی ارده و می می ند محدد مراط حدراً رس شوهر خودرا مدحا کمه جلب کرد برای آنکه شراسه و درار داده ایله فیل از انمة دنتاج منقبل شده و داجراعلکر دماست اهم آن شرایط که شوهر مشارالیها در روی و رقهٔ امضاء کرده بود ارادن قرار بود از آهر گرز شراف داو دند که درستان خودرادر حال مستر مسرل دعوت داماید ۴ ادارهٔ منزل را معده زن خود اواگدار کند درای آنکه درای آنکه درای آنکه در حالیک داخل دختمواب میشود درایات استمال تکند

هدائها فقائت لها. لوتركت الوصيه لاحد لحسن ادب وكرم حسب لتركتهالك كنيها عذكرة للفاقل و مؤنة للماقل الك قدخانت السي النبي فيه عرجت والوكرالذي عنه خرجت الم منزل لم تعرفيه وقرين لم تاليف فكوني له احة يكن لك عبدا واحفطي عني خصالا عشرا اما الاولى والثابيه فحسن الصحابة بالفناعه و جبيل المعاشره بالسع والطاعة فني حسن الصحابة واحفالفلب وفي جميل المعاشرة وسالرب والثالثة والبرابية - الثنقيد لمواقع عبنه والتمهد لمواضع احه فالا تقع عبنه منك على قبيح والإنجد أنه دان في خبيت ربح واعلمي ان الكحل احسن الحسن المتقود و ان الماء اطبب الطبيب الموجود والتحاسة والساب الطبيب الموجود الاحتفاظ المال حسن التقديم واصل الارعاء على حشمه وعباله واعلمي ان الداء اطبيب الطبيب الموجود الاحتفاظ المال حسن التقديم واصل الارعاء على حشمه وعباله واعلمي ان الداء المبال حسن التدبيد واحده والعدو والسكون عدد م مه فحر ارة الحوع عليه و معمدة

الناسعة والماشرة لاعشين المدر الرلاعصين المدر و من ن ف د درو

اندرزا مادر بدختر

زمى دختر خودرا كه خواست بخابة شوهر فيرستد بدين كلمات الدرز كفت (كوبيله فرادا بكن لك ممات وكوني إدوطنا بكن لك غطاء واباك والأكثاب اذا كان فرحا والفرح اذا كان كثيد ولا يشتن منك على قبيح ولا يشتن منك الا طبب دبج)

در آمریك

دوهری سهامهٔ اینکه زاش قبل از ازدواج خودرا تمامالاستاوا تمود کرده بعد معلوم شده با چشمش هستوی است میخواهد اور طلاق بگوید ، محکمه این طور حکم میدهد ، اگر در مزاوجته چشم مستوی دندان عاریش کلاه گیسی. و سایس تدایی علم وصنعت که محنی خوشکل شدن استعمال میشوند از اسباب موجه طلاق ، البتید باید بیش از نعف معزار چتها قسخ و ایطال شورد در حالتیکه یك چشم زن ساختگی بود مدهی با دوچشم خو چهار مه بیش از اردواج اورا دیده وشناخته و مروحیت بداردنه است مساوست قبالا با دوچشم به یوعیات خودش این عامد ، اکتف شد چون در تعقیق قسور دوده ساسر این اقدی از مردرد و داداء مصارف محکوم میشود (مهارشماره ۷ سال ۲)

خباراتيم اكددين اسلام سراى زوج وزوجه معين فرموده كهشم ح آن در كن فقد الت آبايم اى وفاه عمومى كافى بست كمى نصور آمك داسد و

علم شؤمر داری

امبرالدؤمنين عليه اللام بك كلمه فرمود كه (جهاد المراه حسن التبعل) در درح ابن كلمه إزعلوم اعبراب دراهن خصوص وابد كفت تا معلوم شود كه ابن علم درقديم الايام درعبرب ودماست ملكه اعراب بدرى عامل ابن علم دريف بودماند جهنانكه ابن ابن الحديد در شرح ابن كلمه بعضى از آن قوايد علميه و ابن كرده و گفته (اوست اعبرالة من تساء العبرب بنتها ليله ديان كرده و گفته (اوست اعبرالة من تساء العبرب بنتها ليله

جادات ربح شن اضامه مطر واباك و لفيرة على مدائده بهامت، مالطلاق)

يند ضرار

(ضرارمن عمروضی) انتم که فحشره (میشنزداره) داه وسوی او میشرد از میشنزداره) داه وسوی او میقرسناد بدیان کلمات او وا یندآ سوز تمود (با بنیه اسکی علیك العملین ضل العلم وضل الکلام) این ضرار همان کسی ست که در مازار (عکاط) سدای سیاربلند میکه ت [الالن شرحایل ام فزوجوا الامهات] مازار (عکاط) سدای سیاربلند میکه ت الالن شرحایل ام فزوجوا الامهات است می در تم بن از مادراند مادران را شوهر دهید - این کلام برای این میکت که وقتی همین سرار در میدان معرکه بسرب نیره اعادی بر روی خاك افتاه بود ضرار در میدان مادری اورا از آن مهلکه معرکه تحات دادند سرار از آن وقت بم این مدهب دود که سرادران مادری خوب هستند

پند اعرابیه

امرابیه ای که وحتر متوه رمیفرستاد ددین کلدات اورا یتمه بداد (افلمی رح و محه فان افر فاقلمی سنانه فان افر فاگسری المطام بدیفه فان افر فاقشمی اللحم علی رسه فان افر فضمی الا کاف علی ظهره فاندا هو حداد) (رح) آهمی الدت کارد نس بره کرره مقابل سنان است (سمان) الای مره و رجیالس بدره ست و [آکاف] یالان است پس معنی الدر و اعراس آستکه رحیر شتوهر را بیرون آراکر ددی چدری نگفت سنان بره اورا بیرون آر بازاگر میدی چیزی نگفت استحوان را بشمشیر او بشکن بازهم اگر دیدی هیچ نگفت گوشت را این روی ضیراو خوده کن آنوفت اگر دیدی هیدی دیدی هیچ نگفت گوشت را این روی ضیراو خوده کن آنوفت اگر دیدی دیدی دیدی داد هم اگر دیدی دیدی داد و با برای که او الانج است.

امر عامر بزن خود باندرز دختر

[عامر] ابن (طرب) كه يكي ازرجال ام آور عرب مود چون دختم مه مرادو زادة خود بداد آندم كه خواست دختمر را بخالة عوهر فرستد به مادر دختر گفت (مری النتك آن لا تشرل معازة الا و معها ماه فانه للاعلی جلاء والاسفل عقاه ولا - تكثر صاحبة فاذا صالبدن مل القلب ولائمتمه شعوته فان الخطوة في الواقمه)

اندرزشوهز

چون بکماه آن دختر درخ بهٔ شوهر بماند با سر شکسته حد ، بدر مراجمت نمود

عامر بهراهر زادة خودرا مخواست ومدين نمات او را سيه سود (با سي ارض صاك عن مكرتك فان كان من غير ال تنقير ال فيه والداء الذي لبس له دواء وان لم مكن مبتكمًا وفاق فقراق الخلم احسن من الطلاق وان تقرك احملك ومالك فردعله وسداقها و خامه امده من اول خلمي بود كه دو عرب واقع شد وابن خلع قبل ارطلوع املا ميره

تصايح خراخصه

آندم که (خراخمهٔ) شکلتن دختر آنبوهٔ (البله) ام را برای عثمان آمی فرشناه درس کلمات اورا آویزهٔ گوش کرهٔ (با منته ملک اقده بازعلی تساء من اساء قریش هن اقدر علی اطیب منگ ولا امادن علی خدانین الکحل والماء انطهری حتی تکون و مح

مالك اشتر

مالک افتر مایشه بوشت (ایک طعینهٔ رسونالله وقد امبرادان بهری فی سنگ فیل فعلت فهو خیرالک وی ایت الای تحدی مست ک وندهی چنیدنات وضعی لاماس شعیرانات فادنات حتی رفت ای بیتات والمو سع بدی ترسیه لک ویات

تو وی حصرت رسولی و ترا امر فیرمودد که در حده دای و قر رگری اگر دهره بیش او رفد و کسی برای توجوب ست و اگرفت برد وی و چه در ارسیر دفاری و موی سیر جود بسیردم بیمائی دا توجیک می کسید تا تر بحدای می در ارسیر بخاری و در دهیر کم که رسای حدا ست رگرد به

زيد ابن صوحان

در جو س عاشه موات (ال بنة المرك ، من وامريا ، من المرك با من المرك با تغیری علی ستث و امریا الن بحدهد وقد عالی كا شده مرتی الله به مست ما مربی نه فكول در صبحت ما امرك الله به محاب الما مربی نه وامیرك دادی عبره ساع و كانات عام محاب الحدا عرا از الله الله و مرا كاری برا كه در حاله فرار گذم با مراك از الله محاد كنم با كوش كنم آ تهده و اكه بر خلاف قول حد سا و كردی آن فاری شخه حد سا امر الكرده پس امرئو برده من معدم بست و كردی آن فاری شخه حد سا امر المرده پس امرئو برده من معدم بست و مراك ده گراه جون سامرئو و منا كی عادت مده كه تبخه عداوت و ما در در را مه و دشم و هنا كی عادت مده كه تبخه عداوت

این در تورا المدل قبیع است ایان کانه اند (اندانی شد المبینی دکر) اسد آن اید رفتار کردیدهمی آگر شوهر صافت شاکار قبیع بآوره بدید او را مع عد بهود

و نمایح ام سلمد بعایشه

ان عدود الدين لا يتوه ما لتساء و صدعه لا برأب بهن حددمات النساء حفظ الاسوات او حدر الاهراس جملى فاعدة السك فارك حتى دفيه مرنها ستون دمات بران قوم مكرد وراست فشود ونفرقة دان مرنها حدم المعود وبارك مدات به آمد الهم ساء المنهاى فار والات مداد المنهاى فار والات والهات وعادت سعى بقال آهده كن سياست كه سكار ملته مكرية والاتها المحدة المناه معارفة المناه خالة عود والاترا فراو مداد الافات كه اجدد خواد والانتاء معدة المنتما بلد خالة المناه عداد المناه معدة المنتما بلد خالة المناه الم

ادفعه ديكر

ام سلمه به بنه فهره ابد (الرعه و والاسلام لا بدا ما ابد ه الامراس ولا مراس من الاستراف و حدر لا عراس ولا مراس و قسر الوهاره الحسنك ببنك او وقاعة الدر فدرك على تافيه] مناولا دس راست ميشود مرايان الحراج قود ويتواد ما وده كرفت أو شدون دس راست ميشود مرايان الحراج قود ويتواد ما ودو حاله استان عود عابست حويل راس خدم كردن اطرف دامن و دو حاله الدالم والمراض و كوزاه كردن والمراض و كوزاه كردن والمراض و يورد اله كردن تو المدال ويردة توقيد تو المدال ويردة توقيد تو المدال المراض بيست جمال وقامة تو حالة تواسلا ويبردة توقيد تو المدال المراض بيست جمال وقامة تو حالة تواسلا ويبردة توقيد تو المدال المراض بيست جمال وقامة تو حالة تواسلا ويبردة توقيد تو المدال المراض بيست جمال وقامة تو حالة تواسلا ويبردة توقيد

TVO

۸ ب فرست را عنیمت شمار که در وقت صحت هر دند د مدی سرفه جوانی نمائی و هم مقداری بفقراه خصه کرا حدداشد عابت واعانت نمائی که روزگار چون ابرمبرود وردستان نماه میشود وعمر بسر می آید حق عوض دهند. احق

۹ موخواددن کتب مفیده وروزداه جات نافده هدات مورو و بکحری از حروف محت و تدبیر المشرل را فرود کنار مکن خصوصاً در قربیت اطعال ه ۹ مه محتن اخلاق وشیرین کلاهی وشیرین کاری نوعی نما که مگذاری شوهرت شب بیرون دماند و مقهوه خانه و مهدانخانه ها و و و جاهای دیگر درود که ل اوشش و سدل هدت را در درسای شوهر قراو داده

سفارشات د. گانه

۱ _ از اکثر ملبوسات عسریه که جز پر کردن جسب خارجه منبجه نمارد باید اجتناب گئی وسنسوجات وطنیو بیردازی که صرفه جوانی وحشت در او است

ب ما هوستان مبراودت كمثركن وارآ بها عبب جوئي مكن دالكه
 كوشش در اصلاح عبوب خود كن

۳ سدامتنا بعرفیات مکن و گوئی بدزخرفات و جرافات مده،
که درای آبندهٔ تومفید بخواهد،ود قدام جد و جهدندرا درحسن
اعلاق داشوهم وفروند مکار بر و اسراف را از خود دور کث

ه سشیودات را در سنگینی وبرداری وعنو قدار بده
ه سامند و دوایت و لجاجت را از خود دور کن

خواهدکت. وروزی ثمر خواهد داد و دد زبانی به آنها مداموز که مرر آنها بد تر از چوب است

ع أَمَا اللَّهُ فَرْ خَصُولُ خُرُواجِمَانَ الْرَجَادَةُ وَبَانَتُ وَ الْفُ مَقْدُمُ وَمِمَانَ الْرَجَادَةُ وَبَانَتُ وَ الْفُ مَقَدُمُ دَرِهُ مِنْ اللّهِ مَا اللّهِ مَا اللّهِ مَا اللّهِ مَا أَنْ كُلّ آنَاهُ أَنْ أَنْ اللّهِ اللّهُ مَا اللّهُ مَبِكَانِكُ وَلَا اللّهُ اللّهُ مَا اللّهُ مَا اللّهُ مَا اللّهُ ا

۳ _ انا شوهر اجزامه شاشت اوی و کشاده کی چهبره مدال منو و با او سلام مبادرت نمای و با او بنشستن در مبرطه ۱۰۰۰درت محری آو المذورت کلام با آوی سخن بگوی

٤ - سادا در انزد شوهمر به کری غیرا از اسلام خود را جاوردهی را بحلی او حلل خود را مرین کنی چرا که ژانت زن اینکهال و افتاده کی است.

و _ مادا دوق طافت والحدل شوهر سرای حود و اطمال خود امنای رخوت و تجمل ازشوهر کنی که خرج بسردخل سواد شود که منجر بقرض و به افلاس وعاقد شخر ایکی خانه و و برانی کاشاده خواهد کشید

۹ در انماق تقلید به اقران خود از بالاتبر ویست تر منما زیر
 که ما فوق بملت سمت مال میدهد و مادون شحمل خودودوهر
 خود میکوشد و دالاخبره بخرابی خود کوشش میکده

۷ روا مدار آلیده وا که شوهم تعصبی مبکند همه و ابرای خانه خبرج کند زیرا که امروز صحت را فبردای ورض دریی و آن جوانی را گاه پیمری در عقب ویبچاره کی در دمیال است درای حاجت هم نگاه بدار و الا متحتاج بریختری آبرو دوی و درای آدم باغیرت شهریف النفس آدرو اهز از همه چیز است

سنى دور به رآ ئين اسلامى مى آ دونك حق از دراج زاان بيوم رحق طلاق گرفتن، برا مطالبه مبكنند

(ر (دور جون وصلت کردن با اشخاص دیل موروع اسس) ۱ دکتیکه بور شده حکومت با دولت، نافدام تهدیم اد ، کرده

مر حالاف آبداب عدهدی، مرکت کند ۳ داشندس، آبدکوم بنفصیر، علاف آبداب عدهدی مرکت کند ۳ داشند. علی از دامراس مردنه امینالاداناند

قانون اسلام

در قدون إملام حسب المصالح وقت جر تكاح فقط كه ك هورواجب و زمانی مستحب و وقتی هم حرام می شود از عقد دایم و تمثم ر حڪام ڪاري مشمل بر (١٩٤٥) قاءون آست که همر قانوي چندين فروع دارد رجوع او فروع فاي كه دراخ ار صحاح است وهراجمه دمین (۱۱) از دنیا جمع می سی شود ودر خالق انظ (١١٦) قابوراميت عدر روروع ارجاع به باب (١١٦) و حامع ساسی رکرده _ حالیم که زبان امرونه , از آ نین اسلامیه مثل مردن اس دوره می اطلامتدم و کدان، میکنند در اسلام فواهد و قوایتی برای جامعهٔ نسوان وآسایش ایشان نبست لذا رجوع لم رَا الله المراج الرو بالبائل الودة وتصابح وطيراز الحاله داري و طفل (روری را از ازان اا روسنو) دادمیکارلله اسهم مدروند که ۱۰ روش الأعارات المشلة لجنتم وا كوارا تبكنتكا البنجادة الحر أردوي ١٥ كره اللَّذَة لِمُ طَكُونُو كُمُ الرِر) خور المن الآفل كذب (مانوى • ديون) که معم دار لعبون پر سي وار منحصول درعلوم ارديت

۹ سه توقع عداو که اولاد تو چون ملائکه باشید زیرا که حرکت
 از ضروریات و فطری دیمه است

۷ ـ از اولاد تو چدری حاواد که در احود آن ماساشدز براکه
 مادت میکنند دمدم اطاحت تو

۸ سیمنگ ومدن خود را از دست مده وروی خود را به اولادخود
 ۱از مکن که فیرهان قبر اختواهد میرد

۹ مد در مثل فرانسوی است زنی حکه درب کرچه و پنجره ایست او زن خوانه نمیشود و بکار خانه نمیخورد از آل طمقهٔ پست مناش و به آنها میدد.

۱۰ محت و برداحت روی حود سند ممکن نیست که در کار حه همت که رد پس حم حال محترمهٔ من خاله دة دم بر رواست (برحمهٔ امرال)

قاعد و ندگانی زنان در چیس

امروزه

مروره وال چرنهم فارند و جدیث تمام اظهار حیات مینمایند

نصيحت (لموي) بدختر خود

زورقی عمور آمائید که دو نفس وارو رن داشه استد کر باروها را متعفاً حرکت بدهند زورق سهولت درووی آمواج به راه می افتد . آگر باهم متفق عباشتد تلاطم آب زورق را مدرراند للکه غرق بکند دختر عربرای این زورق. ازدواج است عبلهٔ آن زن وشوهردد که درسطح دریای زندگانی سیاحت میشمایند اگر . کا کر موافق شود موازمت را کم کرده باید اجردادتی ادر می بادند

وشعة رن و مره اي حكيم دا يي چيت

بکی است-کشتی وآن دیکری استکشیب ب

دكرچه باك ز امواج و ورطهٔ طوقان

به ورحدته اندو یم حوارت دهم امیدسعی وعملها است هم ازاین و همازآن

همشه دخدتر امرور مدادر فدرها است ر مدادر است میسر سررکی پسرات. (بروبون)

مادامدوستال

مادام دوستال میگوید وجوب تربیت فخش برای آنستکه یکونش رفیق مرد خواهداود

نصایح حکیم چینی از احکمای چین در قرق عدم اسیمی کشابی امتوان

خاصه تر ديث دختر ان است مجاي (رومان) مطالعه لمايند تاقدر اسلا مبت خودرا بدائند آنوقت مبفهمند كه تمام قواعد وقوالين تربيت وزناشوثي كه درهمه عالم بهن است همه مقتس از قو اعدر قو افين (اصلام استولس) ملاءت ته زبها چندان اهتوجه نيست بلكه مردها ، مورد ملامت هستند که ارآ این اسلامیت بی خسرته عجب در زبها تبست که چرا ،دستورات اسلامیه رفتار، نمیکنند صحب ارمردها است که جرا بن اطلا صد وا عجب أاشكه خيلي إزمردها روش حبوانات راهم سیدانت برای نقای اسل دیده میشود که مادهٔ هر نوع حیوال چون حامله شود دېکر تر بدان تزدېکي نکند ولي مردماني هشته که باوجود منع شریعت و اینکه داشد خود و اولاه شانرا اذبت است قازمان وضع أحمل بيمز از بزديكي به زن بيرهبزاك هر کر جمع شدن آزاغ اوقیل و اسبهای انجیب را کسی عدیده والي ازمردان هستند كه اچندان ازمست هاري باشد كه بحرام وهوسرابر نظرها تيز شرم داريد ودرامجالي اظهار شخاان قسم را شهرت شمارند وبلكه در موقع حيض هم از زن دستدرتمبدارند

ماده واحده

در (مانو) (۱) بك ماده دارد كه خلاصة نظر قعمارا درامر زن معلوم مینماید میكوید زن ناح بدراست مرطفولیت و كادم شوهر است درجوانه دانم اولاد خویش است درصورت مردن شو رجنانچه اولاد نعاشته باشد نایم نزدیكان شوهر خویش خواهد بود و درهر صورت نام است

[۱] کتاب و فانون بهمن است

مدر ۹ مدروه حوثي وودعت وادارة خالة حودت ساعي باس • ١ مراعات وقار وحشمترا دريوشيدي الناس و شخاب آن لازم بدان ۱۱ دار ئى وىلىدى مقام ودرت را در دورش ويبه بد د سيدة ما هات مدار

مزیت زن

مر کمرس مربت بکرن محات و صداقتی است که شو هر حود دارد (سه تور) سا همیشه ری ازمرد حود شکانت دارد ا وجم دات بمیشود که مجتاح ءاو الناشد

ـ ريكه اداره كنندة حاله باشد طالا را بخالة خود جلب مكارد

اميز شيار كان

عقل كليك كلمه قرمود (نسع العلم في قروج االنجاء) هر كه هر چه بايد

بغوهات جغوهاد سيروس

سيمروس ممروف رأ يسرار احتيار تحمره دبر تأهل تتوبق بمودنه كمت حكمت ما طائفة صوان امتراج تدارد

تهی بای رفتن به از کفش تنگ ، الای سفیر به که جرخانه جلک

امير المثومنين عليه السلام

فرماید [المرقة عقرف حلوة الدية] رن اكرچه در دن چون مقرب المنت اما خوش بوشاكي است ١٠٠٥ (لمبه) القدير ساس س مله داشد . معشى چين باشد ون شيرمن است ولي چون عفر دياز اندهاست این زنان بدنمرز مار و عقربند زانکه هم برجان و برایمان رائه

امايج خابرادم ها قاليف، كرده كه ابن جمله ارمندر جات آب ت زن داید به پختن غذا و کرتیب کار های خانه متفول بوده به الموريكة اروطيفة المعارجات متمرض نتود ريعاقلة هوشار كرمادات ورسوم قديمه آكها شداد مدارم عدت شوهم در معبد اشته دشدو موالص اورا تكميل ماده وسنحكاهان حامه را داستجه و فرناد حود ير كرده مثل حروس ۱۱ گ اربد که این حبر کت دعت بدینجنی میشود الصابح دخترجين بهجو اهبران حود دراواخير قبرن هشتم ۱ درراه وفتن سقب منگرید ۴ هرنکلی دهان خودرا سئل غار مكنائيد ٣٠ مركستن ترائمهاوا عجنباديد ، 4 درايستادن دادن لباس حمرات مدهد به وزووقم بخوطالي وقعقهده مدهد به در جين غند فرياد خزيه لارقيكه ازمنزاربيزون وقبه محجوب منزرست

تكاليف عروش حرر ابوك

د ژاپون وقتیکه عروس وا بخانهٔ دامادمیهٔ رستند مادر عروس دختر خودرا ابتطور صبحت مبكند و أزامم وز ديكر دختم من سنس بأيد وداطاعت شويعر ويدو شوهم ومادر شوهمرت اوتاهي كمي ۲ باشوهم خودت مااهم وفروتتي ومنار كل ۱۳ بد هميشه مادر شوهم خودرا دوست بداری ٤ از رکات و حدد بهرهبز که حدد الأواله أَرْزُ أَ كُأْنُولُهُ مَبِكُلُكُ ﴿ "اكْرَ" النَّوْلُمُونَ مُسَرِّئَكُ خَطَّ وَخَلَا فِي شَوْد متغيير مشو ٦ زياد حرف مزن غيبت مكن "در وغ مكو ٢٠٥٠زاود ازخواب مرخيم وفهل لمرج آلكهد عاموه بحولجاه بدرسد بدجالس عدومي عمود مرول كيروا وطالع يهجرا طرب تور روموستوغرار

لماويش

میگوید خوشکلی دامیات که از طرف طبعت درای صیدقاوب منتدفین گشرده شده

یادشاء بیست

ودشه سبت از رزعت حود آن هورد و ردع حود ماوه موه موه موه مید از شاح اسان مجدد و سد از شاح اسان خود مواد مواد تشود و زن حالت خود تکاح نشمایه (ازجاویدان خرد)

زن و مشورت

قل على عليه السلام (داوروهن وخالفوهن) با زبان متورت كنيد ومخالفت كنيد حصرت اهام محدد دافر عليه السلام فره دد لات وروهن في السعوى ولانعلموهن في دي قراءة] (دافي) همركاء مدى ازخو دهاوندان كويند الثقات نفرهاقبد حضرت مادق عليه السلام فرمايد (ابا كم ومشاورت النساء فان فيهن الضمف والوهن والسحز) (كافي) دور داريد خود وا ازمشورت دازنان زيرا كه در آمها استسستي عقل و حستي دركار و دانواني در بدن حضرت امير عليه السلام فرمايد [في خلاف النساء البركة) بركت حضرت امير عليه السلام فرمايد [في خلاف النساء البركة) بركت مرمخالفت زنان است

مردملعون

قال اللي عليه السلام (كل امرى تدره اجرالة فعو ملعون). عبر

بزناردين

در ناردین گوید تجرد را بر نامل نرجیخ دادن درعالم خواموشی وسر گردانی زیستن است چنین کسی فراموش میکند که محتمل است نهمین واسطه دختری از جمعیت شری باعمال قبیحه محکوم و مجمورشود

بول دو کوك

مبگوید موست داشتن وزن خواستن مثل اینات که آندان تمون مکر ننزل به تحدالسفیر درجهل درجهٔ حرارت زندگی ساید

مونٹسکیو

مواندگاو کواد ارای کتابکه اردوق عات و پرهارکاری اینسانته از هواج عناب بزرگی است

به فیلسوفی میخواست بهرای پیترش عروش کند جمعی از دوستان وی گفتند هنور زود است اندکی باید صدر کرد تا بسر حدرشد وتمییز بهرسد و تیك و دد خود را بفهمد فیلسوف خندید و جواب داد به هم میگوئید. اگر زشت وزیبا را بهاند هیج ممکن فیست دایس دلیه واضی شود

پو پ

یوپ گوید باندازد که یك مرد خبردمند از حمق وجنون می ترسد بلحکه زنت نیز بهمانت اندازد از زوال حسن و جمال جاید همرآسان باشد

مردی که ون مدسر کناو او کند ملمون است

مر شنك شاه

چهار متعملت است که موجب بستی سزرگان و یادشاهان است ۱ نکس ندودن ۲ با زدن مشورت کردن ۴ ما طعلان وجوانان محست داشتن ٤ قطع فسل معاملات که حضور شان لازم بسود اهمسال ورززدن " نه استان خبرد]

مراتب نسوان

امام بعدة م حضرت موسى ن جعد عليه السلام قرمايد [اها العرائر ملائد كروهن ولكن خير الجواري ماكان لك فيها هوى وكن لها عمل و ادب فلست تحتاج الى أن تأمر ولا تنهى و درن ذالك ماكن لك فيها هوى و ليس لها أدب قانت تحتاج الى الامر والنهى و دريها ما كان لك فيها هوى و ليس لها عمل ولاادب فصر عليها لمكان ما كان لك فيها هوى و ليس لهاعمل ولاادب فتحمل هو له وبها وجاربة ليس لك فيها هوى و ليس لهاعمل ولاادب فتحمل فيها بين و بينها التحر الاختمر) " الما قد محمل و مرمتمايند درمحالس و معافل بادى از آنها مكند ولى بهرين كنيران (اول)كنيرك است كه نو اورا دوست هاشته باشي و او راهم عقل و أدن سائد كه محتاج تباشى او راه و وتهي نمائي ـ واز آن يست تراس كه محتاج تباش و درا و وتهي نمائي ـ واز آن يست تراس محتاج باصر و دهي نموهن الوصوي و المن اورا عقل وادب باشد كه بواورا دوست هاشواهي ولي اوراً عقل وادب باشد كه بواورا دوست هاشواي وادا عقل و ادب بهيهره ما شدواي توصي

ا تعدیل کئی سرای حوستی تواورا (۱) که تو اورا متواهی و دورا هم عقل و ادب اباشار به بهاش توریایه بهتی او درای اختیار باشد ب

انکه آمره بارخوش اور د: ر هاکه بهتمر آبال آماد دردبار ر و قال الشاعر)

الا ان النساه خلقن دئي همدين العديمة و المرام و مهن الهلال إذا تجلى اصاحبه و مدين الظلام هدي يظهر وليس الهارمة المهام

وحسران غرموه (عن ثلث فامر ثة ولود ردود تمين زوجه على دهره ليديا، واخبر تمه لادات جدل ولاخلق أولاعين زوجها على خبر أو امر أة صحية ولاحة همارة المتقل الكثير ولا تقبل الهياج) (كافي) ردانيرسه أنه ا زاينده شوهم درست و مدد كنتمة شوهم به رور كار اوسراى ديا و احرت و مدد منتد روز كار را نر شو هرش

الرّاأينده ولدكل ولدخو ومدد فكدا شوهم خودرا مره وج حوس
 فربادزشده درهم جين دلجل شونده مي جو سحل چال كه عنبرنيك بنقه وقول نانشده العله دا

مروي وال فيكوي ول

وَالَ عَلَيْ عَلَيْهُ اللَّهُمُ ﴿ حَدَارِ خَدَالَ النَّذَاءَ شَرَارُ عَلَى الرَّجَالَ الرَّهُو وليعنن والنيس عادا كان لمرثة مرهوة لم تمكن من تصنيدو ادا كات اذا نطر الميها و تطيمه اذا امرها و تحفظه اذا غاب هذها في نتسها وماله) (كافي)

ايضاً فرمايد

(من صفادت المبرد المزوجة العالجة) وبهمين عصبون ار حضرت رضا عليه السلام (كافي)

و قال على عليه السلام (خير نسائكم الطمعن مازواجعن ارحمهن ماولادعن) (كافي لإ بعترين زنان زنياست كه معناطت كتندنامور شوهر ومشعق تمر بمرفرزندان باشد _ ا

حنرت صادق فرماید اگر زن گیرید و آرسی کنید که با کینی واسرار شما موافق باشد چرا که زن شه پائدمال وشه بلک زندگ بی شمااست و اگر لامه شدید که زن ببردد زنی اختیار کنید که باگره ومنسوب به عنت وحسن خلق باشد (کافی) باگره ومنسوب به عنت وحسن خلق باشد (کافی) خوش و بازهم) حضرت صادق علیه السلام فرماید زن خوب آنستکه خوش و ، وینزنده واگر امساك کند وبااتفاق کند که درهم دو میانه او باشد (کافی)

حضرت رضا علیه لسلام فرماید که قال آمیرالمؤمنین علیه لسلاه
(خیرسائکمالخمس) قبل یاامیرالمؤمنین و ماالخمس قال (الهیته)
(۱) (اللیته) (۲) (المواتیه) (۳) (التی اذا غضب زوجها لم
نکتحل بعدس حتی، رسی)(٤) (رادااءات عند روحها حمدته فی عنده ازه)
فتلك عامل من عمال الله و عامل الله عند (۱) کم معیر (۲) باسلوك (۳) حاضرة بیرای شوهر خودرا حفط کند
قلحی تیرك زینت کند (۵) در غیات شوهر خودرا حفط کند

مخيلة جممت ماله ومان منهاو د كانت جد به فرعب من " راشندي بمرمل بها

خوب ترين زنها

قال التي صلى الله عليه واله (خير تنائكم الولود الودود المقبقة المزيزة في العلما العليلة مع ملها البتبرجة مع مناها العمان على فيره التي تسمع قوله وتطبع امره واحاخلا به مذالت له خابر بد مناها ولم تبدل كنبذل الرجل)

بینمبر اکرم فرماید خوب ترینزان زنیاست که زاینده وباشوهر وفرزند و کنان خود مهران وباعلت ودرحانه و ده خود ساح مرت وباشوهم در کنال فلت وسرای او زینت وآرایش وخود نمائی کند وبا غیراز شوهر باعناف ودر پرده باشد ، واز شوهی حرف دنونده و مطبع اوراس و مختش او مانند بخشی میرد نباشد (زن خوب فرمان بر بارسا . گند مرد درویش را با دشا) (سمدی)

باز مم پيغمبر فرمايد

(افغنل نساء امنی اسبحهن وجها و افلهن مهرا) (کافی) وشرین زنان امت من زنانی هستند که خوش روی و کم کامین ماشند محتر بین گر دها

قال رسول الله صلى الله عليه والله (خبر انسا تمكم احتاد على ولده وخيرهنازوج) بعشرين زنان زني إستكه بفيرزند وشوهر معربان باشد

بازمم حضرت رسول فرمايل

(ما استفاد امره مسلم فابدة حد الاسلام اصل من زوحة مسلمة تمره

زن خیود آستکه شبه مدود سه هددر و دوست وخدمتکاران اما شبهت بددر مجههٔ آنکه چدیکه مادر سردبث اودن فرزندان را دوست دارد و دوری ایشار ا مکرومشه رد و رنج خودرا حدول رضی آنها احتمال کند زن بیز ماشوه مرخود همین میرا هدت نماید

ولم نسه و درست چنانکه آیده توهر سو دهد قع بود و آیجه رو در درد ربحد و مان حودرا ر و دراج ندره ودرسراه وصراه با و موفعت و مونست کند

واما ماند مودن مخدمتکاران آنکه مثل پرستاران تدلل و هرونشی مدر ودر در ماند ودر این دوهر مدر ودر دفتای حوبی ویوشد به به و گوشد و شار اممت او مجای آورد و آمچه مو فق طبع خوده ی شد، د ور سرزش ندماید (مزدال مهمر) (از جاویدان خرد)

صفات نیکر ب زن

قال امير المؤمنين عليه لسلام (تزوجواسم اله عيناء عجراء مروعه

فی عدد منکی مروی رحی من (عمدی) سفیتی احس — ،

فی حدید با مار عدد عدمین باده کاده ی حدید کار

سحد عال الایس آنما عجد نے سحیہ بدا بنی حدید کار

دهده اثداء بن حدید عالمدان الاحلاء مندن حاد حادم ما

شفتین محله احدان شداع آمرین شداء به محدولا مدید

میاء لفتق مکسرمانیملس)

بهار والدائر

قال على عليه اللام (النساء ارسم) (جامع مجمع) و (ربيم مرسم) (وخبر فاء الدسمة مع) و (غل قسل) (كافي) (جامع مجمع) مس ري كدر بندة وساحب اركت رد داند (ابيم مرسم) زبي است عمد عن و جماعت و در شكر هو معدل دانته المند بالسملاح همه سالمر (كرب مقمع) ري داخري ما شاها مد حلامي كند (خبر فاء اري مي عقب (عرف مع) ري داري كند بالمناز و الري من المن عرب عقب (عرف مي المن و كند من المن عرب من والم من المن عرب من ولا تحرب وكند (مكارم الاحلاق) كوبند (مكارم الاحلاق) ولا نفسره و لا هيدرة ولا نفسره و لا هيدرة ولا نفسره و المناله بهرة فالمناز عليه المناز ما امناله بهرة والقديرة الدميمة وامناله بهرين) فنات الولد (مجمع البحرين)

زنخوب

ارحوبی و در م بال سردوها آسالاه اه سد شوها در ده و خرج منصورش بود و معت و حست خودرا سیان ساید و هیبت شوهارد و این کند که دیگران داجرات سراستخداف او باشد و در مکروه ت طبع خود اورا عنال علاد و در همخوایکی و مباشرات در در به این حوبی ماشد ...

رس حدود آده منه در سعه آده چدیکه مادر درویت وحدمتکار در ماند من در در سعه آده چدیکه مادر درویت دود فرزندان دوست دارد و دوری ایتانزا مکرویشمرد و ربح حود حدول رسای آها احتداد کند زن بیز ماشوهد خود همین میر عات بدید

والد شده و ادوست چه دیکه آنچه شوهر ادو دهد قام بود و آنچه از و در دارد ارتحد و ما حودرا از و درام ادارد و درسراه و صراه ، و امو قاب از مواست کند و اما ماند بودن خدمتگاران آنکه مان پرستان ان بدال و قروسی

واما ماشد بودن مخدمتکاران مکه منی پرسناد ال بدیل و قبروسی ماید و در ندی جودی و پوشندل عبد او گرشد و شکر معمت او مجای آوره و آمچه مو فق طبع حوده و شده او در سررش شماید (مزران مهمر) (از جاویدان خبره)

صفات نیکو بے زن

قال امير المؤمنين طبه لسلام (تزوجواسمراه عيناء عجزاء مربوعه

فان کرهتها فعلی مقارها) نصر بق دیگر (۱۰۰۰ علماء سمر ۱ عجبر ، متربوعه فان کرهتها فللیاللندی) درجامر سن ۱۵ ردن کنده کون حد سالند که من د او سن (۱۶ می ا عجل المملک دین مو وان

قی عدد داش مروی رحی من (عددی) سعدی حس سده

قی حدد و در مدر عددی درد کاردی عدد در مدر مدر حدد کارد می حدد کاردی مدده اثدین حددی کاردی حدد کاردی مدر اثدین حدد کاردی در عدد کاردی در عدد کاردی کاردی حدد کاردی کارد

بهتر وبدنر

قال على عليه اللام (النساء ارسم) (جامع مجمع) و (رسم مرسم) (وحرف الدسمة مع مليه الله على المستحمع) على الدسمة مع محمع المحاسب المحمد المحمد والمحمد المحمد المحمد المحمد والمحمد المحمد المحمد

جهادزن

قال على عليه السلام [كتب الله الجهاد على البرجال والنساء فعهاد البرجل مذل عاله ونفسه حتى يقتل في سبل الله وجها فالمراثة انتصبر على ما تمرى من أذى زوجها وغيرته) جهاد زن صبر بر أذبتهاى شوهر او است و تحمل بير عيبرت ودزى دوج

بل ترین زن ما

قال رسول الله صلى الله عليه وآله (الا اخركم بشرار نسائكم الغليله في اهلها المربرة مع سلها العقيم الحقود التي لا تورع من قبيح المثبرجه اذاعاب عندا بعلها الحمان مده اذا حضر لاتسم قوله والانطيع امره واذا خلابها بعلها تمتعت عنه كا تعتم الصعبة عن ركومها (کانی) لاتقبل منه عذرا ولاتغفر له ذنبا خسر مبدهم شمارا ببدءرين زنها وآن زنياست كه بي اعتبار اشد درفاميل خود عرت طلب باشد باشوهم خود نازا كينه وو بي ببرهيس از بديها اظهار كنندة زينت بغير وووالخ

ز ن بد

قال رسول الله صلى الله عليه وآله (شرارسالكم القعرة الدسه اللحوجه العاصبة الدليلة وي قومه لعربر وفي مسعا) (الحسان على زوجها) العلوك على غيره) بد تبرين زنها زني است كه لاغير وچير كينجدلكن لا فبرمان بردار درفاميل خود فليل در تردخود عز بز در تز دشوهر خودرا بهوشاند ودرازد أغيار خودرأ برمردان أفكند

حصرت صادق عليه السلام فرموه كه ازدعاء حصرت وسول سنرالله طبه وآله است که ميفرهايد (أعود بك من امرانه اشيشي في متبدی) بناه مبسرم از زنبکه بیس کند مر بس اردفت به یمس سرن درمانته است نه دزد و دشمن وخداوندگار اما متسهت درد حعت خيانت بمال شوهر كردن واحدان اورا حقير داستن ودر مكروه طبع شوهر الحاح ومبالغه تمودن وبدروغ دوست وأبمودن ونفع خود بمرتفع او اختباركردن _ امابدشمن بواسطة درشت خوثي كردن وخفت وسعك فمراكرفش وانكاد أحسان أو بمودن وأز او گینه گرفتن ومعایب اورا فاش کردن واما مخداوندگار از رهكدر فرمايش لمودن وفعش كمثن وبالدك چينزخشركرفش وارحتنومي وختماويروا نداشتن وخدمتكاران را رنجابيدن (بزرك مهر) (از جاويدان خرد)

مو لي عليه السلام فرمايد

لاورع لغرس عند حاجتهن ولاصبرلهن عند شهوتعن زنان هنكام حاجت ورع نخواهند داشت زنان وقت شهوت سير ندارند

اللروح مته ماخس الاتمات فبماحكاء الله في القرآت ومملق باالبرجل فيالجدعات كل الاذي ياني من النموات

من فننة النسوان كم يعمى النتي المرا لاله بطاعة الشيطات واللمن لولا هن لم يك باثما قابيل لولاهن لم يقتل اخاً ولا رضى بالمنك والصيات ومغرج سار لادم مم يوسف وكذاك هاروت بيامل متكس مجنون لبلا جن فيحسالنساء

اران آن الران و همه ۱۵ سا و در صدف و و نیز درکانت شده در ر سر دکشی شده ب مور بحريمه حراب حش الك و يو سرار چينورل دو. پ ١٩٠٥وي ر ور چرخش فنث در سه م برفه چه سورل درول و مرول وگر رکھے یہ ہی مارس معال نه ر حوب مد مردده د و (al al 10, 2 pm)

ملان ران و المرزان كمي راسم ر چو در کر به به روش کهم حد د وی رچنے ک دور بحر سعه اسوده کنت و ر کیکونهٔ عدمت سرح روی ودب المشى واشته حاصته ع كالمثنه معليوس الرسيربكون چسر رويد ي معر د خدر علمت شم و من ا - و

(مارون الوشيد)

ق ه وب برشد بد به ه تحییل من ارجال فدات ام حدد تصدی و سرد تر دی ادردد شخی ۱۱ سال مهرو حدده ، محر ، معقه ا ق و ، شا فه ب (بد، من حدو مستريالهالاوا

و پاد در رسیمری سب و می چون تعدد در هید و من سعدى

رن بد درسری مرد باو مردر بن عالیالت دورج و سهار قبرس تدريفار وقيا ريما عدان لبار لقمه الاعقر العامي والاحقر ألحاس بوسف النحوي الحيلاني

وردی سلاء منهن بی و وا منظن یا بی مندی باره __ ب ساء جان شواب لي ما ساطمت من الساء معمرات

حدر کی ر سب حدو رس سب ب سر در و فکمی سام وقده و مسروت سوره شن کون در در در ٠ ٠٠٠٠٠ نادر معد رهي جان شار هراني ا بال حرد المراد ما سدی سمن ر معرد د ات م في رن دست و سش الدن المعرد و الله و سن المن المت چه امکان که آسان مجنددرجای رشهوت اگرم ددنوانه ست از رسم و ازمانش دیک به چست ادی با دیل شفاها و امتدهای درودنده صعبره وشي وست که صد کوه موه دم دکر ن المحمويات شود رعبت شوى سر الله الله الله الله الله المستخبرة من كه قا كه سلمي رائد ما الله الدر أن مات الوالم الأك السا صامق حال عال أو ما ال بلی شاد کا اش ، کردن فناد بلی حوش که آرا بکردن به د سرد دام ا یکی به بخرد بعد ۲۰ که این در پهوده سرحود بعد

موی رمیل دام مردی مرد ار شان د د ج حامل سد the a pass of the دهد عمد شرب شار ره شان ی چه عدی حد د په چو میں ادان واقعی دالات كديرا كالددالث إدلثواري چې به د دسې مساف د رن اه دخمر مجشمش بانو ست ود مردائل حمرات کان Jan Bury James دوست حدثه درخاطم ودمردس ر بان پدر شارد آن در

(رشت)درمطبعة (فردوس) طبع كردبا

شارمخ بيست ويشجم ذبقعدة الحرام لويرثيل ١٣٤٦



							Mary or
232	div	, 45 ~	436.0	N 4-4	el v	40	* All Bar
4.30	4.3-	٦	105	حوادن	حو ن	2	177
			100	ار رکتر س	ر یک تارین	. Y	177
	ح. مق		102	، گر در دند	4,5.	A	177
	ار کیمه مصد سار الله داران			مردة -	:69.	۱Y	177
	ي والأمولا ما رساس	ر داد. ارسود	حص در دو د	p===	جثم	J=1	127
	.3-	1	170	مد ر	بقيفات	14	147
	واستبقن	11	170	، سودن	۾ دو دن	٧	179
_	أسادي	١.٥	110	2911	3 116	4.4	179
رور فات	المر فقت	٩	171	ميخواهتد	سخو اهدد	. 1	12+
	المراجي ماو	10	134	الداريد	بق دید	۳	11.
ی شهر روه،	t _i m			فاش	ما عاش	٧	127
ختور	7920	10	174	-1,		7	127
وترك	تبرك	1	111	حواحد	خراهتم	٧.	124
مياد أعب	unt ¹ sen	1.5	174	اواخوابهن	اراحواتهن	l y	125
ことを	2312	/ *	174	على	ملق	4	122
Fiel	eú	4	172	وصرف	باصرف	7	120
وبه	به و	14	145	2>	حرح	4	127
فيقدون	فيمدوان	10	174	وطانف	ط عب	. 5	N E Y
المصو	ra	7	141	3 6.	ود	A	10.
آش	مش	1.4	14.	A11 #11.0	Action	۲	107
اجتمار	معتدار	7	194	بيوشانده	بيوث بد	1.4	10"
مجارات	مجار ٿ	1	190	ر در کلیه (دی)	علامت (٦) م	10	107

41 22

							-
	4 4	4-	****	2	-0.0	do	American
است	اء ت	7.1	137	H day	4.	₹	V 3
2 10			117	مروت	-,		¥3
سوهم	294		1.3.2	اولاد	اولاءو	1.7	V.3
To said	4.5 4.0	3.2	1 9 9	دخر ی	٠ د	T +	Y.A
J. 44 A.	المراجع والمساوي	na P	114	وه ٿ	- 19		5.5
- 41	J + 41	1.7	1.14	ادم	all to	A	V.5
20 6 A	y =4	1	3.3.3	4 410	, -	13	V.5
مو قالف	ودعا	Ŧ	1.11	200	e	1.4	AT
1	19	1.5	114	~ ~~	c	31.2	A E
-	Alex A	1	17.7	او (افعن	- e 11m	1.2	AN
- 1	~ 0	Jan 1	1 7 7	1	×1	₹	AY
4	a grat	1	1 * 1	in contra	4 10	4	AS
بأحار	9	1.7	171	T 444	F +4. 60	Ŧ	4 .
		T	1 7 7	1.7	See 2	۳	3.0
شتي	شتو			امر	الشار	3 7	47
-13	April 100	١	171	ار کاب	الكدب	A	4.2
PLANE	* 100	1.1	STA	dani	united gr	1.7	5.4
سروي	مبرزن	٠	4 9 4	2 2000		13	4.6
المالي	Same of	1.7	1.914	و موش	وخوس	آهر	4.6
500	500	1.2	191	1,00	****	1.1	11
ويناق	3.43	1 1	196	ឯ	0.8 2	14	4.4
10	_ 3.	3.4	1.7	· Sale	مفينى	1.4	5 + 3
	42,	, *	17.	-		7	1 . 7
i, .		T	191	, ma	عصي	A	1 + 1
fa _k p	Agrica .	7	1.71	ومسان	به هې	5.9	$\chi_{x,y} \neq$
42	المبه ه	* A	1 " 1		2.4	۳	111
أ اعمه	empa, t	1.2	170	اميدن	استوعادن	1.8	117

44 24.6

410.00

به آقابانیکه در طبع این مقاله شرکت کردهاد اخطار میشود ،

اگر آن ما به همین یکمردیه امتحان حسن عمل و درستکاری دیسده اید خوب است یکدفعهٔ دیگر با ۱۰ کمك در طبع کتاب دیگری که در نظر داریم بنما آید ما حاضر یم

بهمان تبرتیب سابق بمشترکین قبض بارمه داده پساز انجام طبع معادل وجه کتاب بیبردا زیم الاحقیرالجانی بوسفالنجنی الجیلای

n.x.s	غلط	مطر	color	Line	laki	Jen	156.0
الجدا				بارسای	يار شالي		
منؤليم	مستوليم		-		143	ź	4 . 4
الخت	تخت	11	AYY	چنان	چبان	11	X . Y
Sim!	أحققق	4+	74.	ياب	ياب	17	*1.
بنزر	بنثرور	12	771	مقابعت	مقايفت	4 +	***
عريت	عريبثرا	11	171	خروس	خزوس	1.	717
فارستدرا	فارتسيت	14	771	البر	أثهز	آخر	*1*
از	111	14	771	دار	1,2	1	717
استمتاع	التتاع				حكومت	**	710
الحقوق	لحقوق	آخر	772	حضرت	خضرت	11	717
وقوعش	وفوعش	A	YEY	روحا تيت	وحالبت	14	440
طهر	ظهر			السناي	تبنى		777
ب محترج	انندگات د			متعلب به	a As		

انمایسمی الانسان انسانا مخص بعداعظم و لاند ناس

(رشت)

مر ڪئابغانه ها مر جلد ۴ قران

خارج از رئت باخافهٔ اجرت پست و بخریداران کل تخفیف داده میشود

در صورت

مساعدت علاقه مندان بمعارف قسميم داريم

جل دوم را

هم تقدیم دما آیم در دفتر زماله فتد تا مش از قام هرماشی که مردم ساحب قام نداشت



